

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



معلم مصلح

جلوه‌هایی از شصت سال پویش استاد احمد صافی
در قلمرو آموزش و پرورش

سرنشانه: طاهرزاده ناصر، ۱۳۴۸ ـ گردآورنده
عنوان و نام پدید آور: معلم مصطلح: جلوه‌هایی از شصت سال پویش استاد احمد صافی در قلمرو آموزش و پرورش / نویسنده و گردآورنده ناصر طاهرزاده؛ مدیر هماهنگی و مجری گفت‌وگوها جعفر ربانی؛ ویراستار افسانه حجتی طباطبائی؛ اعضای شرکت‌کننده در گفت‌وگو آمنه احمدی ... [و دیگران].
تهران: شرکت افست، ۱۳۹۷.
مشخصات نشر: ۱۹۲ ص:، مصور: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س م.
مشخصات ظاهری: شابک: ۹۷۸۶۰۰۹۶۶۰۱۳۱ ۲۰۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: صافی، احمد، ۱۳۱۶- - - سرگذشتنامه
موضوع: صافی، احمد، ۱۳۱۶- - - مصاحبه‌ها
موضوع: معلمان -- ایران -- گلپایگان -- سرگذشتنامه
موضوع: Teacher -- Iran -- Golpayegan -- Biography
موضوع: مشاوران آموزشی -- ایران
موضوع: Educational consultants -- Iran
موضوع: آموزش و پرورش -- ایران -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع: Education -- Iran -- Addresses, essays, lectures
موضوع: ربانی، جعفر، ۱۳۳۳ ـ مصاحبه‌گر
شناسه افزوده: حجتی طباطبائی، افسانه، ۱۳۴۰ ـ ویراستار
شناسه افزوده: احمدی، آمنه، ۱۳۳۰ ـ
شناسه افزوده: رده‌بندی کنگره: LB ۲۸۳۲/۴ الف/ ۹ ط ۲ ۱۳۹۷
رده‌بندی دیویی: ۳۷۱/۱۰۰۹۵۹۳۵
شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۱۷۱۸۱

معلم مصطلح

جلوه‌هایی از شصت سال پویش استاد احمد صافی در قلمرو آموزش و پرورش

نویسنده و گردآورنده: ناصر طاهرزاده

مدیر هماهنگی و مجری گفت‌وگوها: جعفر ربانی

ویراستار: افسانه حجتی طباطبائی

ناشر: شرکت افست (سهامی عام)

اعضای شرکت‌کننده در گفت‌وگو به ترتیب حروف الفبا:

صالحی، نصرا...
مددی، رضا
معتمدی، اسفندیار

سپحانی‌نیا، علیرضا
شفیعی مطهر، سید
علیرضا

حشمتی، محمدرضا
ربانی، جعفر
رون، سید امیر

احمدی، آمنه
احمدی، علی اصغر
اوحدی، محمود

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: افست (سهامی عام)

سال انتشار: ۱۳۹۷

نوبت چاپ: اول

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۶۰۱-۳-۱

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

فهرست

پیش‌گفتار / ۶

سال‌شمار / ۹

بخش اول

ترکه‌های درخت آلبالو / ناصرطاهر نیا / ۱۱

بخش دوم

اندیشه

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان (گفت‌وگوی اول) / ۶۱

مشاوره و مشاوران (گفت‌وگوی دوم) / ۹۷

تحولی دیگر! (گفت‌وگوی سوم) / ۱۲۱

بخش سوم

جمع‌بندی / چشم‌انداز آینده آموزش و پرورش / نوشته احمد صافی / ۱۴۹

۲۰ پیشنهاد در تنظیم ... / نوشته احمد صافی / ۱۵۵

ما را می‌شناسید؟ / نوشته احمد صافی / ۱۵۹

از دریا به دریا! / جعفر ربانی / ۱۶۵

پیوست‌ها

کتاب‌ها / ۱۶۹

تصاویر / ۱۸۵

پیش‌گفتار

تجربه زیسته یک استاد

کتابی دیگر^۱ از مجموعه اندیشه‌ورزان که اینک تقدیم شما می‌شود به بازشناسی شخصیت، اندیشه، تجربه‌ها و کارکردهای یک عمر تلاش و تکاپوی آموزشی، فرهنگی و تربیتی استاد احمد صافی، و در یک کلمه، به «تجربه زیسته» ایشان اختصاص یافته است.

تجربه زیسته واژه و در واقع کلیدواژه‌ای است که در یکی دو دهه اخیر وارد ادبیات فلسفی، اجتماعی و انسانی ما شده و عنوانی است برای نحوه پژوهش علمی در فرایند حیات یک شخص یا حتی یک پدیده انسانی اعم از یک اثر زبانی، یک نهضت، یک اندیشه و... به منظور شناخت آن. ویلهلم دیلتای (۱۹۱۱-۱۸۳۳ م) که او را بنیانگذار علوم انسانی نوین می‌دانند و کوشید راه پژوهش و شناخت علوم انسانی را از راه پژوهش و شناخت در علوم طبیعی یا تجربی، که همان پوزیتیویسم است، جدا کند کسی است که نخستین بار مفهوم تجربه زیسته را به میان آورد.

وی معتقد بود که «راهیابی به حیات درونی انسان‌ها از طریق تجربه همدلانه، یعنی نوعی بازسازی روان‌شناختی دنیای آن‌ها، تنها راه شناخت و فهم تجلیات حیات آن‌هاست». بر این اساس، وی می‌گفت «تجربه زیسته تجربه‌ای است حضوری و بی‌واسطه از یک چیز». به عبارت دیگر، او می‌گفت که برای شناخت دنیای یک فرد، تنها دانستن یا «فهم» آنچه بر آن فرد گذشته و کارهایی که انجام داده کافی نیست، بلکه هرگونه شناخت باید از طریق «تفاهم» و تعامل با فرد و دنیای او، شامل چگونگی شکل‌گیری زندگی شخصی او از آغاز تا پایان و نیز زوایا و زمینه‌هایی که حیات وی در آن تکوین یافته است، به دست آید تا ما را به هدف برساند.

مجموعه اندیشه‌ورزان که شناخت و معرفی پاره‌ای از چهره‌های خدمتگزار و پرتلاش آموزش و پرورش ایران در زمان حاضر را وجهه همت خود قرار داده است

۱. نخستین کتاب این مجموعه «در تمنای یادگیری» شامل «جلوه‌هایی از زندگی و اندیشه‌های تربیتی محمدرضا سرکار آرائی» بود که در سال ۱۳۹۵ انتشار یافت.

می‌کوشد از همین طریق، تجربه زیسته این چهره‌ها را به جامعه تعلیم و تربیت به‌ویژه فرهیختگان این جامعه، عرضه کند. این طریق عبارت است از تدوین زندگی‌نامه داستانی فرد، برگزاری گفت‌وگوها یا میزگردهای چندجانبه با او، معرفی مکتوبات و آثار تألیفی و مسئولیت‌های اجرایی وی و در صورت امکان چگونگی بازتاب حضور او در سخن و عمل دیگران و یا در عرصه جامعه؛ و استاد احمد صافی یکی از این چهره‌هاست که ما، در این کتاب، ایشان را با عنوان «معلم مصلح» به شما معرفی کرده‌ایم.

صفت «معلم مصلح» را به استاد صافی از این‌رو اطلاق کرده‌ایم - و شما نیز با مطالعه کتاب این را تصدیق خواهید کرد - که تجربه زیسته ایشان از همان روزهای اولیه تحصیل در مدرسه، در گلپایگان، تا امروز که در صدر کانون بازنشستگان وزارت آموزش و پرورش قرار دارد، نشان می‌دهد که به دور از هرگونه افراط و تندی و همواره با روشی عقلانی و مصلحانه در اندیشه بهبود بخشیدن به تعلیم و تربیت فرد و جامعه و اصلاح امور در آموزش و پرورش بوده است. از این‌رو امروز که کارنامه شصت سال تلاش مجدانه و خدمات صادقانه استاد به آموزش و پرورش را بازخوانی می‌کنیم، چه در اندیشیدن، چه در روش عملی، چه در تجربیات مکتوب و چه در تألیفات و نوشته‌های ایشان، رد پای مردی را مشاهده می‌کنیم که بیش از هر چیز خردمندی و تعقل و انسانیت را اساس کار قرار داده و سودایی جز اصلاح در سر نداشته است.

این کتاب فراهم آمده از تلاش همدلانه جمعی از دوستان و همکارانی است که یا خود زمانی همکار استاد صافی بوده‌اند، یا در محضر ایشان تلمذ کرده‌اند و یا از رهگذر مطالعه آثار ایشان به ابعاد شخصیت استاد پی برده‌اند. با تشکر از این جمع، امیدواریم، کتاب، به درستی بازتاب «تجربه زیسته» استاد احمد صافی و رهنمونی باشد برای معلمان و استادانی که به اصلاح امر آموزش و پرورش ما می‌اندیشند.

سال شمار / زندگی استاد صافی

۱. تولد در گلپایگان / ۱۳۱۶
۲. ورود به دبستان / ۱۳۲۲
۳. ورود به دبیرستان / ۱۳۲۸
۴. ورود به دانش سرای مقدماتی گلپایگانی / ۱۳۳۲
۵. آغاز به کار آموزگاری در ازنا و بروجرد / ۱۳۳۵
۶. ورود به دوره لیسانس در دانش سرای عالی / ۱۳۴۱
۷. ورود به دوره فوق لیسانس در دانش سرای عالی / ۱۳۴۶
۸. انتقال به تهران و آغاز به کار در ستاد وزارت آموزش و پرورش در سمت های کارشناسی، کارشناس مسئول، معاون و دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش / ۱۳۶۰-۱۳۴۸
۹. تدریس در دانش سرای عالی و دیگر مراکز آموزش عالی / ۱۳۴۸
۱۰. بازنشسته شدن از دبیرخانه شورای عالی / ۱۳۶۰
۱۱. دعوت به همکاری مجدد با وزارت آموزش و پرورش در سمت معاون آموزشی وزیر (سید کاظم اکرمی) / ۱۳۶۳
۱۲. ادامه همکاری با وزارت آموزش و پرورش در سطوح عالی به عنوان عضو کمیسیون ها، مشاور وزیر در امور بازنشستگان، مشاور شورای عالی و ... / ۱۳۶۴
۱۳. تأسیس مرکز راهنمایی و مشاوره صبح امید / ۱۳۷۹
۱۴. انتخاب به عنوان مؤلف برگزیده وزارت آموزش و پرورش / ۱۳۸۰
۱۵. انتخاب به عنوان عضو و سپس رئیس هیئت مدیره کانون بازنشستگان وزارت آموزش و پرورش / ۱۳۸۸
۱۶. انتخاب به عنوان چهره ماندگار معلمی کشور / ۱۳۸۸
۱۷. دریافت لوح تقدیر از دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی / ۱۳۹۴
۱۸. تقدیر به عنوان بازنشسته برگزیده ملی، همراه با تمبر اختصاصی / ۱۳۹۴
۱۹. دریافت جایزه علمی استاد علی محمد کاردان طی مراسمی در دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران / ۱۳۹۵
۲۰. تقدیر توسط وزرای آموزش و پرورش؛ علوم، تحقیقات و فناوری؛ و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در دانشگاه تهران / ۱۳۹۶

بخش اول

ترک‌های درخت آلبالو

ناصر طاهرنیا

۱

صبح یک روز تابستانی بود؛ هوا رو به گرمی می‌رفت. عقربه‌های ساعت هشت و نیم صبح را نشان می‌داد و ما سوار تاکسی به سوی محل دیدار و گفت‌وگو با یکی از پیش‌کسوتان تعلیم و تربیت، استاد احمد صافی می‌رفتیم. انگیزه اصلی ما از این گفت‌وگو آشنایی بیشتر با زندگی، تحصیلات، آثار و فعالیت‌های ایشان بود.

استاد عاشق سفر است. وقتی با او کار داری و سراغش را می‌گیری، نمی‌دانی او را باید کجا پیدا کنی؟ در کلاس درس؟ در محل کار؟ در جلسه؟ در سفر؟ در سخنرانی در این مدرسه یا آن دانشگاه یا هنگام پیاده‌روی در فضای باز طبیعت؟

اما وقتی پیدایش می‌کنی دیگر دوست نداری او را از دست بدهی، دوست داری ساعت‌ها پای صحبتش بنشینی و از سخنان و خاطرات زیبای او استفاده کنی.

با کمی پرس‌وجو، استاد صافی را در کانون بازنشستگان وزارت آموزش و پرورش پیدا می‌کنیم. استاد مشاور وزیر و رئیس هیئت مدیره کانون است. وقتی وارد اتاقش می‌شویم متواضعانه و با احترام تمام از جا برمی‌خیزد و به استقبالمان می‌آید. چهره‌ای شاداب و مهربان دارد و لبخندی عمیق بر لبانش نقش بسته است. با اینکه هشت دهه از عمرش گذشته، با ظاهری آراسته و پیراسته، استوار و راست قامت ایستاده است و اثری از پیری و خستگی در چهره‌اش دیده نمی‌شود. در ابتدا ما را به نوشیدن چای مهمان می‌کند و گفت‌وگویمان خیلی زود آغاز می‌شود.

شیوه برخورد و سخن گفتن استاد نوید مصاحبه‌ای صمیمانه و پربار را می‌دهد. او از سال‌های دور و دراز زندگی‌اش می‌گوید؛ از زادگاهش گلپایگان، از کودکی، جوانی، تحصیلات و خاطرات تلخ و شیرین زندگی‌اش.

صدایش گرم است و کلماتش نرم و سرشار از محبت؛ ته لهجه شیرین گلپایگانی

ترکه‌های درخت آلبالو

در کلامش پیداست. پرحرارت و شاداب و صمیمانه سخن می‌گوید. حافظهٔ عجیبی دارد و بعد از گذشت سال‌ها هنوز نام اشخاصی را که دیده و شهرها و روستاهایی را که به آن‌ها سفر کرده است، به یاد دارد. صراحت لهجه و صداقت در گفتار از ویژگی‌های شاخص اوست. وقتی سخن از دانش و تحصیل و معلم به میان می‌آید، وجودش سرشار از شور و شغف و شادمانی می‌شود. او معتقد است که شغل معلمی را آگاهانه انتخاب کرده و عاشقانه در طول این چند دهه پای انتخابش ایستاده است. ساعت‌ها می‌گذرد و استاد با همان شور و حرارت آغاز گفت‌وگو سخن می‌گوید. من هم هنوز خسته نشده‌ام. ناگهان صدای اذان ظهر به گوش می‌رسد. با اینکه پنج‌ساعت از گفت‌وگوی ما گذشته است، هنوز حرف‌های ناگفته‌ای باقی مانده است اما زمان اجازه نمی‌دهد که ادامه دهیم. ناگزیر، با او خداحافظی می‌کنیم و از دفتر کارش بیرون می‌آییم. فضای بیرون عجب گرم و پرحرارت است. ظهر تابستان است و آفتاب درست در وسط آسمان ایستاده است. قدم‌زنان پیش می‌رویم و من در میان راه به این می‌اندیشم که از رهگذر این مصاحبه چگونه می‌توانم زندگی استاد را، آن‌گونه که شایسته است، به تصویر بکشم. شاید وقتی دیگر و قرار ملاقاتی دیگر، و یک صبح تابستانی دیگر در همین‌جا؛ در کانون گرم بازنشستگان!

۲

«من در زمستان ۱۳۱۶ در شهر زیبا و خوش آب‌وهوای گلپایگان متولد شدم و امسال هشتادمین سال عمرم است. در شهری به دنیا آمدم که هم تاریخی است و هم مذهبی. شهری قدیمی، با فرهنگ و تمدنی درخشان، خاستگاه شاعران، عالمان و مراجع تقلید نام‌آور. شهر عارفان و محققان و پزشکان، شهر معلمان بی‌ادعا، شهر امام‌زاده‌ها و مناطق خوش آب‌وهوا، شهر شیر و دوغ و پنیر و ماست.»

احمد در خانواده‌ای نسبتاً پرجمعیت به دنیا آمد. خانواده‌ای که شش پسر و دو دختر داشت و احمد پسر سوم و فرزند چهارم خانواده بود. وقتی به دنیا آمد و صدای گریه‌اش در فضای خانه پیچید، پدر و مادرش از ته دل شاد شدند و گل لبخند بر لبانشان نشست.

پدر دائم ذکر می‌گفت و خدا را شکر می‌کرد؛ و مادر هم که پس از مدت‌ها انتظار به آرامش رسیده بود، با چشمانی خیس و خسته به نوزادش نگاه می‌کرد.

احمد در خانواده‌ای اهل علم و فرهنگ و ادبیات متولد شده بود؛ خانواده‌ای که در آن همه به نیکی و پرهیزگاری مشهور بودند. پدربزرگش مردی با ایمان و درستکار، مورد اعتماد مردم و خطاط و نویسنده‌ای برجسته بود. پدر احمد نیز از

فرهنگیان بنام گلپایگان و بسیار محبوب و اهل علم و ادب بود. او «مصطفی صافی گلپایگانی» نام داشت.

«پدرم چند ویژگی داشت؛ اول اینکه فرهنگی بود و در کار تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان نقش مؤثری داشت. دوم اینکه شاعر بود؛ در انجمن ادبی گلپایگان فعالیت می‌کرد و محفلش همیشه گرم بود. سوم اینکه از خوش‌نویسان مشهور گلپایگان به شمار می‌رفت. همچنین، اطلاعات وسیعی در زمینه‌های تاریخ، جغرافیا، مذهب و ادبیات داشت و حافظه‌اش فوق‌العاده بود؛ به طوری که می‌گویند در یک شب هفتاد بیت از اشعار فردوسی را حفظ کرده بود. او بسیار سحرخیز بود و صبح‌ها بعد از نماز، قرآن و نهج‌البلاغه می‌خواند و من بسیاری از روزها با صدای قرآن او از خواب بیدار می‌شدم.»

مادر احمد نیز زنی مهربان، مؤمن و اهل قرآن و مسجد بود. او تحصیلات زیادی نداشت اما اطلاعات مذهبی خوبی داشت. خودش معتقد بود که نسبتش به شیخ بهائی می‌رسد.

«مادرم با قرآن بسیار مانوس بود و در واقع، سخنان و نشست و برخاستش همه قرآنی بود. او مرتب ما را به خواندن قرآن و کتاب‌های مذهبی تشویق می‌کرد و با دعاهايش، آن زمزمه‌های آسمانی، که بعد از نماز در خانه می‌پیچید، عشق و پاکی را به ما هدیه می‌داد. او بود که مرا به مکتب‌خانه فرستاد و به آموختن علم و دانش وادار کرد.»

در این میان، احمد بیشترین تأثیر را در زندگی از عموی پدری‌اش «آیت‌الله ملامحمدجواد صافی» گرفت. او که از عالمان و شاعران برجسته گلپایگان و از همدرسان آیت‌الله بروجردی در اصفهان بود تألیفات زیادی داشت. از جمله آثار آیت‌الله صافی «گنجینه گهر» و «گنجینه عرفان» است که اولی هزار حدیث از احادیث پیامبر اکرم (ص) را دربردارد و دومی حاوی هزار حدیث از احادیث علی (ع) در قالب شعر است. کتاب دیگر او «گنج دانش» درباره اهمیت دانش نوشته شده و کتاب «مصباح الفلاح» مجموعه سخنرانی‌های اخلاقی اوست. دیوان اشعارش نیز مرکب از ۱۱۰۰ بیت است. آیت‌الله ملامحمدجواد صافی در بیست‌ودو سالگی به اجتهاد رسید. در اصفهان و نجف درس خواند و باقی عمرش را در گلپایگان به سر برد. او در میان مردم گلپایگان محبوبیت فراوانی داشت.

احمد به عموی پدرش بسیار علاقه‌مند بود و بعدها که بزرگ‌تر شد، همیشه در کارها با او مشورت می‌کرد. از صفات برجسته ملامحمدجواد، عشق به معلمی و تجلیل از معلمان بود و هم او بود که نام فامیلی «صافی» را برای این خاندان انتخاب کرد:

ترکه‌های درخت آلبالو

«عموی پدرم، ملا محمد جواد، بعد از مدت‌ها تحقیق این نام را برای خاندان ما برگزید. «صافی» نام غلام امام حسین (ع) بود که امام آزادش کرد ولی او به سبب علاقه زیادی که به امام داشت، هرگز حاضر نشد ایشان را ترک کند.»

آیت... صافی خود فرزندان زیادی داشت که دو تن از آنها از شهرت زیادی برخوردارند. یکی «آیت... علی صافی» که استاد برجسته حوزه علمیه قم و مرجع تقلید بود و آرامگاهش در گلپایگان است و دیگری «آیت... لطف... صافی» که هم‌اکنون مرجع تقلید مشهوری است و در قم سکونت دارد.

۳

روزها یکی پس از دیگری گذشت. احمد در آغوش گرم و مهربان مادر و در سایه حمایت‌های امیدبخش پدر بزرگ و بزرگ‌تر شد و پا به دنیای زیبا و شیرین کودکی گذاشت؛ دنیای زیبای شاپرک‌ها و قاصدک‌ها و گل‌ها و شکوفه‌ها. احمد از صبح تا شب از این سوی حیاط به آن سو می‌دوید و بازی می‌کرد. خنده‌های شاد و کودکانه‌اش به خانه صفای دیگری بخشیده بود. خواهر و برادرانش لحظه‌ای او را تنها نمی‌گذاشتند و مادر همیشه مراقبش بود. کمی که بزرگ‌تر شد، به کوچه می‌رفت و با بچه‌های اقوام و همسایگان بازی می‌کرد. از بازی‌های مورد علاقه او یکی «گرگم به هوا» بود و دیگری بازی هیجان‌انگیز فوتبال. در آن سال‌ها، بچه‌های هم‌سن و سال احمد در کوچه پس‌کوچه‌های شهر با توپ‌هایی، که چندان هم مناسب نبود، فوتبال بازی می‌کردند و لذت می‌بردند.

یکی دیگر از سرگرمی‌های احمد برف‌بازی در زمستان بود. هوای گلپایگان در زمستان‌ها بسیار سرد بود و در ماه‌های سرد سال برف زیادی می‌بارید. به محض اینکه بارش برف قطع می‌شد، احمد و دوستانش به کوچه می‌رفتند و سرسره‌بازی می‌کردند؛ آدم‌برفی درست می‌کردند یا اینکه با گلوله‌های برفی همدیگر را هدف قرار می‌دادند.

شادترین روزهای کودکی احمد روزهای عید بود. عید نوروز در شهر گلپایگان بسیار اهمیت داشت و با آداب و رسوم خاصی برگزار می‌شد. بچه‌ها برای رسیدن عید لحظه‌شماری می‌کردند. نشستن در کنار سفره هفت‌سین همراه با پدر، مادر، خواهر و برادران و بزرگان خاندان و گرفتن عیدی از آنها برای احمد بسیار شیرین و دل‌نشین بود. خوردن انواع تنقلاتی که فقط در روزهای عید پیدایشان می‌شد و رفتن به خانه اقوام دور و نزدیک از دیگر خوبی‌های ایام عید بود. با این همه، احمد گاهی از همه سرگرمی‌ها و بازی‌ها دل می‌کند و با پدر به مسجد می‌رفت.

«مهم‌ترین چیزی که در دوران کودکی از آن بهره بردم و در تربیت من و برادرانم تأثیر زیادی داشت، مسجد بود. مسجد زیبا و باصفایی کنار منزل ما بود و منزل عمویم هم روبه‌روی مسجد بود و من از چهار سالگی همراه پدرم به مسجد می‌رفتم.»

کودکی احمد با جنگ جهانی دوم همراه شد. در آن زمان، اوضاع ایران آشفته و پریشان بود و قوای متجاوز خارجی قسمت‌های مهمی از کشور را اشغال کرده بودند. احمد با چشمان خود می‌دید که مردم چگونه برای تأمین مواد غذایی و بهداشتی موردنیازشان رنج و عذاب می‌کشند. او حتی بارها سربازان مسلح روسی و انگلیسی را دیده بود که برای رفتن به جنوب کشور از گلپایگان می‌گذشتند و مردم را به وحشت می‌انداختند.

۴

احمد از همان دوران کودکی علاقه و شوق زیادی به آموختن قرآن از خود نشان می‌داد؛ به‌همین خاطر، پدر و به‌ویژه مادرش اصرار زیادی داشتند که او به مکتب‌خانه برود و قرآن و علوم دینی را در آنجا یاد بگیرد. مکتب‌خانه جایی بود که آموزش و تربیت در آنجا انجام می‌شد.

گلپایگان در آن زمان چند مکتب‌خانه داشت. معلمان مکتب‌خانه اغلب روحانیون یا پیرمردانی آشنا با علوم قرآنی و حدیث بودند. البته بعضی از معلمان هم زن بودند که به آن‌ها ملاباجی می‌گفتند. معلمان مکتب‌خانه‌ها دوره آموزشی خاصی ندیده بودند و صرفاً براساس تجربه درس می‌دادند. آن‌ها به دانش‌آموزان بسیار سخت می‌گرفتند. اولین چیزی که بر مکتب‌خانه حاکم بود، ترس و اضطراب و بعد نظم و انضباط بود. در مکتب‌خانه میز و نیمکت یا صندلی وجود نداشت و بچه‌ها روی تکه پوستی که همراه خودشان می‌آوردند، دور هم می‌نشستند و درس‌های معلم را تکرار می‌کردند.

یک روز صبح، وقتی احمد می‌خواست مثل همیشه برای بازی به کوچه برود، پدرش او را صدا کرد. قرآن کوچکی به دستش داد و گفت: «احمد، دیگر وقت آن است که به مکتب‌خانه بروی و قرآن بیاموزی. امروز با هم می‌رویم اما روزهای دیگر خودت باید تنها به آنجا بروی.»

احمد خیلی خوشحال شد. اطاعت کرد و همراه پدر به راه افتاد. هوا خنک بود و بادی ملایم برگ‌های درختان بلند سپیدار را به بازی گرفته بود. مردم سرشان به کار و زندگی گرم بود. در کوچه چندتا از بچه‌های هم محله‌ای احمد به دنبال هم

می‌دویدند و سرگرم بازی بودند. هیچ‌کدام از آن‌ها خبر نداشتند که در دل احمد چه می‌گذرد. او حس عجیبی داشت. شور و شوقی ناشناخته توأم با اضطراب و نگرانی وجودش را فراگرفته بود. در حالی که دست در دست پدر به طرف مکتب‌خانه می‌رفت، به این فکر می‌کرد که آنجا چگونه جایی است و روزهای بعد چگونه باید به تنهایی به آنجا برود.

طولی نکشید که احمد و پدرش به مکتب‌خانه رسیدند. پدر با مکتب‌دار صحبت کرد، پسرش را به او سپرد و خداحافظی کرد و رفت. همه‌چیز برای احمد ناآشنا و غریب بود: معلم، بچه‌ها، کلاس و... ناگهان چشمش به چوبی بلند افتاد که طنابی به دو سر آن بسته و به دیوار مکتب‌خانه آویزان شده بود. ترسید. چون فهمید که آن «چوب فلک» است. وصف چوب و فلک را قبلاً از بچه‌ها شنیده بود.

احمد با ترس و لرز در گوشه‌ای روی زمین نشست. مکتب‌دار یکی از سوره‌های کوچک قرآن را آیه‌آیه و شمرده‌شمرده می‌خواند و بچه‌ها دسته‌جمعی تکرار می‌کردند. احمد نیز با آن‌ها همراه شد و شروع به خواندن آیات قرآن کرد، اما در دلش غوغایی عجیب برپا بود. او لحظه‌ای از مکتب‌دار چشم برنمی‌داشت:

«معلم مکتب‌خانه ما اطلاعات مذهبی خوبی داشت و قرآن را به خوبی آموزش می‌داد. او قصه هم می‌گفت و گاهی خط هم کار می‌کرد و سرمشق می‌گرفت اما بسیار خشن، سخت‌گیر، پرصلابت و علاقه‌مند به تنبیه بود؛ آن‌چنان که همه شاگردان مکتب‌خانه از او می‌ترسیدند و همیشه در این هول و هراس بودند که مبادا خطایی از آن‌ها سر بزند.»

یک روز وقتی احمد به مکتب‌خانه رفت، دید که یکی از دانش‌آموزان غیبت کرده و معلم سخت عصبانی است. چند لحظه بعد، خبر آوردند که پدرش دارد او را می‌آورد اما بچه قصد فرار دارد. معلم کتابش را گوشه‌ای گذاشت و با چهره‌ای برافروخته نگاهی به بچه‌های مکتب‌خانه کرد و از بین آن‌ها چهار بچه قد بلند و قوی را انتخاب کرد و گفت: «هرچه زودتر بروید و آن بچه بی‌ادب و نامنظم را بیاورید.»

دانش‌آموزان رفتند و آن کودک بخت برگشته را کشان‌کشان آوردند. کودک رنگ به چهره نداشت و بدنش می‌لرزید. معلم دستور داد جلوی چشمان بقیه دانش‌آموزان و پدرش، او را روی زمین خوابانند و یکی از بچه‌ها پای راستش و دیگری پای چپش را گرفت. دو نفر هم دست‌هایش را محکم گرفته بودند. صدایی از کسی

بیرون نمی‌آمد. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده بود. مکتب‌دار با چوب به کف پاهای کودک می‌زد و او هرچه گریه می‌کرد و فریاد می‌کشید، فایده‌ای نداشت. مکتب‌دار بعد از اینکه کودک را به شدت تنبیه کرد، به او گفت: «برو بنشین؛ بار آخرت باشد که از مکتب‌خانه فرار می‌کنی.»

از قضا، کودک کنار احمد نشست. تا ظهر مرتب اشک می‌ریخت و از درد پایش می‌نالید. احمد به هم‌کلاسی‌اش نگاه می‌کرد و در عالم بچگی با خود می‌گفت: «این دیگر چه نوع آموزشی است که دانش‌آموزی باید به خاطر نرفتن به مکتب‌خانه این همه کتک بخورد و تا ظهر، به جای آنکه به درس گوش دهد، از درد ناله کند!»

روزهای بعد، احمد کم‌کم به محیط مکتب‌خانه عادت کرد. هر روز صبح زود از خواب بیدار می‌شد و آیاتی را که در مکتب‌خانه یاد گرفته بود، به کمک پدر مرور می‌کرد و بعد از خوردن صبحانه کتاب‌هایش را برمی‌داشت و به سوی مکتب‌خانه می‌رفت. بعضی روزها که معلم دیر می‌آمد یا کار داشت و زودتر می‌رفت، احمد و هم‌کلاسی‌هایش به مسجدی که در کنار مکتب‌خانه بود، می‌رفتند و نزد روحانی آنجا قرآن می‌خواندند. آن مسجد به «مسجد قطب» معروف بود؛ چون شخصی به نام «حاجی قطب»، که از بستگان پدری احمد بود، آنجا را ساخته بود.

معماری مسجد بسیار زیبا و در و دیوار آن پر از نقش و نگار و شعرهایی به زبان فارسی و عربی بود. مسجد قطب در یادگیری احمد و دوستانش تأثیر زیادی داشت.

۶

تابستان سال بعد، احمد به مکتب‌خانه دیگری رفت که معلمش یک خانم بود. این خانم معلم بسیار فعال و پرکار و بهتر از معلم پارسال بود، اما کارهای عجیبی می‌کرد که موجب شگفتی همه شده بود. برای مثال، روزهای پنج‌شنبه بچه‌ها را قبل از اینکه به خانه بروند، به صف می‌کرد؛ بعد خود روی سکوی مخصوص معلم می‌نشست و یکی‌یکی آن‌ها را صدا می‌زد. هر دانش‌آموزی که نزدش می‌رفت، او دستش را بالا می‌آورد و با چوب، خطی فرضی کف دست او می‌کشید و می‌گفت: «این یک نشانی است؛ شبیه که بباید من با نگاه کردن به کف دستت می‌فهمم که در خانه چه کارهایی کرده‌اید. وای به حالتان اگر پدر و مادرتان را اذیت کرده یا نسبت به آن‌ها بی‌ادبی و فضولی کرده باشید!»

بچه‌ها از یکدیگر می‌پرسیدند که واقعاً او چگونه از خط کف دست ما می‌تواند تشخیص دهد که هر کس در خانه چه کارهایی کرده است.

روزها می‌گذشت. یک روز پنج‌شنبه، خانم معلم بچه‌ها را به صف کرد و برخلاف

ترکه‌های درخت آلبالو

همیشه که با فریاد و خشونت حرف می‌زد، با صدایی ملایم و لحنی آرام از آن‌ها پرسید: «بچه‌ها! چه کسی باغ دارد؟»

همه بی‌معطلی دست‌هایشان را بالا بردند و فریاد زدند: «خانم اجازه، ما باغ داریم.» احمد تنها کسی بود که دستش را بالا نبرد. خانم معلم نگاهی به احمد کرد و بدون اینکه چیزی به او بگوید، خطاب به بقیه بچه‌ها گفت: «خیلی خوبه؛ فردا که جمعه است، هر کدام از شما بروید به باغتان و از شاخه‌های نرم درختان آلبالو، گیل‌اس یا هر درخت دیگری که در باغتان دارید، چوبی به اندازه‌ی قد خودتان ببریید و شنبه با خود به مکتب‌خانه بیاورید.»

بچه‌ها با خوشحالی گفتند: «چشم ملاً باجی!». بعد هم دوان‌دوان به خانه‌هایشان رفتند.

صبح روز شنبه احمد در راه مکتب‌خانه، هم‌کلاسی‌هایش را می‌دید که هر کدام چوب‌هایی در دست گرفته‌اند و با ذوق و شوق به سوی مکتب‌خانه می‌آورند. در مکتب‌خانه خانم معلم چوب‌ها را جمع کرد و اسم هر دانش‌آموز را روی کاغذی نوشت و بر سر چوبی که آورده بود، چسباند. سپس، چوب‌ها را روبه‌روی بچه‌ها به دیوار آویزان کرد. بچه‌ها با بهت و حیرت به این صحنه می‌نگریستند اما جرئت نداشتند حرفی بزنند. روزهای بعد، هر کدام از بچه‌ها که درس نمی‌خواند یا بی‌انضباطی می‌کرد، معلم با همان چوبی که خودش آورده بود، او را به سختی کتک می‌زد. احمد که با خود چوبی نبرده بود از این جهت خوشحال بود اما تأسف می‌خورد که چرا بچه‌ها خودشان وسیله‌ی تنبیه خود را فراهم کرده‌اند.

وقتی احمد به شش‌سالگی رسید، پدرش او را به دبستان فردوسی گلپایگان برد و در آنجا برای اول مهر ثبت‌نام کرد. دبستان فردوسی بهترین دبستان گلپایگان بود. چند کلاس درس و حیاط بزرگی داشت که محل بازی بچه‌های مدرسه بود. احمد از اینکه به زودی به دبستان خواهد رفت و در آنجا تحصیل خواهد کرد، از شادی در پوستش نمی‌گنجید. شوق آموختن حتی یک لحظه هم او را رها نمی‌کرد. احساس می‌کرد با ورود به دبستان، دریچه‌های دنیای زیبای دیگری به رویش گشوده می‌شود. آن سال‌ها دوره‌ی دبستان شش سال بود و در پایان سال ششم، از دانش‌آموزان امتحان نهایی می‌گرفتند و اگر کسی نمره‌ی قبولی می‌گرفت. به دبیرستان می‌رفت.

سرانجام روز اول مهرماه فرارسید. احمد صبح اولین روز پاییز از خانه بیرون آمد و با خوشحالی راه مدرسه را در پیش گرفت. نسیمی می‌وزید و برگ‌های درختان

را از سویی به سوی دیگر می برد. گنجشک‌ها روی درختان جیک‌جیک می کردند. گویی آن‌ها هم مانند احمد آرام و قرار نداشتند. احمد دوان‌دوان خود را به دبستان رساند. در آنجا با معلمان و دانش‌آموزان بیشتری آشنا شد و دوستان جدیدی پیدا کرد. به زودی دریافت که محیط دبستان از لحاظ برنامه و معلم متنوع‌تر و بهتر از محیط مکتب‌خانه است. اگرچه بعضی از معلمان دبستان هم گاهی دانش‌آموزان را تنبیه می کردند، اما روش تدریس آن‌ها برای احمد و هم‌کلاسی‌هایش قابل قبول‌تر بود.

در دبستان یکی از درس‌هایی که دانش‌آموزان آن را خیلی دوست داشتند، ورزش بود. احمد در زنگ ورزش ابتدا به همراه سایر دانش‌آموزان نرمش می کرد و سپس به بازی مورد علاقه‌اش، والیبال، مشغول می شد. او دوست داشت در آینده قد بلند و اندام متعادلی داشته باشد. معلم ورزش مدرسه که بسیار فعال و سخت‌گیر هم بود، بچه‌ها را وادار می کرد علاوه بر زنگ ورزش هر روز ساعت شش صبح به مدرسه بروند و با لباس ورزشی در حیاط مدرسه نرمش کنند. سپس، تا ساعت هفت‌ونیم فوتبال، والیبال و سایر بازی‌هایی را که دوست داشتند انجام می دادند. ساعت هفت‌ونیم هم مراسم صبحگاهی شروع می شد و دانش‌آموزان بعد از مراسم به کلاس‌های درس می رفتند. برای دانش‌آموزان در ابتدا دشوار بود که هر روز صبح زود به مدرسه بروند اما مدتی که گذشت، کم‌کم عادت کردند و دیگر کسی اعتراض نمی کرد. ظهرها وقتی دبستان تعطیل می شد، بچه‌ها همه در صف‌های منظم به خانه می رفتند. مدیر و معلمان، در بیرون از مدرسه هم مراقب بچه‌ها بودند و اگر در غیر از ساعات مدرسه دانش‌آموزی را در کوچه‌ها می دیدند، صدایش می کردند و از او می پرسیدند: «اینجا چکار می کنی! زود به خانه برو و تکالیف را انجام بده.»

آن‌ها احساس می کردند که وظیفه‌شان فقط در محیط مدرسه نیست بلکه بیرون از مدرسه هم باید مراقب دانش‌آموزان باشند و بر آن‌ها کنترل و نظارت داشته باشند.



احمد در دبستان با جدیت تمام مشغول خواندن و فراگرفتن درس‌ها شد. او که سال اول را در دبستان «فردوسی» گذرانده بود، سال دوم و سوم را در دبستان «عسجدی» و سال چهارم و پنجم را در «دبستان نمونه» گلپایگان با موفقیت پشت‌سر گذاشت و از شاگردان ممتاز شد ولی در سال ششم دوباره به دبستان فردوسی برگشت.

احمد دانش‌آموزی منظم بود؛ به معلمانش بسیار احترام می گذاشت و در وقت بیکاری به تمرین خوش‌نویسی می پرداخت. هنر خوش‌نویسی در خانواده آن‌ها

ترکه‌های درخت آلبالو

موروثی بود. سال ششم ابتدایی برای احمد با همه سال‌های دیگر فرق می‌کرد. دیگر از آن همه شور و شوق تحصیل در او خبری نبود. دیگر با خواندن درس‌های جدید بر سر ذوق نمی‌آمد. عطش و اشتیاق آموختن چنان در او فروکش کرده بود که هیچ چیز مدرسه برایش جذابیتی نداشت جز صدای زنگ تعطیلی‌اش. مدرسه برایش مثل زندان شده بود.

احمد دلیل همه این مشکلات را معلم جدیدی می‌دانست که آن سال به شهر آن‌ها و به دبستان فردوسی آمده بود. آن معلم از اردبیل آمده و عضو حزب پیشه‌وری بود؛ حزبی که ساز جدایی آذربایجان از ایران را می‌زد. در واقع او را به شهر گلپایگان تبعید کرده بودند و حالا این معلم، دور از خانواده و شهر و دیار خود، قرار بود به دانش‌آموزان درس بدهد.

تنها چند روز از اول مهر گذشته بود که معلم با یک چوب بلند وارد کلاس شد. قدش بلند بود و سیبل کلفت و چهره‌ی بالبته‌ی داشت. بچه‌ها که همه دست به سینه نشسته بودند، با آمدن او از جا برخاستند و به احترام ایستادند. آفتاب ملایم پاییزی از پنجره به داخل کلاس تابیده و سایه روشن زیبایی آفریده بود. با اشاره دست معلم، بچه‌ها در جای خود نشستند. معلم هم پشت میز نشست و به دانش‌آموزان خیره شد. کسی جرئت سربلند کردن نداشت. دانش‌آموزان درباره‌ی معلم جدید خبرهایی شنیده بودند؛ به همین دلیل، کلاس ساکت ساکت بود و صدا از کسی بیرون نمی‌آمد. چند دقیقه بعد معلم از جا بلند شد و با چوب، محکم روی میز کوبید و گفت: «من معلم جدید شما هستم؛ حوصله بی‌انضباطی کسی را ندارم. وای به حالتان اگر در کلاس من شلوغ کنید یا درستان را نخوانید.» او در میانه همین حرف‌ها بود که دید یکی از دانش‌آموزان از پنجره، بیرون را نگاه می‌کند. با شتاب به سوی او رفت و برای اینکه در همان روز اول از بچه‌ها زهرچشمی گرفته باشد، دانش‌آموز نگون‌بخت را از نیمکت بیرون کشید و با چوب به جانش افتاد. دانش‌آموز گریه می‌کرد و معلم همچنان به سر و صورت او می‌زد. این ماجرا روزهای بعد نیز تکرار شد؛ او هر بار یکی از دانش‌آموزان را به بهانه‌ای تنبیه می‌کرد و کسی هم حق اعتراض نداشت.

معلم جدید بسیار بداخلاق‌تر و خشن‌تر از همه معلم‌هایی بود که دانش‌آموزان تا آن روز دیده بودند. کم‌کم برخی از دانش‌آموزان از مدرسه فراری شدند و یکی از آن‌ها نیز احمد بود. او بعداً اعتراف کرد که ۴۵ روز از مدرسه فراری بوده است. احمد هر روز صبح به اسم مدرسه از خانه بیرون می‌آمد اما به مدرسه نمی‌رفت و در کوچه و خیابان و گاهی در حیاط مدرسه به بازی و گشت و گذار مشغول می‌شد.

هنگام ظهر هم به خانه برمی‌گشت و در این‌باره کلمه‌ای با کسی حرف نمی‌زد. سرانجام، ماجرای فرار او از مدرسه لو رفت. یک روز مستخدم دبستان نامه‌ای را از آقای مدیر برای پدر احمد برد که در آن نوشته شده بود:

«جناب آقای مصطفی صافی، ولی محترم احمد صافی، فرزند شما مدت یک‌ماه و نیم است که از مدرسه فرار کرده و در کلاس درس حاضر نمی‌شود. برای پیگیری موضوع شخصاً در دبستان حضور به‌هم رسانید.»

آقا مصطفی آن شب چیزی به احمد نگفت؛ انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است. اما صبح روز بعد دستش را محکم گرفت و او را با خود به مدرسه برد. در راه هم یک کلمه با احمد صحبت نکرد ولی احمد از عصبانیت پدر همه‌چیز را فهمیده بود. آقا مصطفی همراه احمد وارد دفتر دبستان شد و بعد از چند دقیقه که با آقای مدیر صحبت کرد، تعهد کتبی داد که احمد دیگر از مدرسه فرار نکند و به‌طور منظم در کلاس‌ها حاضر شود. آن سال به هر ترتیبی بود گذشت و احمد در امتحانات نهایی پایان سال نمره قبولی را گرفت اما همیشه از آن سال به عنوان یکی از بدترین سال‌های دوران تحصیلش یاد می‌کرد.

۹

در سال تحصیلی بعد، دبستان فردوسی گلپایگان به دبیرستان تبدیل شد و مدیر و معلمان آن همه عوض شدند. احمد از اینکه تصدیق کلاس ششم ابتدایی را گرفته بود و می‌خواست به دبیرستان برود خوشحال بود. دبیرستان برای او حال و هوای دیگری داشت، شور و هیجان همه وجودش را فراگرفته بود.

وقتی دبستان فردوسی به دبیرستان تبدیل شد، تغییرات زیادی در آن صورت گرفت. دبیرستان به آزمایشگاه، کارگاه و کتابخانه مجهز شد و میز و نیمکت‌های کهنه جای خود را به میز و نیمکت‌های نو دادند. در دبیرستان، معلم همه درس‌ها یک نفر نبود و هر درسی، معلم مخصوص خودش را داشت. معلم‌ها هم با معلم‌های دبستان فرق‌های زیادی داشتند. اکثر آن‌ها فارغ‌التحصیل دانش‌سرای عالی بودند و با شیوه‌های نوین و پیشرفته درس می‌دادند. معلمان دبیرستان رابطه صمیمی‌تری با بچه‌ها داشتند و با احترام با آن‌ها برخورد می‌کردند. در دبیرستان، به‌ندرت اتفاق می‌افتاد که دانش‌آموزی تنبیه شود.

مدیر دبیرستان مردی متین و باشخصیت بود که برای دانش‌آموزان زحمت زیادی می‌کشید. احمد از آشنایی با مدیر و معلمان جدید حس خوبی داشت. او از حضور در کلاس فارسی، ریاضی، زیست‌شناسی و زبان انگلیسی بسیار لذت می‌برد و

ترکه‌های درخت آلبالو

دوست نداشت این کلاس‌ها زود به پایان برسند. دبیر ریاضی‌شان، ریاضی را چنان با ابتکار و نوآوری تدریس می‌کرد که این درس برای احمد به یکی از شیرین‌ترین درس‌ها تبدیل شده بود.

دبیر زیست‌شناسی نقاش و هنرمند هم بود. او روزهایی که به کلاس می‌آمد، متناسب با درسی که می‌داد با گچ‌های رنگی، قلب، مغز یا اسکلت انسان را به بهترین شکل روی تخته می‌کشید. نقاشی‌هایش آن‌قدر زیبا و جان‌دار بودند که دانش‌آموزان دلشان نمی‌آمد آن‌ها را پاک کنند.

در همان سال‌های تحصیل در دبیرستان، روزی احمد از دوستانش پرسید: «بچه‌ها، می‌دانید خصوصیات یک معلم خوب چیست؟» آن‌ها نکات زیادی را مطرح کردند اما کامل‌ترین پاسخ، متعلق به خود احمد بود. او خطاب به آن‌ها گفت: «معلم خوب کسی است که علاوه بر داشتن نظم، اخلاق خوب و شیوه تدریس مناسب، به سه هنر نیز آراسته باشد: هنر خوشنویسی، هنر نقاشی و هنر حفظ شعر.» بچه‌ها با شنیدن این حرف‌ها برای او کف محکمی زدند.

۱۰

یکی از خاطرات زیبای احمد در سال اول دبیرستان مربوط به کلاس زبان انگلیسی است؛ خاطره‌ای عجیب، شیرین و فراموش‌نشدنی. تا سال ۱۳۳۰ دانش‌آموزان در دبیرستان، زبان فرانسه را می‌خواندند و آن سال، اولین بار بود که در گلپایگان به جای زبان فرانسه قرار بود زبان انگلیسی تدریس شود.

روز اول مهر، ناظم دبیرستان زنگ را به صدا درآورد و دانش‌آموزان را به کلاس فرستاد. احمد نیز به کلاس خود رفت و سرجایش نشست. او و هم‌کلاسی‌هایش در انتظار آمدن دبیر زبان انگلیسی بودند. در این موقع، دانش‌آموزی با صدای بلند گفت: «بچه‌ها معلم آمد!»

لحظاتی بعد، معلم جوان و آراسته‌ای سرحال و شاداب وارد کلاس شد. او لباس‌های شیک و مرتبی پوشیده بود و چهره جذاب و مهربانی داشت.

معلم به دانش‌آموزان سلام کرد و با آرامش نام تک‌تک آن‌ها را پرسید. سپس، روبه‌روی دانش‌آموزان ایستاد و در حالی که صدایش را کمی بالاتر برده بود، گفت: «بچه‌ها، بچه‌ها، خوشحالم، خوشحالم، خوشحالم که معلمتان هستم. امروز می‌خواهم خودم را به شما معرفی کنم.»

سکوت عجیبی کلاس را فراگرفته بود و دانش‌آموزان با اشتیاق چشم به دهان معلم دوخته بودند تا ببینند چه می‌گوید. معلم با آرامش ادامه داد: «من فارغ‌التحصیل

دانش‌سرای عالی تهران هستم. در رشته زبان انگلیسی و فرانسه تحصیل کرده و لیسانس گرفته‌ام. استادان من استادان بزرگی همچون «پروفیسور فاطمی» بوده‌اند. من با آخرین ابزار و وسایل فن تدریس آشنایی دارم. تا به حال در دبیرستان‌ها زبان فرانسه تدریس می‌شده است اما حالا من آمده‌ام و می‌خواهم زبان انگلیسی را به شما یاد بدهم.»

معلم جدید همچنان با شور و حرارت سخن می‌گفت و در کلاس قدم می‌زد. بچه‌ها هم مات و مبهوت و هیجان‌زده به او گوش می‌دادند. کم‌کم شور و نشاط عجیبی همه بچه‌ها را فرا گرفت. بیش از همه احمد شادمان بود. خیره به چهره معلم نگاه می‌کرد و نمی‌توانست چشم از او بردارد.

معلم زبان انگلیسی درباره اهمیت زبان و ضرورت یادگیری آن سخن گفت و چنین ادامه داد: «بچه‌ها، من کاری می‌کنم که در پایان سال تحصیلی همه شما بتوانید به زبان انگلیسی صحبت کنید و از فرهنگ لغت انگلیسی به انگلیسی استفاده کنید. کاری می‌کنم که در پایان سال بتوانید شعر انگلیسی بخوانید و حفظ کنید. در نوشتن خط انگلیسی هم مهارت پیدا خواهید کرد. شما می‌توانید در درس من عالی‌ترین نمره‌ها را بگیرید. اگر تلاش کنید، من حتی به شما نمره بیست هم می‌دهم.»

بعضی از دانش‌آموزان فکر می‌کردند که دارند خواب می‌بینند. بعضی دیگر هم تصور می‌کردند که معلم جدید دارد با آن‌ها شوخی می‌کند اما او همچنان امید می‌داد و از آینده حرف می‌زد. سرانجام، معلم لحظه‌ای درنگ کرد و احمد با استفاده از این فرصت از او پرسید: «آقا اجازه، مگر ممکن است ما تا پایان سال بتوانیم به زبان انگلیسی صحبت کنیم؟»

معلم لبخند زان گفت: «بله که ممکن است؛ اما دو شرط دارد که باید آن‌ها را انجام دهید.»

احمد پرسید: «چه شرطی آقا معلم؟»

معلم گفت: «شرط اول این است که از جلسه بعد کسی در کلاس من به زبان فارسی حرف نزند و همه به زبان انگلیسی سخن بگویند. شرط دوم هم این است که به حرف‌های من خوب گوش کنید و هرچه گفتم، به دقت انجام دهید. من در هر جلسه برای شما ابزار و وسایل جدیدی می‌آورم تا به کمک آن‌ها زبان انگلیسی را بهتر یاد بگیرید و با استفاده از یکی از آن‌ها که «لینگافن» نام دارد کلمات انگلیسی را صحیح تلفظ کنید.»

هنگام ظهر زنگ پایانی به صدا درآمد و دبیرستان تعطیل شد. احمد سر راهش به یک کتاب‌فروشی رفت و فرهنگ لغت انگلیسی به انگلیسی را خرید و با خود

به خانه برد. روز بعد که به مدرسه رفت، دید که همه بچه‌ها مثل او فرهنگ لغت انگلیسی به انگلیسی آورده‌اند. معلم به قولی که به بچه‌ها داده بود، عمل کرد و از آن روز به بعد، دیگر در کلاس به زبان فارسی سخن نگفت، مگر به ندرت و طبق ضرورت. او پشتکار فراوانی داشت و عاشق کار خود بود. به پیشرفت دانش‌آموزان هم علاقه زیادی نشان می‌داد و در نوآوری و ابتکار بی‌نظیر بود.

معلم زبان انگلیسی در هر جلسه عکس‌های تازه، اشعار مناسب، خط‌های جالب و وسایل متعدد کمک‌آموزشی به همراه می‌آورد. از جهان طبیعت و فضای اطراف دانش‌آموزان نیز در کار تدریس به خوبی استفاده می‌کرد و در اداره کلاس و ایجاد انگیزه در بچه‌ها و تشویق آنان به یادگیری، مهارت عجیبی داشت.

بدون طرح درس به کلاس نمی‌آمد و از روش‌های جدید آموزش زبان بهره می‌گرفت. همچنین، از همان هفته‌های اول، همه دانش‌آموزان را با نام و نام‌خانوادگی می‌شناخت. او همواره درس می‌پرسید و هیچ‌گاه زمان خاصی برای امتحان تعیین نمی‌کرد. با دقت و حوصله زیادی هم نوشته‌ها و تکالیف دانش‌آموزان را تصحیح می‌کرد. بعضی روزها در کلاس، شعر انگلیسی می‌خواند و دانش‌آموزان کلمه‌ها و جمله‌های او را تکرار می‌کردند و هر کس که قشنگ‌تر و درست‌تر تلفظ می‌کرد، مورد تشویق قرار می‌گرفت. کم‌کم دانش‌آموزان جمله‌های کوتاه انگلیسی را یاد گرفتند و در خانه هم سعی می‌کردند به زبان انگلیسی صحبت کنند.

معلم گاهی بعد از تعطیلی مدرسه، در کلاس می‌ماند و برای دانش‌آموزان سرمشق انگلیسی می‌گرفت و می‌گفت: «عین آن را بنویسید و بیاورید.»

او در بهره‌گیری از شیوه‌های تشویق و تنبیه که در یادگیری دانش‌آموزان مؤثر بود، مهارت خاصی داشت. برای تنبیه هم از وسایل عجیبی استفاده می‌کرد؛ برای مثال، یکی از روزها دانش‌آموزی بی‌انضباطی کرد و نظم کلاس را به هم ریخت. معلم جعبه کوچکی از کیفش درآورد و به او گفت: «در این جعبه را باز کن.»

دانش‌آموز خطای ضمن اینکه از کار معلم تعجب کرده بود، با احترام به خواسته او، در صندوق را باز کرد. ناگهان صدای وحشتناکی از آن برخاست. دانش‌آموز فهمید که معلم این کار را برای تنبیه او انجام داده است. پس رو به معلم کرد و گفت: «آقا اجازه، مرا ببخشید؛ اشتباه کردم. قول می‌دهم دیگر کار خطایی انجام ندهم.»

معلم با لبخند دست آن دانش‌آموز را گرفت و از او خواست که سر جایش بنشیند. از نگاه و لبخندش معلوم بود که در همان لحظه اول او را ببخشیده است. یک‌بار هم معلم به بچه‌ها گفت: «بعد از این وقتی وارد کلاس می‌شوم، دور میز جمع شوید تا وسایل و ابزارهای جدیدی را که برای تدریس آورده‌ام، به شما نشان بدهم.»

در این میان، روزی اتفاق جالبی افتاد. معلم زبان، اول صبح با دستان پر وارد کلاس شد و بی معطلی سفره‌ای روی میز پهن کرد. او مقداری پنیر محلی گلپایگان و چند نان برشته و کنجدی خریده و با خود به کلاس آورده بود. معلم نان‌ها را لقمه‌لقمه کرد، روی آن‌ها پنیر مالید و به دانش‌آموزان داد و گفت: «بچه‌ها، درس امروز ما غذا خوردن است.» او همراه بچه‌ها نان و پنیر می‌خورد و به انگلیسی در این‌باره جمله می‌ساخت و با دانش‌آموزان سخن می‌گفت.

روزی دیگر تازه از تهران برگشته و از خیابان لاله‌زار، شیرینی راحت‌الحلقوم خریده و با خود به کلاس آورده بود. بچه‌ها با دیدن شیرینی با خوشحالی هورا کشیدند و برای معلم کف زدند. معلم شیرینی‌ها را بین دانش‌آموزان تقسیم کرد و گفت: «آر لِسِن ایز کندی، تودی (درس امروز ما «کندی» است!)»

احمد پرسید: «وات ایز کندی سِر؟ (آقا «کندی» یعنی چه؟)»

معلم گفت: «دِ سِیم دت یو ایت (همان که خوردید)؛ یعنی «شیرینی»».

یکی از روزها موضوع درس «علم و دانش» بود. معلم یک بیت شعر از «ناصرخسرو» را با خطی زیبا روی تخته سیاه نوشت:

درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

سپس گفت: «هر کس در کمتر از یک دقیقه این بیت را ترجمه کند، جایزه می‌گیرد.»

یکی از دانش‌آموزان فوراً بیت را ترجمه کرد و معلم چند کتاب از کیفش درآورد و به او جایزه داد و سپس درس انگلیسی را شروع کرد.

آن سال گذشت و احمد با تلاش فراوان و خستگی‌ناپذیر، شاگرد ممتاز کلاس شد. آن کلاس هم بهترین کلاس دبیرستان شناخته شد. در پایان سال، دانش‌آموزان همه به انگلیسی صحبت می‌کردند و حتی شعر انگلیسی می‌خواندند. شیوه تدریس، اخلاق، نظم و مسئولیت‌پذیری معلم انگلیسی و دیگر معلمان دبیرستان چنان در احمد و دوستانش تأثیر گذاشته بود که احمد همیشه از آن سال به عنوان یکی از بهترین سال‌های تحصیلش یاد می‌کند. در این زمان، عشق به مطالعه و حضور در مدرسه، عشق به نقاشی، خطاطی و یادداشت‌برداری، عشق به ادبیات فارسی و انگلیسی و عشق به معلمی همه وجود احمد را فراگرفته بود و او دلیل همه این‌ها را عملکرد خوب معلم‌هایش می‌دانست.

احمد سه سال در دبیرستان فردوسی درس خواند. آن سال‌ها در اوج شور و اشتیاق گذشت؛ اشتیاقی پایان‌ناپذیر که از عشق به آموختن، درک هستی و تجربه زیبایی‌ها سرچشمه می‌گرفت. او بیشتر روزها صبح زود از خانه خارج می‌شد و

ترکه‌های درخت آلبالو

در دامان طبیعت، در باغ‌های زیبایی که نزدیکی خانه‌شان بود، کنار گل و گیاهان و درختان سرسبز می‌نشست و درس می‌خواند. در ایام تابستان نیز با برادرش، قاسم، در یک مغازه کتاب‌فروشی کار می‌کرد. احمد از همان دوران نوجوانی علاقه عجیبی به سخنرانی داشت و در دبیرستان به تشویق معلمانش تمرین سخنرانی می‌کرد و در این راه موفقیت زیادی به دست آورده بود.

یک‌بار او در مراسم جشنی در سالن دبیرستان برای هم‌کلاسی‌هایش سخنرانی کرد. در آن مراسم، علاوه بر دانش‌آموزان و معلمان، تعدادی از مسئولان شهر نیز حضور داشتند. احمد در میان حرف‌هایش از معلمان خویش در دبیرستان یاد کرد و گفت: «ای مسئولان، اگر مدیر خوب می‌خواهید، معلم را دریابید؛ اگر شاعر و نویسنده و هنرمند خوب می‌خواهید، معلم را دریابید؛ اگر فیزیک‌دان و شیمی‌دان و ریاضی‌دان خوب می‌خواهید، معلم را دریابید؛ اگر پدر و مادر خوب می‌خواهید، معلم را دریابید؛ معلم، معلم، معلم.»

در پایان سخنرانی، دانش‌آموزان و معلمان او را بسیار تشویق کردند. احمد در آن هنگام احساس غرور می‌کرد و غرق شور و نشاط بود.

۱۱

احمد کلاس نهم را که تمام کرد، پدرش آقامصطفی به او گفت: «احمد! اکنون موقع انتخاب رشته است. می‌توانی یکی از رشته‌های ادبی، طبیعی یا ریاضی را انتخاب کنی و به تحصیل در دبیرستان ادامه دهی، و یا به دانش‌سرای مقدماتی بروی و در آنجا درس بخوانی و معلم بشوی.»

احمد با شنیدن این سخن پدر چند روزی به فکر فرو رفت؛ بر سر دوراهی مانده بود و انتخاب برایش دشوار بود. پس، نزد عموی پدرش، آیت‌ا... محمدجواد صافی، رفت تا با وی در این باره مشورت کند. او به آیت‌ا... صافی گفت: «عموجان، شما با زندگی و اخلاق و روحیات من آشنایی دارید. بگویید من چه کنم و چه راهی را انتخاب کنم؟ به تحصیل در دبیرستان ادامه بدهم یا به حوزه علمیه بروم و در آنجا درس علوم دینی بخوانم و یا اینکه به دانش‌سرای مقدماتی گلپایگان بروم و معلم شوم؟»

آیت‌ا... صافی سرش را پایین انداخت و بعد از درنگی کوتاه گفت: «احمدجان، تو پسر فهمیده و عاقلی هستی و تکلیفت را خودت بهتر می‌دانی اما من پیشنهاد می‌کنم که معلمی را انتخاب کنی و به دانش‌سرا بروی؛ به شرط اینکه اولاً تحصیلت را باز هم ادامه دهی و ثانیاً در هر کلاسی که می‌روی و درس می‌دهی، ارتباط و پیوند

بچه‌ها را با خالق هستی، بیشتر و بهتر کنی.»

حرف‌های آیت‌... صافی به نظر احمد شیرین و منطقی آمد. او توصیه‌های عمومیش را با جان و دل پذیرفت و تصمیم خود را گرفت. چند روز بعد، مدارک تحصیلی‌اش را که در یک پوشه گذاشته بود، از خانه برداشت و به دانش‌سرای مقدماتی گلپایگان رفت و در آنجا ثبت‌نام کرد.

مدت تحصیل در دانش‌سرای مقدماتی دو سال بود و دانش‌آموزانی که شانزده سال کامل و مدرک کلاس نهم را داشتند و به معلمی علاقه‌مند بودند، می‌توانستند در مصاحبه علمی دانش‌سرا شرکت کنند و هر کس که نمره قبولی می‌گرفت، پذیرفته و دانش‌آموز دانش‌سرا محسوب می‌شد. دانش‌آموز - معلم از روز اول تحصیل به استخدام وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) درمی‌آمدند و حقوق می‌گرفتند. دانش‌سرا شبانه‌روزی بود و دانش‌آموز - معلمانی که از شهرهای دیگر یا روستاها می‌آمدند، شب‌ها نیز در آنجا می‌ماندند.

درس‌های دانش‌سرا متنوع بود و دانش‌آموزان درس‌های مختلفی چون ریاضی، ادبیات فارسی، علوم، علوم تربیتی و روان‌شناسی می‌خواندند و با شیوه‌های تدریس در دوره ابتدایی آشنا می‌شدند. از سال دوم هم هفته‌ای دو روز به کارورزی می‌رفتند؛ به این معنا که دانش‌آموز - معلم به یک دبستان می‌رفت و در آنجا زیر نظر یک معلم باتجربه، تدریس می‌کرد. در نهایت، آن معلم به او نمره می‌داد و اگر نمره او خوب بود در پایان سال هم مدرسه گواهی می‌کرد که توانایی معلمی را دارد. پس از دو سال، دانش‌آموز - معلمان دیپلم استخدامی می‌گرفتند و آموزگار می‌شدند؛ یعنی می‌توانستند به تدریس در دوره ابتدایی مشغول شوند اما از لحاظ علمی، دانش‌آموز پایه یازدهم (سوم دبیرستان) به حساب می‌آمدند و اگر می‌خواستند، باید یک سال دیگر درس می‌خواندند تا دیپلم علمی بگیرند.

احمد بعد از ثبت‌نام در دانش‌سرا و پذیرفته شدن در مصاحبه، روزهای شیرینی را در آنجا گذراند. او از استادانش رضایت کامل داشت و حتی با یکی از آنها رابطه نزدیک‌تر و صمیمانه‌تری برقرار کرده بود. او، آقای وکیلی، استاد موقر، متین و اندیشمند ریاضی بود.

عشق و علاقه زیاد احمد به مطالعه و تدریس باعث شد که او به یکی از شاگردان ممتاز دانش‌سرا تبدیل شود و مورد توجه استادانش قرار گیرد. احمد هم کار می‌کرد، هم درس می‌خواند و هم به فعالیت‌های دینی و مذهبی خود در مسجد ادامه می‌داد. گاهی هم در مسجد برای کودکان و نوجوانان سخنرانی می‌کرد. مطالعات احمد به کتاب‌های درسی‌اش محدود نمی‌شد. او مرتب به کتابخانه می‌رفت و درباره موضوعات مختلف

ادبی، تاریخی، مذهبی و تربیتی مطالعه می‌کرد و از نکات مهم کتاب‌ها یادداشت برمی‌داشت. در همین دوران، یکی از دوستانش کتابی با نام «جوان بمانید» به او هدیه داد. نام زیبای کتاب او را تشویق کرد که در اولین فرصت آن را مطالعه کند. نویسنده در آن کتاب، سبک زندگی، شیوه یادگیری، چگونگی به آرامش رسیدن در زندگی به کمک ورزش، طبیعت و ارتباطات اجتماعی را بررسی کرده بود. نثر کتاب زیبا، دل‌نشین و جذاب و مطالب آن آموزنده بود. این کتاب تأثیر عمیقی بر شخصیت احمد گذاشت و او از خواندن آن لذت زیادی برد؛ به گونه‌ای که بعدها گفت کتاب «جوان بمانید» را در سال‌های تحصیل در دانش‌سرا و در دوران معلمی بیش از پنجاه بار خوانده است.

۱۲

احمد، امروز از دوران تحصیل در دانش‌سرای مقدماتی خاطرات شیرین و زیبایی دارد. یکی از این خاطرات، رفتن به گردش علمی - تفریحی شیراز است. مقرر شده بود که دانش‌آموزان در پایان دوره دانش‌سرا به یک گردش علمی بروند و گزارشی از آن تهیه کنند.

یکی از آرزوهای احمد سفر به شهر زیبا و تاریخی شیراز بود. از زمانی که رئیس دانش‌سرا شیراز را مقصد سفر اعلام کرد، احمد شور و نشاط عجیبی پیدا کرده بود؛ از شادی در پوست خود نمی‌گنجید و برای روز حرکت لحظه‌شماری می‌کرد. او عاشق سفر و گشت و گذار در طبیعت زیبا و در میان آثار تاریخی بود و چه شهری بهتر از شیراز؟ احمد همیشه این بیت از نورانی وصال را با خود زمزمه می‌کرد:

خوشا شهر شیراز و فرخ دیارش کز او مُلک ایران بود افتخارش

سرانجام، روز حرکت فرا رسید. در جلوی دانش‌سرا دو اتوبوس آماده حرکت بودند. احمد از خانواده‌اش، که برای بدرقه او آمده بودند، خداحافظی کرد و سوار اتوبوس شد. رئیس دانش‌سرا و تعدادی از معلمان نیز همراه دانش‌آموزان بودند. لحظاتی بعد، اتوبوس‌ها به راه افتادند و راه شیراز را در پیش گرفتند. احمد از همان ابتدای سفر شروع به یادداشت‌برداری و نوشتن گزارش سفر کرد. حال عجیبی داشت. از پشت شیشه اتوبوس به صحرا چشم دوخته و به فکر فرو رفته بود. صحرا غرق در سکوت بود اما از میان اتوبوس، سروصدای شادمانه دانش‌آموز - معلمان به گوش می‌رسید. احمد گاهی با آن‌ها هم‌نوا می‌شد، گاهی در اندیشه‌های دور و دراز خود فرو می‌رفت و گاه به نوشتن می‌پرداخت.

آفتاب از رمق افتاده بود و رفته رفته رنگ می‌باخت که اتوبوس‌ها به شیراز رسیدند. محل استقرار دانش‌آموز - معلمان خوابگاه دانش‌سرای مقدماتی شیراز بود. از فردای آن روز، دانش‌آموز - معلمان شروع کردند به گشت‌وگذار در شهر شیراز و مناطق اطراف آن. روزها به گردش می‌رفتند و شب‌ها برای استراحت به خوابگاه برمی‌گشتند. زیارت شاه‌چراغ، آرامگاه‌های باشکوه سعدی و حافظ، باغ زیبای ارم، خرابه‌های تخت جمشید، بازار و مسجد وکیل و باغ‌های نارنج و پرتقال برای احمد و دوستانش هم لذت‌بخش بود و هم آموزنده و شگفت‌انگیز. به هر جا که می‌رفتند، احمد با دقت زیاد همه چیز را تماشا می‌کرد و از راهنمایان سؤال‌هایی می‌پرسید. شب‌ها هم تا دیروقت در خوابگاه مشغول نوشتن بود. بالاخره، روز هفتم فرا رسید و سفر تمام شد. احمد پس از بازگشت از شیراز، گزارش کاملی از سفرش به مسئولان دانش‌سرا داد. او یکی از بهترین گزارش‌ها را نوشته بود و به همین دلیل، مورد تشویق رئیس دانش‌سرا قرار گرفت.

۱۳

پاییز سال ۱۳۳۵ نزدیک می‌شد. چند ماهی بود احمد معلم شده بود و داشت آماده می‌شد تا روز اول مهر برای تدریس به مدرسه‌ای برود. اما محل یا شهر تدریس را باید اداره آموزش و پرورش تعیین می‌کرد. احمد اگرچه قبلاً در کلاس‌های کارورزی دانش‌سرا تدریس کرده بود ولی به‌طور رسمی معلم نشده بود اما اکنون داشت به تحقق آرزوی دیرین خود نزدیک می‌شد.

چند روز به اول مهر باقی مانده بود که نامه‌ای از اداره آموزش و پرورش به دست احمد رسید که در آن نوشته شده بود او باید برای تدریس به شهر بروجرد در استان لرستان برود.

روز موعود فرا رسید و احمد آماده سفر به شهر بروجرد شد. آن روز با اذان صبح از خواب پرید و بعد از خواندن نماز و دعا، چمدان خود را که در آن تعدادی کتاب، وسایل شخصی و مقداری لباس و خوراکی بود، برداشت و از خانه بیرون آمد. برای احمد خداحافظی از خانواده سخت و غم‌انگیز بود ولی او در عین حال از شوق معلمی و تدریس به دانش‌آموزان سر از پا نمی‌شناخت. در لحظه حرکت، همه اعضای خانواده دور احمد جمع شده بودند. پدر قرآن به دست داشت و مادر کاسه‌ای آب در دست گرفته بود و با چشمانی اشکبار برایش دعا می‌کرد. احمد با پدر و مادر و برادرانش، قاسم و مهدی خداحافظی کرد؛ از زیر قرآن گذشت و از خانه دور شد. او و چند تن از دوستانش ابتدا با مینی‌بوس به شهر اراک رفتند و از آنجا رهسپار

ترکه‌های درخت آلبالو

دورود شدند و سرانجام هنگام غروب بود که به بروجرد رسیدند. شب را در مسافرخانه‌ای گذراندند. صبح زود به اداره آموزش و پرورش بروجرد رفتند و خود را معرفی کردند. رئیس اداره آن‌ها را در اتاق خود پذیرفت و برایشان از خاطرات تلخ و شیرین معلمی خود در روستاها و مناطق گرم اطراف «گناوه» تعریف‌های زیادی کرد. سپس گفت: «آقایان، از شما خواهش می‌کنم که امسال به بخش الیگودرز بروید و در یکی از روستاهای آنجا خدمت کنید.»

احمد با ناراحتی گفت: «آقای رئیس، ما از راه دوری به اینجا آمده‌ایم. لطف کنید ما را در شهر بروجرد نگه دارید و به روستا نفرستید.»

رئیس اداره لبخندی زد و گفت: «من خیر و صلاح شما را می‌خواهم. یک سال به روستا بروید و تجربه کسب کنید؛ قول می‌دهم سال آینده شما را به بروجرد بیاورم.» احمد و دوستانش دیگر حرفی نزدند و از اتاق رئیس بیرون آمدند. هنگام غروب هم به سوی الیگودرز حرکت کردند. در الیگودرز وقتی از ماشین پیاده شدند، نیمه‌های شب بود. همه‌جا در تاریکی فرو رفته بود. نه چراغی به چشم می‌خورد و نه روشنایی دیده می‌شد. گویی آسمان پرستاره شب، چادر سیاه خود را بر سر شهر کوچک الیگودرز گسترده بود. آن‌ها با خود گفتند: «در این موقع شب کجا برویم؟» ساعتی خسته و کوفته و دل‌تنگ در خیابان‌های شهر سرگردان بودند و نمی‌دانستند چه کنند تا اینکه پاسبانی را در تاریکی شب مشغول نگهبانی دیدند. به سوی او رفتند و گفتند: «سرکار، ما معلمیم و از بروجرد آمده‌ایم. جایی را بلد نیستیم و نمی‌دانیم امشب را کجا بگذرانیم.»

پاسبان با اشاره دست، ساختمان‌ی را در فاصله دور نشان داد و گفت: «آنجا مسافرخانه «کارون» است؛ جای مناسبی است. بروید آنجا بخوایید.»

احمد و دوستانش شب را در مسافرخانه کارون گذراندند و صبح زود به اداره آموزش و پرورش الیگودرز رفتند. کارگزینی اداره ابتدا آن‌ها را به دبستانی در الیگودرز معرفی کرد اما بعد از چند روز، محل خدمتشان عوض شد و آن‌ها را به «ازنا» فرستادند.

احمد یک سال در ازنا ماند و با جان و دل به دانش‌آموزان کلاس اول درس داد. او در آن سال سختی‌های زیادی کشید. نداشتن جا و مکان مناسب، سرمای سخت و طاقت‌فرسای زمستان و تنهایی و غربت از مهم‌ترین مشکلات احمد بود اما عشق به معلمی و تدریس چنان در وجودش ریشه دوانده بود که تحمل همه سختی‌ها را برایش آسان می‌کرد. آن سال به فرصتی برای شناخت مردم روستا، درک نیازمندی‌ها و مشکلات آن‌ها و برقراری ارتباط با بچه‌ها و خانواده‌هایشان تبدیل شد. احمد در

آخر اسفندماه، حقوق شش ماه اول تدریسش را یکجا دریافت کرد و شب عید نوروز شادمان و با دست پر به خانه بازگشت. پس از آن هم هر ماه به طور مرتب حقوق خود را دریافت می کرد.

۱۴

آخرین روزهای شهریور ۱۳۳۶ بود و بوی «مهر» می آمد. احمد که بیستمین سال زندگی اش را می گذراند، در کار خود شور و اشتیاقی وصف ناپذیر داشت. او در اندیشه های شیرینی سیر می کرد: دوباره مدرسه، دوباره کلاس، دوباره تدریس، دوباره عشق: «من به معلمی عشق می ورزم و اگر یکبار دیگر هم به دنیا بیایم و زندگی کنم، دوباره همین شغل را انتخاب خواهم کرد؛ چون شغلی بهتر از آن را نمی شناسم.»

احمد این را سالها بعد در مصاحبه ای گفته بود.

او که یک سال تحصیلی را با موفقیت پشت سر نهاده بود، آماده می شد که به بروجرد برگردد. یک روز قبل از حرکت، به رئیس اداره آموزش و پرورش بروجرد زنگ زد و گفت: «آقای رئیس، یک سال گذشت و طبق قولی که به ما داده بودید، باید از الیگودرز به شهر بروجرد برگردیم و در آنجا تدریس کنیم.»

- شما ؟ ... آقای؟

- صافی هستم، احمد صافی!

- بله بله. من قولم را فراموش نکرده ام. حالا می خواهی در چه پایه ای درس بدهی؟

- پایه اول دبستان.

- هرچه زودتر وسایلت را جمع کن و به بروجرد بیا. ما در خدمت شما هستیم. روز بعد، احمد با شور و نشاط خاصی وسایلش را جمع کرد و به بروجرد رفت. بروجرد شهری زیبا و پررونق بود و از نظر تاریخی، مذهبی و فرهنگی هم سابقه درخشانی داشت. احمد در آنجا احساس آرامش بیشتری می کرد.

روز اول مهر به کارگزینی اداره رفت و خود را معرفی کرد. خوشحال بود که رئیس اداره به قول خود عمل کرده و وی را به بروجرد برگردانده است. احمد در اتاق کارگزینی نشسته بود که ناگهان مردی بلند بالا و پر جاذبه وارد شد و سلام کرد. سپس به مسئول کارگزینی گفت: «آقا، روز اول مهر است و ما هنوز معلم کلاس دوم نداریم؛ لطف کنید هرچه زودتر معلمی برای ما بفرستید.»

مسئول کارگزینی به احمد اشاره کرد و گفت: «این جوان از «ازنا» آمده و معلم

ترکه‌های درخت آلبالو

دبستان است. با او صحبت کنید و اگر راضی بود، او را با خودتان ببرید.»
مدیر دبستان با احمد احوالپرسی کرد و با مهربانی و لبخند گفت: «شما حاضرید
به مدرسه ما بیایید؟»

احمد گفت: «بله، در خدمتتان هستم.»

مدیر گفت: «پس همین حالا برویم تا با مدرسه ما آشنا شوید.»

آن‌ها به سوی مدرسه حرکت کردند، در راه، مدیر دبستان از احمد پرسید: «اهل
کجایی؟»

– گلپایگان.

– چه مدرکی دارید؟

– دیپلم دانش‌سرای مقدماتی دارم.

– اگر اجازه بدهید، فعلاً که معلم کلاس دوم نداریم، شما را به آن کلاس بفرستم
اما قول می‌دهم که سال‌های بعد، اگر معلم من بودید، در هر پایه‌ای که دوست
داشتید، تدریس کنید.

حرف‌های مدیر به دل احمد نشست. حس تازه‌ای نسبت به او پیدا کرده بود؛
حسی ناشناخته و غریب اما شیرین و زیبا. انگار سال‌هاست او را می‌شناسد.

آن روز وقتی احمد به کلاس دوم دبستان رفت و خود را به دانش‌آموزان معرفی
کرد، شادمانی همه وجودش را فرا گرفته بود. دانش‌آموزان به ردیف، پشت سرهم
نشسته بودند و با چشمان منتظر به معلم خود می‌نگریستند. منتظر بودند که معلم
درسش را آغاز کند. لحظاتی چند سکوت سنگینی بر کلاس حاکم شد، تا اینکه
احمد با نام خدا، شروع به سخن گفتن کرد و آغاز سال تحصیلی را به دانش‌آموزان
تبریک گفت. در این هنگام، یکی از دانش‌آموزان از جا برخاست؛ رو به معلم کرد
و گفت: «آقا اجازه، امروز درس می‌دهید؟»

احمد با ملایمت سری تکان داد و گفت: «بچه‌ها، امروز روز اول مهر است. من
امروز درس نمی‌دهم اما از شما می‌خواهم بیایید و تعریف کنید که تابستان را چگونه
گذرانده‌اید. هر کسی که بیاید و خوب تعریف کند، او را در کلاس تشویق می‌کنیم
و به او هدیه می‌دهیم.»

شور و نشاط بچه‌ها را فرا گرفت. آن‌ها وقتی دیدند که معلم روز اول درس
نمی‌دهد و فقط می‌خواهد حرف‌های آن‌ها را بشنود، بسیار خوشحال شدند؛ طوری
که بسیاری از آن‌ها فوراً دست بلند کردند و اجازه گرفتند که پای تخته بیایند و
گزارشی از تعطیلات تابستان خود بدهند.

روزها گذشت. دانش‌آموزان با احمد بسیار خو گرفتند و دل‌بسته اخلاق و رفتار و

شیوه تدریس او شدند؛ طوری که مدیر و معلم دیگر تعجب می کردند. اما شادی دانش آموزان کلاس دوم دیری نپایید. بعد از چند ماه، معلم آن‌ها، احمد، به ضرورت عوض شد و معلم دیگری به جای او آمد. به این ترتیب، احمد از نیمه‌های سال معلم کلاس اول شد.

۱۵

در بروجرد، یکی از فرصت‌های خوبی که، علاوه بر تدریس در دبستان، برای احمد پیش آمد، تحصیل در حوزه علمیه بروجرد بود. احمد به خاطر علاقه‌ای که از کودکی به علوم دینی داشت، هر روز ساعت پنج صبح همراه با مدیر مدرسه، «سیدعلی اولیایی طبایی»، به مدرسه آیت... بروجردی می رفت و در یکی از حجره‌های آن مدرسه نزد روحانی برجسته‌ای به نام «آیت... فیضی» درس علوم دینی می خواند. این استاد که حدود نود سال داشت، هر روز صبح با آرامش کم نظیری نماز و قرآن می خواند، صبحانه‌ای را که با خود آورده بود، می خورد و منتظر شاگردانش می ماند. از جمله شاگردان او «احمد احمدی ملایری» بود که در سال‌های بعد از انقلاب رئیس سازمان «سمت» و عضو «شورای عالی انقلاب فرهنگی» شد.

احمد همراه با آقای اولیایی، مدیر مدرسه، تا ساعت هفت و نیم در حوزه علمیه می ماند و بعد، به «دبستان راز» می رفت و به دانش آموزان کلاس اول درس می داد. هر روز که می گذشت، احمد با محیط مدرسه انس بیشتری پیدا می کرد و دوستی اش با مدیر مدرسه نیز عمیق تر می شد. او آشنایی و همکاری با این مدیر را همواره یکی از فرصت‌های بزرگ زندگی اش می دانست. سیدعلی اولیایی مدیری منظم، لایق و زحمت کش و انسانی شریف، متدین و مؤمن بود. او صفات خوب زیادی داشت. هر روز قبل از شروع کلاس‌ها به مدرسه می آمد و به رایگان، به دانش آموزان ضعیف مدرسه درس می داد. عصرها نیز در مدرسه می ماند و به مشکلات درسی، انضباطی و اخلاقی آنان رسیدگی می کرد. او مشاور خوبی برای معلمان و دانش آموزان بود. سیدعلی اولیایی به مطالعه و عبادت علاقه زیادی داشت و پدرش امام جماعت مسجد محل بود.

احمد جمعه‌ها با او به گشت و گذار در کوه و صحرا می رفت و بعضی شب‌ها مهمان خانه اش می شد. در همین رفت و آمدها و معاشرت‌ها بود که متوجه شد سیدعلی، مدیر مدرسه اش، دختری پاک دامن، نجیب و اهل علم و مطالعه دارد. احمد وقتی این دختر و کمالاتش را دید، به او علاقه مند شد اما از علاقه اش به وی با کسی سخن نگفت؛ تا اینکه چند سال بعد که پدر و مادرش او را برای ازدواج

تحت فشار قرار داده بودند و مرتباً پیغام می‌فرستادند که «هرچه زودتر به گلپایگان بیا و ازدواج کن؛ ما آرزوی دامادی تو را داریم»، ماجرای علاقه‌مندی‌اش را به دختر مدیر مدرسه برای پدر و مادر خود تعریف کرد.

پدر و مادر احمد از این خبر استقبال کردند. خیلی زود مقدمات سفر را فراهم آوردند و برای خواستگاری به بروجرد رفتند. در مراسم خواستگاری، فرصتی پیش آمد تا احمد با همسر آینده‌اش گفت‌وگو کند. او صادقانه همه ماجرای زندگی‌اش را تعریف کرد تا همسر آینده‌اش به درستی دریابد که قرار است با چه کسی ازدواج کند. همسرش که از قبل احمد را می‌شناخت و از اخلاق و رفتار او به خوبی خبر داشت، می‌دانست که او جوانی محجوب، آرام و مهربان و اهل علم و دیانت است. پس، پیشنهاد ازدواج او را پذیرفت و آن دو پس از برگزاری مراسم عقدی ساده، چند ماه بعد - در سال ۱۳۴۰ - زندگی مشترک خود را آغاز کردند.

۱۶

احمد که به آیت... صافی قول داده بود در معلمی هم به تحصیلش ادامه دهد، در پایان اولین سال خدمتش در بروجرد، به همدان رفت و در امتحانات کلاس دوازدهم (سال ششم دبیرستان) به صورت متفرقه شرکت کرد. او با قبولی در این امتحانات، مدرک دیپلم کامل خود را نیز گرفت.

احمد در سال‌هایی که در بروجرد تدریس می‌کرد و معلم کلاس اول بود، با استفاده از تجربه‌های معلمی‌اش و نیز یادآوری خاطرات تحصیل در کلاس اول، مطلبی با عنوان: «شش ساله‌ام، مرا می‌شناسید» نوشت. این نوشته را سال‌ها بعد انجمن اولیا و مربیان در قالب کتابی کوچک به زبان‌های فارسی، انگلیسی، عربی و فرانسه چاپ و منتشر کرد. در این کتاب دوران شیرین کودکی و شیوه برخورد صحیح با کودکان مورد بررسی قرار گرفته است. احمد در این کتاب توضیح می‌دهد که انسان‌ها در دوران کودکی به چهار فضا احتیاج دارند: فضای قصه، فضای شعر، فضای نقاشی، و فضای بازی. او حتی برای حل بسیاری از مشکلات کودکان «بازی درمانی» را پیشنهاد می‌کند و معتقد است که بچه‌ها باید با شرکت در بازی‌های سالم، همیشه شاد و سرزنده باشند. بهترین مکان برای بازی بچه‌ها و پرورش روح و جسم آن‌ها هم فضای مدرسه است.

احمد در بروجرد از فرصت‌های مختلف برای مطالعه و تحقیق استفاده می‌کرد و از مشاهدات خود در روستاها یادداشت برمی‌داشت. او خاطرات معلمان دیگر را هم به دقت گوش می‌کرد و آن‌ها را می‌نوشت. این تحقیقات و یادداشت‌برداری‌ها منجر

به تألیف کتابی شد که بعدها با عنوان «سیمای مدرسه، معلم، خاطرات و تجارب معلمان» انتشار یافت.

۱۷

پنج سال زندگی احمد در بروجرد به سرعت برق و باد گذشت. او در همه این سال‌ها معلم کلاس اول بود و در «دبستان راز» تدریس می‌کرد. او بهترین و شیرین‌ترین دوران زندگی‌اش را همین پنج سال می‌داند. همه روزهای مدرسه برایش خاطره‌انگیز بود، اما یکی از بهترین خاطرات او در سال اول حضورش در «دبستان راز» اتفاق افتاد:

ظهر پنج‌شنبه بود. احمد در کلاس مشغول تدریس بود. هنوز دقایقی به تعطیلی کلاس‌ها باقی مانده بود که آقای حجتی، ناظم دبستان، پشت در کلاس آمد و آرام به در ضربه زد. وقتی احمد در را باز کرد، ناظم مدرسه سلامی کرد و گفت: «آقای صافی، زنگ که خورد جایی نروید؛ ظهر مهمانیم.»

احمد با تعجب پرسید: «کجا مهمانیم؟»

ناظم لبخندی زد و گفت: «خانه آقای مدیر!»

احمد دوباره با تعجب گفت: «او که ما را دعوت نکرده؛ من هم دوست ندارم بدون دعوت جایی بروم.»

ناظم مدرسه گفت: «من و همکاران دیگر تصمیم گرفته‌ایم بدون دعوت به خانه آقای مدیر برویم. اما اگر تو نیایی مجبوریم به خانه شما بیاییم. حالا خود دانی!»

ناظم مدرسه این را گفت و در را بست و رفت. وقتی زنگ تعطیلی کلاس به صدا درآمد، ناظم بچه‌ها را به صف کرد و آن‌ها را با نظم خاصی گروه‌گروه به خانه‌هایشان فرستاد. بعد هم به معلم‌ها پیغام داد که به دفتر مدرسه بروند. مدیر دبستان، آقای اولیایی، از طبقه بالا به دفتر آمد؛ کلاهش را از چوب لباسی برداشت و مؤدبانه از همه خداحافظی کرد و رفت. به محض اینکه مدیر از دفتر مدرسه خارج شد، ناظم معلم‌ها را جمع کرد و خطاب به آن‌ها گفت: «تعجب نکنید! من امروز نقشه‌ای دارم. ما دو گروه می‌شویم؛ یک گروه از داخل کوچه و یک گروه هم از سمت خیابان به خانه مدیر می‌رویم؛ اما به گونه‌ای حرکت می‌کنیم که آقای مدیر ما را نبیند. وقتی ایشان کلید انداخت و در خانه‌اش را باز کرد، هر دو گروه آنجا حاضر می‌شویم.»

معلمان از دبستان خارج شدند و طبق گفته ناظم در قالب دو گروه به سوی خانه مدیر حرکت کردند. وقتی آقای اولیایی در را باز کرد، ناگهان یک گروه از معلمان

ترکه‌های درخت آلبالو

از یک سو و گروه دیگر هم از سوی دیگر دور او را گرفتند و سلام کردند. مدیر که غافلگیر شده بود، با حیرت و تعجب پرسید: «موضوع چیست؟ شما اینجا چه می‌کنید؟»

ناظم در حالی که لبخند عمیقی بر لبانش نقش بسته بود، گفت: «آقای اولیایی، آمده‌ایم امروز ناهار مهمان شما باشیم.»

مدیر گفت: «ولی من نمی‌دانم همسر امروز چه غذایی برای ناهار درست کرده.»
ناظم بی‌معطلی گفت: «من نقشه‌ای دارم؛ شما اجازه بدهید ما بیاییم داخل، برایتان توضیح خواهم داد.»

مدیر در را باز کرد و معلمان را به داخل خانه دعوت کرد. اولین بار بود که احمد به خانه مدیر می‌رفت. خانه او خانه‌ای قدیمی اما بسیار باصفا و زیبا بود. درختان انگور و انجیر و هلو قسمتی از حیاط زیبای خانه را پوشانده بودند.

وقتی همه معلمان به درون خانه آمدند، ناظم با خنده به مدیر گفت: «کباب بروچرد که خوب است، دوغ بروچرد هم معروف است. خودت همیشه می‌گفتی کباب با دوغ خیلی می‌چسبد؛ حالا در خانه شما بیشتر هم می‌چسبد! من می‌روم و می‌خرم.»

معلم دیگری حرف‌های ناظم را ادامه داد و با شیطنت گفت: «آقای اولیایی در حیاط خانه‌اش انگورهای خوبی دارد؛ تا ناهار آماده شود، من با آن‌ها از شما پذیرایی می‌کنم.»

مدیر لبخندی زد و شروع کرد به شمردن افراد؛ بعد هم گفت: «شما از خودتان پذیرایی کنید؛ من خودم می‌روم و کباب و دوغ را می‌خرم.» و از خانه خارج شد.

بالاخره، معلم‌ها سفره را پهن کردند و مدیر با کباب و دوغ و ماست و سبزی به گرمی از آن‌ها پذیرایی کرد. بعد از خوردن ناهار، آقای ناظم گفت: «همکاران عزیز، اینکه امروز ما به آقای اولیایی زحمت دادیم، دلیل خاصی دارد. من مدتی است به این نتیجه رسیده‌ام که باید به کمک هم این مدرسه را متحول کنیم. باید بهترین دانش‌آموزان را در این مدرسه تربیت کنیم. باید دبستانمان را به یک دبستان نمونه تبدیل کنیم و برای رسیدن به این اهداف، بهترین کار مشورت و تبادل نظر با یکدیگر است. پیشنهاد من این است که از امروز تا پایان سال، پنج‌شنبه‌ها این رسم ادامه پیدا کند. پنج‌شنبه هفته آینده هم به منزل من بیایید و مهمان من باشید. بعد هم یکی‌یکی نوبت همه شما می‌شود اما این دو شرط دارد؛ شرط اولش این است که غذا همیشه کباب و دوغ باشد و آن را از بیرون تهیه کنیم تا خانواده‌ها به زحمت نیفتند؛ و شرط دوم این است که هر هفته بعد خوردن ناهار جلسه‌ای دو ساعته

بگذاریم و دربارهٔ اینکه راه‌های پیشرفت و ارتقای علمی دانش‌آموزان کدام است و چگونه می‌توان «دبستان راز» را به دبستانی نمونه تبدیل کرد، با هم تبادل نظر کنیم. هر کس نظر، پیشنهاد و ایده‌ای دارد، بیان می‌کند. بعد، این نظرات و پیشنهادهای را یادداشت می‌کنیم و به یکدیگر قول می‌دهیم که از شنبه آن‌ها را اجرا و نتیجه‌اش را هر هفته بررسی کنیم.»

مدیر و معلمان از سخنان ناظم استقبال کردند و فکر و ایده‌ او را پسندیدند. به این ترتیب، رسم جلسات پنج‌شنبه تا پایان سال ادامه پیدا کرد. روزهای پنج‌شنبه چنان به معلمان خوش می‌گذشت که سراسر هفته آرزو می‌کردند زودتر آن روز فرا برسد و دور هم جمع شوند.

آوازهٔ جلسهٔ هفتگی «دبستان راز» چنان در سطح شهر پیچید که بسیاری از معلمان وقتی مدیر دبستان راز را در خیابان یا اداره می‌دیدند، به او می‌گفتند: «آقای اولیایی، می‌شود ما سال آینده به مدرسه شما بیاییم؟»

مدیر می‌گفت: «مگر مدرسه ما چه خبر است؟» جواب می‌دادند: «به خاطر جلسات روز پنج‌شنبه شما.»

طولی نکشید که این برنامه در تمام مدارس بروجرده رواج یافت و حتی کار گروهی تشکیل شد تا ضمن نظارت بر نحوهٔ برگزاری این جلسات، در پایان هر ماه بهترین ایده‌ها و پیشنهادهای جمع‌آوری و راه‌های اجرایی شدن آن‌ها را بررسی کند. در کنار این جلسات، کم‌کم جلسات آموزشی و تفسیر قرآن و کلاس‌های آموزشی اخلاق، ادبیات و آداب معاشرت نیز تشکیل شد که یکی از اعضای فعال آن‌ها احمد صافی، معلم کلاس اول دبستان راز، بود.

۱۸

در سال ۱۳۴۱، ناصر، فرزند اول احمد، به دنیا آمد. احمد در تابستان همین سال از بروجرده به خرم‌آباد رفت و در آزمون دانش‌سرای عالی شرکت کرد و قبول شد. او برای ادامهٔ تحصیل به دانش‌سرای عالی تهران رفت و در آنجا به تحصیل مشغول شد. مدت این دوره سه سال بود. در دانش‌سرای عالی، استادان برجسته‌ای همچون پروفیسور تقی فاطمی، جلال آل‌احمد، دکتر غلامحسین شکوهی و... به ترتیب ریاضی، ادبیات و تعلیم و تربیت شامل روش‌های تدریس، کلاس‌داری، کیفیت شناخت بچه‌ها و چگونگی تدریس در مدارس چندپایه را آموزش می‌دادند. احمد در مدت تحصیل، همواره یکی از شاگردان ممتاز دانش‌سرای عالی به‌شمار می‌آمد. او که دانشجویی صبور، فعال و در کار خود دقیق و جدی بود، علاوه بر

شرکت در کلاس‌های درس، گاهی به تالار دانش‌سرا می‌رفت و از سخنرانی‌های علمی و آموزشی که در آنجا برگزار می‌شد، استفاده می‌کرد. یک روز صبح وقتی وارد دانش‌سرا شد، دید روی تابلوی اعلانات دانش‌سرا نوشته‌اند: «سخنرانی آقای مرتضی مطهری روز سه‌شنبه ساعت ۱۰ تا ۱۲».

او وصف استاد مطهری را بارها از دیگران شنیده بود اما خود ایشان را ندیده بود. آن روز وقتی استاد مطهری وارد تالار شد و به طرف محل سخنرانی رفت، احمد در سیمای او مردی مصمم و جدی را دید که با چشمان نافذش انسان را تحت تأثیر قرار می‌داد.

استاد مطهری درباره «تعلیم و تربیت در اسلام» سخنرانی مفصلی کرد. در پایان سخنرانی، دانشجویان استاد را تشویق کردند و احمد که اولین بار بود سخنرانی استاد مطهری را می‌شنید، تصمیم گرفت در اولین فرصت آثار او را تهیه و مطالعه کند.

۱۹

در سال ۱۳۴۴ احمد صافی موفق به اخذ درجه لیسانس در رشته آموزش ابتدایی شد. او دوباره به بروجرد بازگشت و راهنمای تعلیماتی مدارس ابتدایی شد. هم‌زمان، در دانش‌سرای مقدماتی بروجرد نیز به تدریس پرداخت. او اگرچه فکر و ذهن و روحش را پیش بچه‌های کلاس اول دبستان جا گذاشته بود اما سعی می‌کرد وظیفه‌اش را در جایگاه جدید به خوبی انجام دهد. مرتب از این دبستان به آن دبستان می‌رفت، از کلاس‌های درس بازدید می‌کرد، تجارب خود را در اختیار معلمان تازه‌کار قرار می‌داد و با آن‌ها به تبادل نظر و مشورت می‌پرداخت. او با واژه‌هایی همچون خستگی، تنبلی و ناامیدی بیگانه بود.

روزی احمد برای بازدید از کلاس همکارانش به یکی از دبستان‌ها رفت و وارد کلاس چهارم ابتدایی شد. معلمی در حال تدریس درس هنر بود و بچه‌ها تمرین خط می‌کردند. احمد چند دقیقه‌ای درباره اهمیت درس هنر برای دانش‌آموزان سخن گفت. سپس، از آن‌ها پرسید: «بچه‌ها، کسی سؤالی ندارد؟»

یکی از دانش‌آموزان در حالی که بغض کرده بود، با سادگی کودکانه‌اش دست بلند کرد و گفت: «آقا اجازه، خط من خوب است، اما آقای معلم به من نمره هشت داده است. احمد که در مقابل معلم کلاس تاحدی غافلگیر شده بود، لحظه‌ای فکر کرد و گفت: «من با ایشان صحبت می‌کنم... ان شاء... که مشکل حل می‌شود.»

او در زنگ تفریح از معلم کلاس چهارم پرسید: «ببخشید، چرا به این دانش‌آموز

نمره هشت داده‌اید؟»

معلم هم با صداقت خاص خود گفت: «آقای صافی، آخر من که خط خوب و بد را نمی‌شناسم. فقط نگاه کردم و این نمره را به او دادم.»

احمد با مهربانی گفت: «دوست عزیز، این کار صحیحی نیست. ما در مقابل دانش‌آموزان وظایفی داریم که نباید از آن‌ها غافل شویم.» سپس، همان‌جا کتابی را به نام «چگونه خط یاد بگیریم» به معلم معرفی کرد و از او خواست هرچه زودتر آن را تهیه و از آن استفاده کند.

آن روز گذشت و سه ماه بعد که احمد صافی دوباره برای بازدید به آن دبستان رفته بود، همان معلم با خوشحالی به طرفش آمد؛ دستش را به گرمی فشرد و از او تشکر کرد که آن کتاب را به او معرفی کرده است. آن معلم می‌گفت: «من حالا با این کتاب، هم می‌توانم خط را به خوبی یاد بدهم و هم نمره صحیح بدهم تا حق دانش‌آموزی ضایع نشود.»

۲۰

احمد که همیشه تشنه علم و دانش بود، در محیط آرام و بی‌دغدغه بروجرد به مطالعاتش ادامه داد و بار دیگر به فکر ادامه تحصیل افتاد. در سال ۱۳۴۶ وقتی شنید که دانش‌سرای عالی برای اولین بار عده‌ای را برای فوق‌لیسانس در رشته راهنمایی و مشاوره پذیرش می‌کند، بی‌درنگ به تهران آمد و در آزمون دانشگاه شرکت کرد. او با رتبه عالی پذیرفته شد.

احمد در دانش‌سرای عالی دوستان زیادی پیدا کرد که یکی از آن‌ها سیدکاظم اکرمی بود که بعد از انقلاب به مدت چهار سال وزیر آموزش و پرورش شد. دانشگاه تربیت معلم استادان برجسته و ارزشمندی داشت که مشهورترین آن‌ها پروفسور «دوبورگ» فرانسوی بود که به دانشجویان «راهنمایی تحصیلی و کارورزی» درس می‌داد.

احمد در این دوران نیز چون همیشه لحظه‌ای از آموختن غافل نبود. او با تبحری که در سخنرانی پیدا کرده بود و مطالعات گسترده‌ای که داشت، در اکثر دروس دانشگاهی کنفرانس ارائه می‌کرد و به همین دلیل، مورد توجه استادان دانشگاه، به‌ویژه پروفسور «دوبورگ» قرار گرفته بود.

شب‌ها که به خانه می‌آمد، تا دیر وقت بیدار می‌ماند و مقالات آموزشی و تربیتی می‌نوشت. بخشی از این مقالات بعدها در قالب کتابی درسی به نام «سازمان و اداره امور مؤسسات آموزشی» برای دانشگاه پیام‌نور به چاپ رسید. احمد برای تهیه

ترکه‌های درخت آلبالو

و تدوین پایان‌نامه کارشناسی ارشدش که پایان‌نامه‌ای تخصصی و سودمند با نام «بررسی ارتباط جمعیت آموزش و اشتغال در ایران» بود، زحمت فراوانی کشید. او در سال ۱۳۴۸ با رتبه ممتاز از دانش‌سرای عالی در رشته «راهنمایی و مشاوره» فارغ‌التحصیل شد و به دلیل جدیت در امور تحصیلی و ارائه کنفرانس‌های علمی و قوی، برای تدریس در دانشگاه دعوت به کار شد. البته استادش پروفیسور «دوبورگ» که با وزارت آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها همکاری داشت، برای معرفی احمد دو نامه نوشت؛ نامه‌ای به وزیر آموزش و پرورش که در آن آمده بود: «احمد صافی، فارغ‌التحصیل دانش‌سرای عالی، می‌تواند کارشناس برجسته‌ای برای وزارت آموزش و پرورش باشد. او را به عنوان کارشناس دفتر راهنمایی تحصیلی در تهران نگه دارید و از تجربه‌هایش استفاده کنید.» نامه‌ای هم به رئیس دانش‌سرای عالی نوشت که در آن به شایستگی‌های احمد صافی برای تدریس در دانشگاه اشاره کرده بود. هر دو پیشنهاد مورد قبول واقع شد و احمد از مهر سال ۱۳۴۸ کارشناس دفتر راهنمایی تحصیلی وزارت‌خانه و مدرس دانش‌سرای عالی شد.

به این ترتیب، او در تهران ماندگار شد و دیگر به بروجرد و استان لرستان بازنگشت اما همیشه از خاطرات تدریس در بروجرد یاد می‌کرد؛ گویی گوشه‌ای از وجودش را در آن شهر، جا گذاشته بود.

۲۱

زندگی در تهران بسیار متفاوت بود. دیگر سال‌های آرام و بی‌دغدغه زندگی در گلپایگان و بروجرد گذشته و سال‌های شلوغ و پرهیاهوی تهران فرارسیده بود. به راستی، زمان چه زود می‌گذرد و روزگار چه سرنوشتی برای انسان‌ها رقم می‌زند! زندگی در تهران برای احمد ویژگی‌های فراوان و منحصر به فردی داشت. تدریس در دانشگاه و ارتباط با استادان بزرگ تعلیم و تربیت فرصت مغتنمی بود که احمد هرگز نمی‌خواست آن را از دست بدهد. او در سمت جدیدش در وزارت آموزش و پرورش، با جدیت تمام به کار مشغول شد. احمد باور عمیقی به تأثیر تعلیم و تربیت صحیح در زندگی دانش‌آموزان داشت و به دنبال ابتکار و نوآوری در کار آموزش بود. در دانشگاه نیز کار تدریس را با علاقه و شور و شوق عجیبی انجام می‌داد. واحد درسی‌ای که او تدریس می‌کرد، «سازمان و قوانین آموزش و پرورش» نام داشت. از خصوصیات بارز احمد در کلاس، چهره همیشه متبسم و برخورد صمیمانه و متواضعانه‌ای بود که با دانشجویانش داشت. خط زیبای او در کار تدریس بسیار به کمکش می‌آمد. از خلاقیت‌های دیگر او شیوه‌ای بود که در مثال زدن از

احادیث و اشعار به همراه تدریس به کار می‌برد و به این ترتیب، حاشیه‌ها را به متن اضافه می‌کرد. احمد بی‌هیچ چشم‌داشتی سعی می‌کرد همهٔ آموخته‌ها و تجاریش را در اختیار دانشجویان قرار دهد. از نظر دانشجویان، او معلمی سخت‌کوش، درد آشنا و وفادار به ارزش‌های تربیتی و اخلاقی بود.

به خاطر موفقیت چشمگیر احمد در کار تدریس و رضایت دانشجویان از او، آوازه‌اش در دانشگاه‌ها پیچید؛ به طوری که چند دانشگاه دیگر نیز برای تدریس از او دعوت کردند.

۲۲

پاییزی دیگر از راه رسید و برگ‌های سرخ و زرد، خیابان را پوشاند. باد خنکی می‌وزید و برگ‌ها را پراکنده می‌کرد. چند تکه ابر هم در آسمان دیده می‌شد. به راستی چه رازی در این فصل نهفته است؟ پاییز فصل رنگ‌ها، فصل شادی و غم، فصل خزان، فصل برگ‌های نارنجی و سرخ و زرد، فصل گل میمون و کوکب و شنبو و داودی، فصل خرد شدن برگ‌های خشک زیرپای رهگذران و فصل شنیدن آهنگ غمناک زندگی است. اما برای یک معلم، پاییز بهاری دیگر است، با پرستوهای زیبایش که دانش‌آموزان هستند. پاییز فصل تولد دوبارهٔ آموختن است. امسال هم، مثل هر سال، با رسیدن فصل پاییز و اول مهر، احمد احساس می‌کرد که همان معلم کلاس اول دبستان است.

او روز اول مهر به مدرسهٔ عالی دختران (دانشگاه‌الزهرا) رفت. از راهروی دانشکده گذشت و وارد اتاق استادان شد. ناگهان چهرهٔ آشنایی نظرش را جلب کرد. او همان رئیس آموزش و پرورش بروجرد در سال‌های دور بود؛ سال‌هایی که احمد تازه معلم شده بود. احمد که از دیدن او بسیار خوشحال شده بود، به طرفش رفت و گفت: «آقای مرتضوی، سلام! مرا می‌شناسید؟»

مرتضوی به چهرهٔ احمد خیره شد و گفت: «متأسفانه به جا نمی‌آورم.» احمد ادامه داد: «احمد صافی هستم؛ یادتان نمی‌آید؟ شما رئیس آموزش و پرورش بروجرد بودید و من نزدتان آمدم.»

مرتضوی فکری کرد و گفت: «شما همان کسی نیستید که زنگ زدی و گفתי امسال می‌خواهم به بروجرد بیایم؟ اینجا چه می‌کنی؟»

احمد گفت: «من مدرس دانشگاه هستم و اینجا تدریس می‌کنم و حالا خوشحالم که در خدمت شما هستم.»

آن دو یکدیگر را با محبت بسیار در آغوش گرفتند و آقای مرتضوی گفت: «من

نیز دکترای خود را گرفته و استادیار این دانشگاه شده‌ام.»
از آن روز، دوستی و رابطهٔ احمد با مرتضوی بیشتر شد. آن دو مرتب از حال یکدیگر جويا می‌شدند و این دوستی و ارتباط تا پایان عمر دکتر مرتضوی ادامه یافت.

۲۳

در سال ۱۳۵۰ دومین فرزند احمد متولد شد که نام او را حمید گذاشتند. با تولد او کانون گرم خانوادهٔ احمد گرم‌تر شد و مسئولیت او و همسر مؤمن و نجیبش سنگین‌تر. آن‌ها فرزند دومشان را نعمتی دیگر از نعمت‌های الهی می‌دانستند که صفای دیگری به خانه بخشیده بود.

در سال ۱۳۵۲ اتفاق تازه‌ای در زندگی احمد افتاد. او که معاون دفتر راهنمایی تحصیلی بود، به حکم وزارت آموزش و پرورش به همراه دو کارشناس دیگر برای یک سفر علمی به کشور سوئد رفت. این اولین سفر علمی او برای آشنایی با تجارب یک کشور اروپایی در زمینهٔ مشاوره و راهنمایی تحصیلی بود.

احمد و همراهانش پس از ورود به کشور سرسبز و خوش آب‌وهوای سوئد، از فرودگاه مستقیماً به سفارت ایران رفتند. آن‌ها روز بعد با راهنمایی کارمندان سفارت، به ادارهٔ کل روابط بین‌المللی آموزش و پرورش سوئد رفتند. مدیرکل، که از قبل منتظر آن‌ها بود، به استقبال آمد و آن‌ها را به اتاق خود دعوت کرد. او بعد از آنکه از میهمانان پذیرایی کرد، به گفت‌وگویی صمیمانه با آنان پرداخت. صافی اهداف خود و همراهانش را از آن سفر توضیح داد و از مدیرکل سؤالاتی کرد. مدیرکل با شنیدن هر سؤال از جایش بلند می‌شد و کتابی را از قفسهٔ کتابخانه‌اش برمی‌داشت و به میهمانان ایرانی می‌داد. کتاب‌ها و جزوه‌ها به سه زبان نوشته شده و حاوی اطلاعات جامع و کاملی بودند. یکی از آن کتاب‌ها در زمینهٔ تاریخ و جغرافیای کشور سوئد و کتاب دیگر در مورد روند رشد جمعیت در آن کشور، به ویژه جمعیت آموزش و پرورش آن، بود. کتاب سوم هم به موضوع ساختار اداری و تشکیلات آموزش و پرورش سوئد و شیوهٔ برنامه‌ریزی آن‌ها اختصاص داشت.

مدیرکل سرانجام به میهمانان ایرانی گفت: «فهرست مراکزی را که مایلید از آن‌ها بازدید کنید، به من بدهید تا بازدیدهایتان را برنامه‌ریزی و هماهنگ کنم.»

کمی بعد، هیئت ایرانی از مدیرکل خداحافظی کردند و به هتل محل اقامتشان رفتند. شب هنگام فرستاده‌ای از جانب مدیرکل به هتل آمد و برگه‌ای به هیئت ایرانی داد که در آن برنامهٔ بازدیدهایشان با دقت و نظم خاصی نوشته شده بود.

همچنین، به آنان گفت: «فردا صبح راننده‌ای می‌آید و طبق برنامه، شما را به مکان‌های مورد نظر می‌برد. او تا پایان سفر در خدمت شما خواهد بود.» احمد از دیدن آن همه ادب، احترام و نظم در برنامه‌ریزی شگفت‌زده شده و به وجد آمده بود. او و همراهانش طی پانزده روز اقامت در کشور سوئد از ادارات آموزش و پرورش و مدارس سوئد، و نیز مرکز تربیت معلم و دانشگاه استکهلم بازدید کردند. ابتکارات، فناوری‌های نوین، اطلاع‌رسانی سریع در نظام آموزش و پرورش، نظم حاکم بر مدارس، ارتباط بسیار نزدیک میان درس‌های نظری و عملی مدارس و دانشگاه‌ها از جمله ویژگی‌هایی بود که در آموزش و پرورش سوئد توجه آن‌ها را به خود جلب می‌کرد.

احمد در طول سفر مرتب در حال یادداشت‌برداری بود. او می‌خواست با دست پر به ایران برگردد و مطالعات و پژوهش‌های تطبیقی خود را انجام دهد. سرانجام، اعضای هیئت ایرانی بعد از پانزده روز از کشور سوئد به دانمارک و از آنجا به کشورهای آلمان، فرانسه، ایتالیا و انگلستان رفتند. آن‌ها فاصله بین این کشورها را با هواپیما، قطار یا کشتی طی می‌کردند و اقامتشان در برخی کشورها بسیار کوتاه‌مدت بود. در فرانسه آنچه توجه احمد را به خود جلب کرد و برایش تازگی داشت، وجود دوره‌ای به نام «دوره مشاهده» و سپس «راهنمایی» در پایان دوره ابتدایی بود. یعنی، در اواخر دوره پنج ساله دبستان، مشاهده علمی دانش‌آموزان آغاز می‌شد و معلمان در طول سال تحصیلی به مشاهده رفتار، کردار و حرکات هر دانش‌آموز در محیط مدرسه و کلاس می‌پرداختند. سپس در پایان هر ماه، جلسه‌ای تشکیل می‌دادند و درباره تک‌تک دانش‌آموزان بحث و گفت‌وگو می‌کردند. آنان براساس مشاهدات علمی خود نتیجه‌گیری می‌کردند که در آن ماه فلان دانش‌آموز منظم بوده یا نه، اعتمادبه‌نفس لازم را داشته یا نه، پرخاشگر بوده یا نه، و درسش را خوب خوانده یا نه. ارزیابی نهایی رفتار دانش‌آموزان در پایان سال انجام می‌گرفت و نتیجه به خانواده‌اش اطلاع داده می‌شد.

استاد صافی سال بعد برای شرکت در سمینار علمی «راهنمایی و مشاوره در جهان» به انگلستان رفت و در سخنرانی خود در «دانشکده چرچیل» دانشگاه آکسفورد، به تشریح برنامه‌های مرتبط با راهنمایی و مشاوره در ایران پرداخت.

۲۴

در سال ۱۳۵۴ احمد صافی دوباره راهی سفر شد اما این‌بار به سفری معنوی و عرفانی رفت؛ سفر به خانه دوست، به سرزمین وحی، به شهر مکه و مدینه. بخشی

ترکه‌های درخت آلبالو

از این سفر جنبه کاری داشت و احمد در طول سفر از مراکز آموزشی و علمی عربستان بازدید کرد و مقالاتی در این زمینه نوشت اما زیارت خانه خدا، مسجدالنبی و قبرستان بقیع، لحظاتی باشکوه و پر از شور و احساس برای او آفرید که همیشه در یاد و ذهنش باقی ماند.

احمد صافی در سال‌های بعد نیز چندبار دیگر به سفر حج و زیارت خانه خدا رفت اما زیباترین و باشکوه‌ترین این سفرها، سفر او همراه با معلمان نمونه کشوری در سال‌های بعد از انقلاب بود.

احمد در این سفر بارها و بارها برای معلمان نمونه کشور در شهر مدینه و مکه به ویژه در سرزمین منا و عرفات سخنرانی کرد و نیایش‌های جان‌سوزی را از زبان معلمان به درگاه خداوند خواند و همه معلمان را تحت تأثیر قرار داد. در این نیایش‌ها آن‌ها از خداوند می‌خواستند که کمک کند تا معلمانی توانا، دلسوز و سخت‌کوش باشند و دانش‌آموزان را به خوبی تربیت کنند.

رهاورد احمد از این سفر، تألیف کتاب ارزشمند «حج و نیایش الهی» بود که در سال‌های اخیر بارها چاپ و منتشر شده است.

۲۵

احمد صافی در همین سال‌ها که معاون دفتر راهنمایی تحصیلی آموزش و پرورش بود، در دانش‌سرای عالی نیز مسئولیت داشت. او خاطره‌ای زیبا از این دوران دارد که همیشه از آن به عنوان یک نوآوری و ابتکار در کار تعلیم و تربیت یاد می‌کند.

روزی احمد در اتاقش مشغول کار بود که دکتر سید محمد بهشتی، که از کارشناسان برجسته سازمان پژوهش بود، به او تلفن کرد و بعد از سلام و احوالپرسی گفت: «جناب استاد صافی، من از شما که در تربیت معلم برای کشور مسئولیت دارید، انتظار دارم که کاری بی‌نظیر و استثنایی انجام دهید.»

احمد پرسید: «چه کاری، جناب دکتر؟»

دکتر بهشتی ادامه داد: «از شما می‌خواهم در دانش‌سراهای تربیت معلم اعلام کنید استادانی که در رشته‌های علوم پایه و طبیعی درس می‌دهند و اعتقادات دینی و مذهبی خوبی دارند، بیایند از ما گواهی تدریس دینی بگیرند و در کنار دروس تخصصی خود، دو واحد هم دینی درس بدهند. چون من در طول سالیان عمرم به تجربه دریافته‌ام که اگر استادان و معلمان ریاضی، فیزیک، شیمی و زبان خارجه متدین باشند و دینی درس بدهند، تأثیر این درس در دانشجویان و دانش‌آموزان بیشتر از درسی است که معلمان تخصصی دینی می‌دهند.»

احمد به دکتر بهشتی قول داد که در این زمینه تاحد ممکن تلاش کند. مدتی بعد، این طرح برای اولین بار به صورت آزمایشی در دانش‌سرای تربیت معلم شهرری اجرا شد و نتایج خوبی هم در پی داشت.

۲۶

روزها، هفته‌ها و ماه‌ها از پی هم گذشت و سال ۱۳۵۷ از راه رسید؛ سال انقلاب، سال بیداری و آگاهی مردم، سال سقوط نظام شاهنشاهی، سال ورود امام خمینی (ره) به وطن و پیروزی انقلاب اسلامی.

احمد آن روزها همراه و همگام با مردم در همه راه‌پیمایی‌ها و اجتماعات شرکت می‌کرد. او در کنار جوانان، دانشجویان و دانش‌آموزانی بود که در خیابان‌های شهر فریاد آزادی و آزادی‌خواهی سر می‌دادند. در حوادث انقلاب هم نقش فعالی داشت اما از مسئولیت کاری خود غافل نمی‌شد؛ تا آخرین روزهای پیروزی انقلاب در محل کارش حاضر بود. و وظایفش را به دقت انجام می‌داد. احمد می‌دانست که اگر روزی انقلاب به پیروزی برسد، پایه‌های آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت آن باید محکم باشد و در آن فضای ملتهب و پراز حادثه، تحصیل دانش‌آموزان آسیبی نبینند. بعد از پیروزی انقلاب، نظام آموزش و پرورش نیز همچون سایر ارکان کشور، دستخوش تغییرات و دگرگونی‌هایی شد. در ابتدای سال ۱۳۵۸، دکتر غلامحسین شکوهی، وزیر آموزش و پرورش وقت، احمد صافی را به سمت دبیرکل شورای عالی آموزش و پرورش انتخاب کرد. این مسئولیت که از نظر اداری در حد «معاونت وزیر» به‌شمار می‌آمد، فرصتی را فراهم کرد که استاد صافی با چهره‌های برجسته‌ای همچون علامه جعفری، دکتر بهشتی، دکتر شکوهی، دکتر حبیبی، دکتر باهنر و محمدعلی رجایی، که عضو این شورا بودند، بیش از پیش آشنا شود و از حضور آنان استفاده کند.

صافی در سال‌هایی که دبیرکل شورا بود، صورت‌جلسه‌های سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۶۰ شورای عالی معارف (آموزش و پرورش فعلی) را به دست آورد و به دقت مطالعه کرد. مطالعه این صورت‌جلسه‌ها الهام‌بخش او در نوشتن چند کتاب شد که معروف‌ترین آن‌ها کتاب «سازمان و قوانین آموزش و پرورش» است.

مسئله تحول نظام آموزش و پرورش و ضرورت تربیت و آموزش معلم در دوره‌های مختلف از محورهای مهم تصمیم‌گیری در شورای عالی آموزش و پرورش بود. نظام بخشی به مطالعات گسترده این دوره در قالب کتابی به نام «مجموعه مطالعات» از برکات این دوره برای احمد صافی بود.

ترکه‌های درخت آلبالو

چندماه بعد از پیروزی انقلاب، شکوهی از وزارت آموزش و پرورش استعفا داد و محمدعلی رجایی به سمت وزیر آموزش و پرورش انتخاب شد. هنوز یک هفته از وزارت رجایی نگذشته بود که او یک روز همه معاونان و مدیران وزارت خانه را به دفترش دعوت کرد و جلسه‌ای با آنها ترتیب داد. میهمانان هیچ‌کدام از موضوع جلسه اطلاع نداشتند. وقتی همه سر جای خود قرار گرفتند، رجایی سخنانش را با نام خدا آغاز کرد و چند دقیقه‌ای درباره برنامه‌های جدید وزارت خانه سخن گفت. سپس چنین ادامه داد: «دوستان و همکاران من، بنده به عنوان وزیر آموزش و پرورش قصد دارم تنها نیمی از حقوق خود را بگیرم و بقیه آن را به حساب آموزش و پرورش برگردانم. از شما نیز تقاضا می‌کنم همین کار را بکنید و نیمی از حقوق خود را به حساب آموزش و پرورش بریزید تا صرف تعلیم و تربیت دانش‌آموزان شود.» حاضران در جلسه با پیشنهاد محمدعلی رجایی موافقت کردند و این کار تا پایان وزارت رجایی ادامه داشت.

احمد صافی تا سال ۱۳۶۰ در سمت دبیرکل شورای عالی آموزش و پرورش فعالیت کرد و سپس بازنشسته شد اما بازنشستگی برای او پایان کار نبود. او همچنان در دانشگاه‌های تهران، تربیت مدرس، الزهراء، شهید بهشتی و دانشگاه آزاد اسلامی تدریس می‌کرد و با روحیه‌ای خستگی‌ناپذیر به تألیف آثاری در زمینه تعلیم و تربیت، راهنمایی و مشاوره، خانواده و مدیریت آموزشی مشغول بود.

۲۷

عصر یکی از روزهای تیرماه ۱۳۶۳ بود. خورشید آرام‌آرام به افق نزدیک می‌شد. احمد که در منزل پشت میز کارش نشسته و به مطالعه مشغول بود. از جای خود بلند شد؛ به کنار پنجره رفت و به درختان سرسبز و گنجشک‌هایی که روی شاخه درختان، شادمانه، بالا و پایین می‌پریدند، خیره شد. سروصدای گنجشک‌ها مثل همیشه او را به یاد خاطرات مدرسه و سروصدای بچه‌ها انداخت. در این هنگام، تلفن منزل به صدا درآمد و رشته افکار احمد را از هم گسست. از کنار پنجره به طرف تلفن رفت و گوشی را برداشت. در آن سوی خط، سیدکاظم اکرمی، وزیر آموزش و پرورش بود. او بعد از سلام و احوالپرسی با دوست قدیمی خود، موضوعی را با وی در میان گذاشت که یک‌بار دیگر زندگی احمد را تغییر داد. اکرمی دوست دیرین خود را به همکاری دعوت نمود و پست معاونت آموزشی وزارت خانه را به وی پیشنهاد کرد. صافی پس از مدتی تأمل و اندیشه پیشنهاد سیدکاظم اکرمی را پذیرفت اما برای آن شروطی گذاشت. او به دکتر اکرمی گفت: «برای پذیرش این

مسئولیت دو شرط دارم؛ شرط اول این است که ارتباطم با دانشگاه قطع نشود و همچنان به تدریس در دانشگاه ادامه بدهم؛ شرط دوم هم این است که به من فرصت ایران‌گردی بدهید و من در اتاق کارم محبوس نباشم.» دکتر اکرمی شروط احمد صافی را پذیرفت و او دو روز بعد رسماً معاون آموزشی وزیر آموزش و پرورش شد و کارش را آغاز کرد.

احمد صافی در مدت یک سال و نیمی که معاون وزیر بود، با کمال دقت، آرامش و اشراف کامل بر زیرمجموعه‌اش، به وظیفه خود عمل کرد. به شهادت همکارانش، مسئولیت‌پذیری، اخلاق‌مداری و سخت‌کوشی از ویژگی‌های مدیریتی او در این مدت بوده است.

صافی در مدتی که معاونت وزارت‌خانه را برعهده داشت، به استان‌ها و شهرهای مختلف کشور سفر کرد؛ از ادارات آموزش و پرورش و مدارس زیادی بازدید نمود و از نزدیک از مسائل و مشکلات معلمان آگاه شد. او در بازدیدهایش از مدارس، گاهی حتی به میان دانش‌آموزان می‌رفت، با آن‌ها خوش و بش می‌کرد و از انتظارانشان می‌پرسید.

در این دوران که هم‌زمان با سال‌های دفاع مقدس در برابر حکومت بعثی عراق و بمباران شهرها و روستاهای کشور بود، مسئولیت صافی دو چندان شده بود. او در مقام معاونت آموزشی وزارت‌خانه، همه تلاشش را می‌کرد که در هیچ شهر یا استانی امتحانات نهایی و کنکور دانش‌آموزان به تعطیلی کشیده نشود و تحصیل آن‌ها آسیبی نبیند.

۲۸

در سال ۱۳۶۴، احمد صافی برای بار دوم از آموزش و پرورش بازنشسته شد، اما همچنان به عنوان عضو کمیسیون‌های شورای عالی آموزش و پرورش ارتباط خود را با این دستگاه حفظ کرد. در این دوران، او هم‌زمان با تدریس در دانشگاه‌ها، به‌عنوان پیش‌کسوت تعلیم و تربیت و مشاوره کشور برای سخنرانی به جلسات زیادی می‌رفت. بیان عمیق و جذاب و لحن گرم و پرنشاط او باعث می‌شد که مراکز تربیت معلم، انجمن‌های اولیا و مربیان و کانون‌های بازنشستگان، وی را برای سخنرانی به جلسات خود دعوت کنند. احمد صافی نیز با چهره‌ای گشاده دعوت آن‌ها را می‌پذیرفت. او که عمرش را در راه تعلیم و تربیت گذرانده بود، از اینکه بتواند حتی اندکی از تجربه‌هایش را در اختیار نسل‌های جدید قرار دهد، بسیار خوشحال می‌شد. سخنرانی برای احمد همیشه جذاب و دوست‌داشتنی بود و چون سخنانش

از دل برمی‌آمد، لاجرم بر دل هم می‌نشست.

روزی احمد صافی را به دبیرستانی در یکی از مناطق تهران دعوت کردند تا در جلسه‌ی اولیا و مربیان سخنرانی کند. موضوع جلسه «آموزش خانواده» بود. صافی پس از ورود به سالن سخنرانی، متوجه شد که بسیاری از اولیای دانش‌آموزان از استادان برجسته‌ی دانشگاه، پزشکان مشهور و مدیران عالی رتبه‌ی کشور هستند.

احمد صافی سخنرانی‌اش را آغاز کرد. او در بخشی از سخنانش گفت: «خدا را شاکریم که یاد گرفتن و یاد دادن را نصیب ما کرد. درست یاد گرفتن و درست یاد دادن، فهمیدن و فهماندن، تربیت شدن و تربیت کردن همه نعمت‌هایی است که خداوند به انسان می‌دهد. اساساً مأموریت انسان در کره‌ی خاکی این است که خودش رشد کند و به رشد دیگران هم کمک کند. چنین مأموریتی زمان ندارد و کلام مشهور «ز گهواره تا گور دانش بجوی» بیانگر همین معناست.»

او ادامه داد: «ما در آموختن، تعطیلی و بازنشستگی نداریم و همه باید دست‌به‌دست هم بدهیم تا نسلی معتقد، آگاه، با هدف و کمال یافته تحویل جامعه دهیم.»

سپس به والدین دانش‌آموزان توصیه‌هایی کرد و از خاطرات دوران تحصیل و تدریس خود برایشان گفت. استاد آن‌قدر شیوا، جذاب و آزمایش‌بخش سخن می‌گفت که همه مجذوب سخنانش شده بودند؛ به طوری که برخی از اولیای دانش‌آموزان بعد از سخنرانی ساعت‌ها با ایشان درباره‌ی مسائل و مشکلات تربیتی فرزندانشان صحبت کردند و از او راهنمایی خواستند.

۲۹

دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ برای احمد صافی زمان سیر و سفر و تألیف و تدریس بود. او که به صورت رسمی از کار دولتی بازنشسته شده بود، اکنون می‌توانست با فراغ‌بال به کارهای مورد علاقه‌اش بپردازد. احمد که در این سال‌ها عضو شورای تحقیقات آموزش و پرورش بود، با پیشنهاد محمدعلی نجفی، وزیر آموزش و پرورش وقت، به کشورهای زیادی سفر کرد و در زمینه‌ی شیوه‌ی آموزش و تعلیم و تربیت این کشورها مطالعه و تحقیق نمود. سفرهای او به کشورهای ترکیه، امارات متحده عربی، تایلند، سوریه، پاکستان و هندوستان در دهه‌ی ۱۳۷۰ صورت گرفت. از میان این سفرها، سفر به کشور هند برای احمد جذابیت بیشتری داشت.

هندوستان سرزمین عجایب، سرزمین رازها و رمزها، نژادها، زبان‌ها، آیین‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است؛ سرزمینی با جمعیتی فراوان و تنوع طبیعی و فرهنگی، سرزمینی با صدها زبان و هزاران گویش و لهجه، با تاریخ و فرهنگی پر بار که قدمت

آن به سه هزار سال پیش از میلاد می‌رسد.

با وجود این همه تنوع، مهم‌ترین چیزی که احمد در سفر به هند دید، آرامش عجیب مردم آن سرزمین بود. او فکر می‌کرد که شاید به دلیل همین آرامش است که این جمعیت زیاد با اختلافات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی فراوان بی‌هیچ مشکلی در کنار هم زندگی می‌کنند و هر روز صبح با شادی به یکدیگر لبخند می‌زنند و به سر کارشان می‌روند.

روز اول سفر، احمد صافی و یکی از استادان ایرانی با وزیر توسعه منابع انسانی هند، که وزیر آموزش و پرورش و جوانان نیز بود، دیدار داشتند. آن‌ها در این دیدار درباره ساختار آموزش و پرورش هند و شیوه تعلیم و تربیت در آنجا سؤال‌هایی کردند و وزیر با خوش‌رویی به سؤالات آن‌ها پاسخ داد. او گفت: «جمعیت هندوستان به نسبت سرزمین و امکانات آن زیاد است و ما باید از منابع خود حداکثر استفاده را بکنیم. ما بعد از مدت‌ها مطالعه به این نتیجه رسیدیم که اگر پایتخت را عوض کنیم، هزینه زیادی دارد؛ پس، یک دهلی جدید در کنار دهلی قبلی بنا نهادیم و وزارت‌خانه‌ها را در آنجا در کنار هم ساختیم. ما از ساختمان وزارت‌خانه‌ها دو بار استفاده می‌کنیم و در هر وزارت‌خانه دو گروه کاری و دو دفتر وزارتی داریم؛ یک گروه از ساعت هشت صبح تا ساعت سه بعدازظهر کار می‌کند و گروه دیگر از ساعت سه بعدازظهر تا یازده شب مشغول کار است.»

وزیر هندی لحظه‌ای درنگ کرد و بعد ادامه داد: «خانه من در وزارت‌خانه است. من بیشتر اوقات اینجا هستم. و به این ترتیب، کمتر با مشکلات ترافیک و شلوغی شهر مواجه می‌شوم. این مسئله به من کمک می‌کند تا وقتم را بیشتر صرف برنامه‌ریزی برای کارم کنم.»

وزیر بعد از آنکه چند دقیقه‌ای صحبت کرد، گوشی تلفن را برداشت و با مدیرکل دفترش تماس گرفت. او به مدیرکل گفت: «از دوستان ایرانی‌مان به خوبی پذیرایی کنید و به هر نقطه‌ای از هند که خواستند بروند، راهنمایی و کمکشان کنید.»

احمد چند روز در هند ماند و در این مدت از مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی زیادی بازدید کرد. در یکی از روزها که برای بازدید از یک مرکز پیش‌دبستانی رفته بود، با مناظر عجیب و زیبایی روبه‌رو شد که برایش تازگی داشت. او در آنجا بچه‌های پنج ساله‌ای را دید که با جدیت و اشتیاق در حال جارو کردن و نظافت کلاس‌ها بودند. آن‌ها این کار را وظیفه خود می‌دانستند و از انجام دادن آن ناراحت نبودند. در آن مرکز پیش‌دبستانی، هر دانش‌آموز گلدان مخصوصی داشت که نامش روی آن نوشته شده بود. او موظف بود که هر روز به گلدانش آب بدهد و از

گل‌هایش مواظبت کند.

دانش‌آموزان لباس‌های یک‌رنگ و زیبایی پوشیده و همه شاد و سرزنده بودند. قرار بود برای بازدید از یک بانک بروند. دانش‌آموزان سر ساعت در صف‌های منظم به سوی بانک حرکت کردند و او نیز با آن‌ها همراه شد. بانک در نزدیکی مدرسه بود.

وقتی بچه‌ها وارد بانک شدند، رئیس بانک به آن‌ها خوشامد گفت و با خوش‌رویی از آن‌ها پذیرایی کرد. سپس به بچه‌ها گفت: «دوستان کوچولوی من، امروز می‌خواهم راه پس‌انداز کردن پول‌هایتان را به شما بیاموزم. بیایید برایتان یک دفترچه بانکی به اسم خودتان باز کنم تا اگر پدر و مادرتان پولی به شما دادند، بخشی از آن را به اینجا بیاورید و در بانک پس‌انداز کنید.»

رئیس بانک سپس فایده پس‌انداز کردن پول را برای بچه‌ها توضیح داد و آن‌ها را به قسمت‌های مختلف بانک برد. بچه‌ها از بازدید آن روز راضی بودند و هنگام ظهر با شادی و نشاط به خانه‌های خود بازگشتند.

احمد صافی در مدتی که در هندوستان بود، هر روز گزارش سفر خود را می‌نوشت به طوری که در پایان سفر، گزارش او حدود دویست صفحه شده بود. وقتی به ایران برگشت، به دیدار دکتر نجفی، وزیر آموزش و پرورش، رفت و گزارش سفر خود را به او تقدیم کرد. بخش‌های اصلی این گزارش درباره شیوه‌های تعلیم و تربیت در هند و ابتکارات آموزش و پرورش این کشور بود.

۳۰

اول مهر سال ۱۳۸۳ بود. سال تحصیلی آغاز شده بود و کوچه‌ها، خیابان‌ها و مدارس پر بود از سروصدا و شادی بچه‌ها. صداوسیما هم به مناسبت آغاز سال تحصیلی برنامه‌ای را با عنوان «با گام‌های نوجوان» پخش می‌کرد. کارشناس برنامه کسی نبود جز استاد احمد صافی، پیش‌کسوت آموزش و پرورش و مدیر «مرکز راهنمایی و مشاوره صبح امید».

او مدت چند سال یک‌شنبه‌ها کارشناس برنامه «با گام‌های نوجوان» بود که به مسائل آموزش و پرورش اختصاص داشت. سه‌شنبه‌ها هم میهمان و کارشناس برنامه «خانواده» بود که به مسائل و مشکلات جوانان و خانواده‌ها می‌پرداخت.

آن روز احمد صافی شروع سال تحصیلی را به دانش‌آموزان و اولیای آن‌ها تبریک گفت و مقدمه‌ای در زمینه علم و دانش و تعلیم و تربیت بیان کرد. سپس، دو بیت از اشعار خسرو فرشیدورد، شاعر و نویسنده معاصر، را در وصف معلم خواند:

شمعی است گدازنده سراپای معلم عشقی است پراکنده به رگ‌های معلم در راه هنر سوزد و اندر ره دانش قلب و تن و جان و همه اجزای معلم این برنامه تلویزیونی زنده بود و بینندگان زیادی با آن تماس می‌گرفتند. یکی از آن‌ها خانمی بود که از تبریز زنگ می‌زد. وقتی ارتباط برقرار شد، او گفت: «جناب آقای صافی، من امسال بازنشسته شده‌ام ولی عشقم به مدرسه و بچه‌ها بازنشستگی نمی‌شناسد و پایانی ندارد. امروز که روز اول مهر بود، به پشت‌بام رفته بودم و از آنجا مراسم آغاز سال تحصیلی را در مدرسه‌ای که خود سال‌ها معلمش بوده‌ام، تماشا می‌کردم و با اشک و لبخند به دانش‌آموزانی نگاه می‌کردم که با ذوق و شوق به مدرسه آمده بودند.»

آن خانم که با سوز دل و شور و احساس زیادی سخن می‌گفت، لحظه‌ای مکث کرد و بعد با بغض ادامه داد: «من حالا که دیگر بازنشسته شده‌ام، با حسرت به صف‌های طولانی دانش‌آموزانی نگاه می‌کنم که آماده رفتن به کلاس درس هستند. از این به بعد، باید پشت در کلاس یا پشت‌بام خانه تماشاگر این شروع زیبا باشم؛ شروعی که سی سال برای من تکرار شد ولی هیچ‌وقت تکراری نشد.»

صحبت‌های آن معلم دلسوز و بازنشسته، بر کارشناس برنامه و همه بینندگان و شنوندگان تأثیر زیادی گذاشت و نشان داد که کار معلمی اگرچه پایانی ظاهری دارد و هر معلمی در سنی خاص باید آرامش بیشتری داشته باشد و بیشتر استراحت کند، اما بازنشستگی در کارش وجود ندارد.

۳۱

احمد صافی در سال ۱۳۸۴ به سمت مشاور دبیرکل شورای عالی آموزش و پرورش انتخاب شد. او که سال‌ها در این شورا فعالیت کرده بود، حاصل تجارب بیست ساله خود را با سخاوت در اختیار مسئولان این شورا گذاشت و با جدیت به کار و فعالیت در شورا ادامه داد. او همچنین در سال ۱۳۸۵ به عنوان پیش‌کسوت نمونه آموزش و پرورش و در سال ۱۳۸۶ به عنوان پیش‌کسوت نمونه کشوری انتخاب شد و مورد تجلیل قرار گرفت.

در فروردین‌ماه سال ۱۳۸۸ شورای عالی آموزش و پرورش به احمد صافی مأموریت داد که برای تحقیق و پژوهش و مطالعات تطبیقی به کشور ژاپن برود. روز حرکت، همسر و فرزندان او برای بدرقه‌اش به سالن فرودگاه امام خمینی (ره) آمده بودند. لحظه خداحافظی که رسید احمد ساکش را برداشت و با خانواده وداع کرد و با دوستانش به اتاق انتظار مسافران رفت.

ترکه‌های درخت آلبالو

کمی بعد، هواپیمای حامل آن‌ها از باند فرودگاه برخاست و در آسمان بی‌کران به پرواز درآمد. هواپیما صبح روز بعد در فرودگاه توکیو بر زمین نشست و احمد قدم به خاک ژاپن گذاشت. او از فرودگاه مستقیماً به سفارت ایران در ژاپن رفت. یکی از کارمندان سفارت او و همراهانش را نزد سیدعباس عراقچی، سفیر ایران در ژاپن که بعدها معاون وزیر امور خارجه شد، برد. عراقچی به گرمی از میهمانان پذیرایی کرد و خطاب به احمد گفت: «استاد، برنامه سفر شما به ژاپن چیست و قصد دارید به کجاها بروید؟»

احمد صافی گفت: «ما آمده‌ایم تا نوآوری‌ها و ابتکارات کشور ژاپن در زمینه آموزش و پرورش را ببینیم. از شما می‌خواهیم که در این زمینه به ما کمک کنید و در صورت امکان، مترجمی را همراه ما بفرستید تا مشکلی برای فهم زبان ژاپنی نداشته باشیم.»

عراقچی بلافاصله دستور داد امکانات لازم برای آن‌ها فراهم شود. روز بعد، بازدید استاد و همراهانش از مراکز آموزشی ژاپن آغاز شد. آن‌ها در طول مدتی که در ژاپن بودند، از چند دبیرستان، مدرسه ابتدایی و مرکز تربیت معلم بازدید کردند.

اولین نکته‌ای که در مدارس ژاپن توجه آن‌ها را به خود جلب کرد، تمیزی فوق‌العاده مدارس بود. مدارس معمولاً خدمتکار نداشتند و خود دانش‌آموزان با کمک و راهنمایی معلمان، صبح‌ها حدود نیم ساعت کلاس‌ها و حیاط مدرسه را نظافت می‌کردند و تا غروب فضای مدرسه را تمیز نگه می‌داشتند.

دومین نکته جالب توجه برای استاد صافی و همراهانش، مساحت بسیار زیاد مدارس بود. در حالی که اغلب خانه‌های ژاپنی پنجاه یا شصت متری بودند، وسعت برخی از مدارس به پنجاه هزار مترمربع می‌رسید. زمین‌های ورزشی بزرگ، استخر، درختان سرسبز، باغچه‌های زیبا، آزمایشگاه، کارگاه و کلاس‌های درس با انبوه گل‌های رنگارنگ، بخشی از زیبایی‌ها و امکانات مدارس بود.

در ژاپن معلمان تمام‌وقت بودند؛ یعنی شغل دوم نداشتند و همه روزهای هفته از ساعت هشت و نیم صبح تا ساعت چهار یا پنج بعدازظهر در مدرسه بودند. هر معلم حدود بیست ساعت در هفته کلاس داشت و بقیه ساعات را در اتاق خود به کار مشغول بود. اتاق‌های معلمان کوچک اما مجهز به میز و صندلی، لپ‌تاب، دستگاه تکثیر، کتابخانه‌ای کوچک و حتی یک فلاسک چای و بساط صبحانه بود. هر معلم حدود ۲۰ تا ۲۴ ساعت فرصت داشت که در اتاق خود مطالعه کند، با خانواده دانش‌آموزان صحبت کند یا در حیاط مدرسه همراه بچه‌ها باشد.

احمد به خوبی می‌دید که وقتی معلم ساعت‌ها از وقتش را در فضای مدرسه می‌گذراند، رابطه‌ای عمیق بین او و دانش‌آموزان ایجاد می‌شود. به این ترتیب، معلم شناخت لازم را از دانش‌آموزان به دست می‌آورد و حتی با آن‌ها رفیق می‌شود. در حقیقت، هر معلم نقش یک مشاور را دارد. معلمان در اتاق خود یا در حیاط مدرسه دانش‌آموزان ضعیف را صدا می‌زدند و ساعت‌ها با آن‌ها گفت‌وگو می‌کردند تا علت افت تحصیلی‌شان را بفهمند و مشکلات آن‌ها را حل کنند. او می‌دید که محیط مدرسه آن‌قدر پرنشاط و زنده است که هنگام غروب، بچه‌ها دوست ندارند مدرسه را ترک کنند و به خانه بروند.

در بعضی از مدارس ژاپن، معلم‌ها وقتی به کلاس می‌رفتند، در حدود بیست دقیقه درس نمی‌دادند. آن‌ها در این مدت فرصتی را در اختیار دانش‌آموزان می‌گذاشتند که با یکدیگر مشورت و تکالیفشان را تکمیل کنند و بعد درس را شروع می‌کردند. در هر مدرسه، چهار نفر متخصص بینایی، شنوایی، داخلی و دندان‌پزشک حضور داشتند که از اداره می‌آمدند و به مشکلات درمانی و بهداشت دانش‌آموزان رسیدگی می‌کردند. در ژاپن، معلمان محبوبیت فراوانی داشتند و حقوق بالایی می‌گرفتند. در هر مدرسه، عکس همه مدیران، از ابتدای کار مدرسه تا آخرین مدیر، و معلمانی که از ابتدا در یک کلاس تدریس کرده‌اند، موجود بود.

۳۲

یکی از روزها که احمد صافی و همراهانش برای بازدید به یک دبیرستان دخترانه رفته بودند، مدیر دبیرستان به آن‌ها گفت: «شما برای چه هدفی به اینجا آمده‌اید؟» احمد گفت: «آمده‌ایم تا نوآوری‌ها و ابتکارات شما را ببینیم.» خانم مدیر گفت: «ما فردا مراسمی داریم؛ اگر امکان دارد امروز بروید و فردا ساعت نه صبح بیایید.»

آن‌ها پذیرفتند و دبیرستان را ترک کردند اما روز بعد، قبل از ساعت نه صبح در دبیرستان حاضر بودند.

مدیر دبیرستان آن‌ها را به تالار سخنرانی راهنمایی کرد. مراسم باشکوهی بود و موسیقی ملایمی در فضای سالن پخش می‌شد. دانش‌آموزان گروه‌گروه در صف‌هایی منظم وارد سالن می‌شدند و در محل‌های مشخص شده می‌نشستند.

معلمان و گروهی از اولیای دانش‌آموزان نیز در مراسم حضور داشتند. تالار زیبا، باشکوه و مجهز به همه امکانات صوتی و تصویری بود.

مراسم برای کمک به انتخاب رشته دانش‌آموزان تشکیل شده بود و سخنران

ترکه‌های درخت آلبالو

مراسم، رئیس دانشگاه توکیو بود. کمی بعد، او و چند تن از استادان دانشگاه وارد تالار شدند و در ردیف اول نشستند. در ابتدای مراسم، یکی از آن‌ها بروشوری رنگی و مصور بین دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان پخش کرد که روی جلد آن نوشته شده بود: «با دانشگاه توکیو آشنا شوید».

رئیس دانشگاه توکیو نیز چندین جلد کتاب، در مورد تعلیم و تربیت و آخرین روش‌های تدریس، به کتابخانه دبیرستان اهدا کرد.

لحظاتی بعد، مراسم آغاز شد. مدیر دبیرستان پشت تریبون رفت و به میهمانان خیرمقدم گفت. سپس، از رئیس دانشگاه دعوت کرد که به جایگاه برود. رئیس دانشگاه در آغاز سخنانش، با لحن ملایم و شیرینی داستان زندگی خود را تعریف کرد. او از خاطرات کودکی، تحصیلات، چگونگی انتخاب رشته و موفقیت‌هایش در زندگی گفت تا به تشکیل خانواده رسید و اینکه چند فرزند دارد و آن‌ها را چگونه تربیت کرده است.

او در ادامه، آثار و تألیفات خود را معرفی کرد. در سراسر سخنرانی، لحنش پدران‌ه و سرشار از محبت و دلسوزی بود. مترجم به سرعت سخنان او را برای گروه ایرانی ترجمه می‌کرد. رئیس دانشگاه در بخشی از سخنرانی‌اش شروع به توصیه و نصیحت کرد.

به دانش‌آموزان توصیه کرد که چگونه درس بخوانند تا موفق شوند، به معلمان توصیه کرد که چگونه درس بدهند تا نتیجه خوبی بگیرند و به اولیای دانش‌آموزان توصیه کرد که چگونه با فرزندان خود رفتار کنند و آن‌ها را یاری دهند تا در آینده عناصر مفید و مطلوبی برای جامعه باشند.

او در پایان دانشگاه توکیو را این‌گونه معرفی کرد: «بچه‌ها، دانشگاه توکیو بزرگ‌ترین و مجهزترین دانشگاه ژاپن است و بهترین دانش‌آموزان به این دانشگاه می‌آیند. اگر می‌خواهید به دانشگاه ما بیایید، باید همه سعی و تلاش خود را به کار گیرید.»

رئیس دانشگاه، دانش‌آموزان و اولیای آنان را دعوت کرد که روزی بروند از دانشگاه توکیو بازدید کنند و از نزدیک، پیشرفت‌ها و امکانات آن دانشگاه را ببینند.

مراسم آن روز دبیرستان برای استاد احمد صافی بسیار جالب و آموزنده بود. او از لحظه لحظه آن مراسم نکته‌ها آموخت و به هنگام ضرورت یادداشت‌برداری کرد. سفر به ژاپن به پایان رسید و هیئت ایرانی با اندوخته‌ای از تجارب و خاطرات خوب به ایران بازگشت. صافی نیز تصمیم گرفت در اولین فرصت ممکن، داستان سفرش را بنویسد.

۳۳

چند ماه بعد از بازگشت از سفر ژاپن، احمد صافی به ریاست هیئت مدیره کانون بازنشستگان آموزش و پرورش انتخاب شد. استاد این مسئولیت را با اشتیاق پذیرفت؛ چون سال‌ها بود که بازنشسته شده بود و از مسائل و مشکلات بازنشستگان آگاهی کامل داشت. صافی امور بازنشستگان را با دل‌سوزی کامل و نظم بسیار پیگیری می‌کرد و در این زمینه، انسانی با پشتکار و اهل مشورت بود. او مرتب به شهرهای مختلف کشور سفر می‌کرد، در جلسات کانون بازنشستگان حضور می‌یافت و با فرهنگیان بازنشسته به گفت‌وگو می‌پرداخت. صافی همواره سعی می‌کرد امیدواری و شادمانی را در بازنشستگان تقویت کند. او معتقد بود که در هر دوره از زندگی انسان، انگیزه‌های محکمی برای شادی، امیدواری و فعالیت وجود دارد.

یک‌بار که او برای جشن بازنشستگی سیصد نفر از فرهنگیان همدان به آن شهر رفته بود، در اثنای مراسم دید که یکی از فرهنگیان از شرایط نامساعد زندگی فرهنگیان و مشکلات مالی آن‌ها شکایت می‌کند و می‌گوید: «ما فرهنگیان در جامعه فراموش شده‌ایم.»

احمد صافی بلافاصله در جواب آن بازنشسته فرهنگی گفت: «دوستان من، خواهش می‌کنم قدر و قیمت خود را بدانید و سعی کنید به دیگران امید بدهید. حضرت علی (ع) می‌فرماید: کسی که نکته‌ای به من بیاموزد، مرا بنده خویش ساخته است. شما سی سال به دانش‌آموزان این کشور درس داده و خودتان هم نکته‌ها آموخته‌اید. شغل شما شغل انبیاست. شما تنها قشری هستید که با بهترین پاره زندگی انسان‌ها، یعنی دوران کودکی، نوجوانی و جوانی آن‌ها، سروکار دارید. گذشته شما پر از خاطره‌های زیبا و ناب است. پس چرا ناامیدی؟ چرا ناراحتی؟ چرا افسردگی و غم؟»

۳۴

در تابستان سال ۱۳۹۵، احمد صافی برای سخنرانی در مراسم بزرگداشت دکتر غلامحسین شکوهی، استاد برجسته تعلیم و تربیت، به خراسان جنوبی، بیرجند دعوت شده بود. مراسم در تالار دانشگاه پیام‌نور برگزار می‌شد و صدها معلم و دانشجو برای شرکت در آن آمده بودند. قبل از شروع سخنرانی، همه صندلی‌ها پر شده بود و جایی برای افراد جدید نبود.

احمد صافی پشت تریبون قرار گرفت و شروع به سخنرانی کرد. او مثل همیشه سخنانش را با خاطرات شیرین معلمی‌اش همراه کرد. استاد در بین سخنانش گفت:

ترکه‌های درخت آلبالو

«خواهران و برادران عزیز، سعی کنید فضای خانه خود را به فضایی فرهنگی، علمی و سرشار از مطالعه و کتاب تبدیل کنید. در این صورت، افراد خانواده نیز با شما همراه خواهند شد.»

صافی ادامه داد: «من می‌خواهم در این زمینه خاطره‌ای برای شما بگویم. یک روز من در منزل مادر همسرم مشغول نوشتن کتاب «سیمای معلم» بودم. مادر همسرم که اهل ادبیات و شعر بود، از من پرسید: «چه کتابی می‌نویسی؟»
جواب دادم: «کتابی می‌نویسم با عنوان «سیمای معلم» و در آن مسائل مربوط به معلمان و خاطرات آن‌ها را آورده‌ام.»
مادر همسرم گفت: «می‌شود شعری را که من پیشنهاد می‌دهم، در ابتدای کتاب بیاوری؟»

گفتم: «چه شعری؟»

گفت: این بیت صائب تبریزی را:

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را

عشرت امروز بی‌اندیشه فردا خوش است

گفتم: «برای چه این را بنویسم؟»

گفت: «بچه‌ها باید روز شنبه با شادی و نشاط به مدرسه بیایند؛ در حالی که برخی از معلمان آن‌قدر به بچه‌ها تکلیف می‌دهند که تعطیلی جمعه آن‌ها خراب می‌شود و همیشه نگران روز شنبه هستند.»

دیدم حرف حسابی می‌زند. برای جمعه نباید به دانش‌آموزان تکلیف زیادی داد. جمعه روز تفریح، معاشرت، بازی و روز عید است نه روز کار. حتی ما هم نباید جمعه‌ها کار کنیم. من آن بیت را نوشتم اما در کنارش این بیت را هم آوردم:
درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را
احمد خاطرات دیگری نیز تعریف کرد و حاضران در جلسه چندبار او را تشویق کردند و برایش دست زدند.

۳۵

اکنون سال ۱۳۹۷ است. استاد ما، احمد صافی، هشتاد و یکمین سال زندگی‌اش را می‌گذراند. او بیش از شصت سال از عمر خود را به تدریس، تألیف و مشاوره گذرانده است. حاصل این دوره طولانی آموزشی علاوه بر تربیت صدها معلم و دانشجو، نگارش حدود ۳۵ کتاب، صدها مقاله، ده‌ها نظارت و اجرای بیش از پنجاه طرح تحقیقی است. تعداد و تنوع کتاب‌ها و مقالات استاد صافی نشانه تلاش

بی‌وقفه ذهنی و عملی اوست، به طوری که او بعد از بازنشستگی به طور متوسط سالی یک کتاب نوشته و منتشر کرده است.

در این میان، ایثار و فداکاری همسر استاد تأثیر زیادی در زندگی او داشته است. استاد صافی خود عمده موفقیت‌هایش را مدیون همسرش می‌داند و می‌گوید: «همسر من لطف و نعمت الهی است. او بسیار مهربان و فداکار است. اگر همکاری و همراهی او نبود، من هرگز در کارهایم موفق نمی‌شدم.»

استاد صافی همچنین دو فرزند پسر دارد که یکی از آن‌ها پزشک است و سی سال در آموزش و پرورش خدمت کرده است و اکنون در دانشگاه فرهنگیان تدریس می‌کند. دیگری هم دبیر آموزش و پرورش و خطاطی برجسته است.

صافی در هشتاد سالگی هنوز شاداب، پرشور، بانرژی و انگیزه و پشتکار فراوان به کارهای علمی و آموزشی مشغول است. او مشاور وزیر، مدیر کانون بازنشستگان، مدیر مرکز مشاوره صبح امید و عضو هیئت تحریریه چند نشریه علمی - آموزشی است.

او روزی ده ساعت کار می‌کند. خودش می‌گوید: «همیشه وقت کم می‌آورم و بازنشستگی برایم جز کار و فعالیت بیشتر معنایی نداشته است.»

استاد صافی اگر در سفر نباشد و جلسه نداشته باشد، صبح‌ها تا ساعت یک بعدازظهر در کانون بازنشستگان آموزش و پرورش مشغول کار است. بعدازظهرها هم گاهی به مرکز مشاوره صبح امید می‌رود و گاهی در جلسات شورای برنامه‌ریزی انجمن اولیا و مربیان شرکت می‌کند. بقیه وقتش را نیز به مطالعه و نوشتن می‌گذراند. استاد روزی دو کیلومتر پیاده‌روی می‌کند و خود راز سلامتی و نشاطش را شغل معلمی، انس با قرآن، پیاده‌روی منظم روزانه، داشتن هدف و پرهیز از یأس و ناامیدی در زندگی می‌داند.

استاد هنوز تشنه آموختن و تعلیم‌وتربیت است. وقتی در آخرین دیدارم با او، درخواست کردم که معلمی را در چند کلمه توصیف کند، لحظه‌ای درنگ کرد و سپس گفت: «معلمی عشق است، ایمان است، هنر است، علم است، تجربه است!»

بخش دوم

اندیشه‌های تربیتی

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان

گفت‌وگوی اول

اشاره

این نخستین گفت‌وگویی ما با استاد احمد صافی است که بر محور تربیت معلم در ایران انجام گرفته است. همسخنان گفت‌وگو عبارت‌اند از آقایان دکترعلیرضا سبحانی‌نیا، رئیس دانشگاه فرهنگیان تهران، دکتر نصرالله صالحی رئیس دانشگاه فرهنگیان استان البرز و سیدعلیرضا شفیعی‌مطهر، مدیرکل اسبق آموزش و پرورش در استان‌های کهگیلویه و بویراحمد و قم که هر سه صاحب‌نظر و دارای تجربه‌های مفید و مثبتی در امر آموزش و پرورش و تربیت معلم هستند. محورهای متعددی در این گفت‌وگو مورد بحث قرار گرفت. از جمله، ضرورت و سابقه تربیت معلم در ایران، نقش دانش‌سراهای مقدماتی در تربیت معلم، تأسیس دارالمعلمین، دانش‌معلمی، روش‌های معلمی، ضرورت تحول در نگاه به تربیت معلم، چشم‌انداز دانشگاه فرهنگیان و چند موضوع دیگر. در این گفت‌وگو نخست هر یک از حاضران دیدگاه خود را نسبت به موضوع گفت‌وگو مطرح کردند و آنگاه استاد صافی رشته سخن را به دست گرفتند و نخست از تجربه‌های زیسته خود گفتند و سپس حاضران در گفت‌وگویی متقابل به بیان نظرات خود پیرامون محورهای موردنظر پرداختند. توجه شما را به متن این گفت‌وگو جلب می‌کنیم.

۶۱

◀ اندیشه‌ورزان

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. جناب استاد صافی به شما خوش‌آمد می‌گوییم و تشکر می‌کنیم که دعوت ما را برای حضور در این گفت‌وگو پذیرفتید. ما همگی به نوعی در تجربه و عمل و یا از طریق مطالعه آثار شما با خدماتی که جنابعالی به آموزش و پرورش ایران در طی حدود ۶۰ سال گذشته نموده‌اید آشنا هستیم و در

واقع شاگردان غیرمستقیم شما به شمار می‌رویم. ما در این جلسه از دانش شما و نیز تجربه‌ها و رهنمودهایتان در امر تربیت معلم برخوردار خواهیم شد. جنابعالی می‌دانید و دوستان هم می‌دانند که تربیت معلم در ایران سابقه‌ای نزدیک به یک قرن دارد و از هنگامی آغاز شد که شادروان ابوالحسن فروغی در سال ۱۲۹۸ شمسی به ریاست دارالمعلمین مرکزی منصوب شد.

درعین حال اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم از تأسیس دارالفنون تا تأسیس دارالمعلمین حدود هفتاد سال فاصله است و این فاصله کمی نیست و نشان می‌دهد که ما در ایران خیلی دیر به فکر تربیت معلم افتاده‌ایم و سال‌های سال به اصطلاح در جا زده‌ایم تا بالاخره فهمیده‌ایم که آموزش - البته آموزش‌های نوین - حتماً باید روشمند باشد تا مؤثر واقع شود. ما در این گفت‌وگو از نظرات جنابعالی در این زمینه برخوردار خواهیم شد.

از آقای دکتر صالحی خواهش می‌کنیم بفرمایند.

◀ نصرالله صالحی

ابتدا خدمت استاد صافی عزیز سلام عرض می‌کنم. ما از وقتی که دانشگاه فرهنگیان تشکیل شده همواره محضر ایشان را درک کرده‌ایم. همکاران ما، چندبار ایشان را دعوت کردند که در مرکز نسبیبه شهر تهران سخنرانی‌های خیلی پرشور و تأثیرگذاری داشتند که ما و دانشجویان از آن‌ها استفاده می‌کردیم. چندین بار هم در نشست‌های کشوری که دانشگاه فرهنگیان برگزار کرده حضور داشته‌اند، و اکنون از این که دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی با تشکیل این جلسه، باعث خیر شده است من به سهم خودم تشکر می‌کنم و عرض کنم که کسی بهتر از این دفتر از عهده این موضوع بر نمی‌آید. در مجله رشد معلم یک رشته مقالاتی تحت عنوان «معلمان بزرگ ایران» تا یکی دو سال پیش در هر شماره منتشر می‌شد که من می‌خواندم و خیلی استفاده می‌بردم. امیدوارم مجموعه آن‌ها روزی تبدیل به کتاب بشود که اگر این کار بشود؛ در واقع، درحوزه تولید ادبیات مربوط به تربیت معلم یا همان «روش اسوه»، بهترین کار خواهد بود. من خودم با برخی از این چهره‌هایی که معرفی شدند آشنا بودم، ولی بعد از مطالعه آن مطالب بازنگری مجددی برای من صورت گرفت مثل زندگی مرحوم رشید یاسمی که واقعاً برای من خیلی جالب بود. من چون رشته‌ام تاریخ است، و کما بیش همه چهره‌های تاریخ ایران را می‌شناسم و همه را خوانده‌ام؛ بعضی از آن‌ها، مثل همین رشید یاسمی، را نمی‌دانستم که سابقه معلمی داشته‌اند. به هر حال، بحثم را طولانی نکنم. جناب استاد صافی که خودشان

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت‌وگوی اول

از معلمان بزرگ ایران هستند مقاله‌ای نوشته‌اند تحت عنوان «تاریخچه تربیت معلم» که در فصلنامه تعلیم و تربیت چاپ شده و خیلی هم مفصل است. من فکر می‌کنم همان مقاله را می‌توان محور گفت‌وگو قرار داد و از آن استفاده کرد.

◀ علی‌رضا سبحانی‌نیا

بسم‌الله الرحمن الرحیم. بنده هم خیلی خوشحال هستم که این موقعیت فراهم شد، ضمن این‌که فارغ از شخصیت استاد صافی، خود این عمل کار پسندیده‌ای است. به نظر من، کتاب‌ها و نوشته‌هایی که جناب صافی تألیف کرده‌اند موجود است و از آن‌ها استفاده کرده‌ایم. لذا در این جلسه، بهتر است مقداری آزاد باشیم تا بتوانیم چیزهایی را که نخوانده‌ایم و سؤال‌هایی که داریم در حضور استاد طرح کنیم. من با اجازه دوستان می‌خواهم کمی به زندگی استاد وارد شویم و از «تجربه زیسته» ایشان آگاه شویم. بنابراین نخستین سؤالم از «تجربه زیسته» ایشان است، کما این که کتاب زیسته آقای دکتر آرائی (در تمنای یادگیری) خیلی مهم است. این سؤال من هر چند مستقیماً مرتبط با تربیت معلم نیست؛ ولی اگر ما آن تجربه زیسته را متوجه نشویم ممکن است حضور استاد در تربیت معلم را نیز خوب متوجه نشویم. پیشنهاد می‌کنم دوستان بحث را به چالش بکشند و بحثمان به صورت سؤال و جواب باشد. اگر بحث انتقادی باشد که خیلی بهتر است. به اضافه که شما دوستان همه صاحب‌نظر هستید.

◀ سیدعلیرضا شفیعی مطهر

با سلام خدمت استاد صافی و دیگر دوستان حاضر در جلسه، عرض من این است که کاری که با عنوان تحول بنیادین در آموزش و پرورش آغاز شده کار بسیار خوب و باارزشی است. اما در این موارد باید رویکرد به گونه‌ای باشد که به برون‌دادی بینجامد و ما اثر مثبتی از آن ببینیم.

من می‌خواهم بگویم که هنوز مظاهر توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی در ما دیده می‌شود. مثلاً وقتی همین سند تحول را می‌خوانیم و نظام آموزشی را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که روی کاغذ، متن عالی و ایده‌آل است؛ یا کتاب‌های تربیتی را که می‌خوانیم می‌بینیم ما چقدر در نظریه‌پردازی عالی حرف می‌زنیم. اما چرا برون‌دادمان این‌گونه است و چگونه این‌ها را از عرصه‌ی گفت‌وگو به عرصه‌ی عمل بیاوریم. این مطلب من در یک جمله بود و مایل‌م روی این موضوع هم گفت‌وگو کنیم.

◀ استاد صافی

بسم الله الرحمن الرحيم. من از لطفی که دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی و نیز شما دوستان ارزشمند نسبت به من داشته‌اید و به اینجا تشریف آورده‌اید تشکر می‌کنم. من اگر اجازه بفرمایید؛ در ابتدا، به موردی که جناب آقای سبحانی مطرح کردند اشاره‌ای بکنم.

من در گلپایگان، در سال ۱۳۱۶، به دنیا آمدم که تقریباً چند ماه دیگر ۸۰ سال می‌شود. ۶۲ سال از عمر من در کار معلمی و تدریس در مدارس، دانشگاه‌ها و ادارات آموزش و پرورش گذشته است. من در خانواده‌ای به دنیا آمدم که همگی فرهنگی و دارای سلامت نفس بودند، بنابراین در یک فضای عاطفی، اجتماعی، علمی، اخلاقی و مذهبی قوی قرار داشتم. نکته‌ای که استادان روی آن تکیه کردند خواهم گفت که «معلم، یافتنی است و سپس تربیت‌کردنی» پدر من فرهنگی بود، شاعر هم بود. مجموعه اشعارش را هم امروز همراه خود آورده‌ام. او خطاط برجسته‌ای هم بود و در انجمن شعر و مشاعره گلپایگان در آن زمان نیز خیلی فعال بود. عموی من، پدر آیت‌الله صافی که اکنون از مراجع و در قم هستند، از جمله علمایی بود که با آیت‌الله بروجردی در اصفهان هم‌درس بودند. او دارای نزدیک به چهل کتاب و یک دیوان شعر چند هزار بیتی است. شعرهایش فوق‌العاده است. هم در مدح است و هم در مرثیه. آن عالم چند ویژگی داشت. اولین خصوصیت ایشان این بود که تأکید کرده بود به بچه‌های محله، اقوام و بستگان، که هر روز قبل از رفتن به مدرسه بیایند تا ایشان را ببینند و بعد به مدرسه بروند. به این خاطر ما صبح‌ها قبل از این که به دبستان یا دبیرستان برویم، به منزل این عالم می‌رفتیم. صبح با چای از همه پذیرایی و بچه‌ها را تکریم می‌کرد و بعد به ما مؤکداً توصیه می‌کرد که بروید مدرسه عالم بشوید؛ متدین بشوید. این ماجرا به سال‌های دهه ۲۰ و حدود ۱۳۲۲ برمی‌گردد. ویژگی دوم، این که ایشان جلسات متعددی داشتند و من هم مکبر نمازشان شده بودم. علاوه بر اینکه خودم در بین دو نماز صحبت هم می‌کردم. چون محصل بودم ایشان تأکید داشتند که بین دو نماز صحبت کنم و لذا بسیار تحت تاثیر این بزرگمرد قرار گرفتم به نحوی که وقتی که کلاس نهم را در گلپایگان تمام کردم و هنگام انتخاب رشته و تعیین مسیر آینده‌ام و زندگی‌ام شد، رفتم خدمت ایشان و عرض کردم که چون با خصوصیات من آشنایی دارید؛ من اکنون دو راه و دو مسیر پیش رو دارم که ادامه تحصیل بدهم و بروم دبیرستان رشته طبیعی، ریاضی یا ادبی، و یا این که بروم دانش‌سرای تربیت معلم گلپایگان و معلم شوم؟ شما لطف کنید مرا راهنمایی کنید. ایشان تأملی کردند و بعد به من فرمودند که برو دانش‌سرای مقدماتی

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت و گوی اول

و معلم شو. متنها دو شرط دارد: یکی این که در این حد نمایی و به درس خواندن ادامه بدهی و دوم این که در تمام جلسات و در همه کلاس‌های درس، هر جا که رفتی پیوند بچه‌ها و دانش‌آموزان را خداوند و خالق هستی قرار بده.

◀ شفیع مطهر

چه سالی به دانش‌سرای مقدماتی رفتید؟

◀ استاد صافی

سال ۱۳۳۳. سال‌های دانش‌سرای مقدماتی من ۳۳ و ۳۴ است و سال فارغ‌التحصیلی ام سال ۱۳۳۵. به هر حال، علت اینکه اساساً رفتم و معلم شدم؛ هم فضای فرهنگی خانواده بود که پدرم و برادرانم همه فرهنگی بودند و این شرایط برایم مساعد بود. دیگر اینکه راهنمایی ایشان، یعنی عمویم، در زندگی من بسیار مؤثر بود. وقتی معلم شدم، به بروجرده اعزام شدم و بعداً الیگودرز و سپس ازنا و مدتی هم در روستاها معلم بودم و تابستان برگشتم گلپایگان. وقتی به گلپایگان برمی‌گشتم می‌رفتم خدمت عمویم، یعنی آیت‌الله صافی.

یک سال تابستان ایشان مرا صدا کردند و گفتند: احمد، بیا شعرهای مرا پاکنویس کن و نظام بده تا امکانی برای چاپ آن‌ها فراهم شود. لذا من با خط خودم، هنوز تمام اشعار او را که مجدداً نوشته‌ام دارم. البته دیوان شعر ایشان هم چاپ شده است. ما به عمویم افتخار می‌کردیم. او از نظر اخلاق، رفتار، نظم و همه چیز برای ما الگو بود. می‌خواستیم بگوییم در آنچه باعث شد من معلم بشوم، چه از نظر اخلاق و چه از نظر طی این مسیر، ایشان بیشترین سهم را داشتند و حالا من اینجا می‌خواهم نکته‌ای را مطرح کنم. فضای خانوادگی انسان اگر مساعد باشد اولین شرط برای اینکه فرد به سمت معلمی جذب شود و وارد دنیای تدریس در دانشگاه یا مدرسه شود، فراهم شده است. از کودکی به من فرصت سخنرانی و صحبت در جمع را دادند.

تربیت معلم در ایران

در تاریخ ایران، نظام آموزش و پرورش، از نظر دوره‌های تحصیلی و ساختار آموزشی، چند نوع است. یکی قبل از اسلام است که فعلاً مورد بحث ما نیست. ولی خوب است بدانیم که آن زمان هم افرادی برای معلمی تربیت می‌شدند. از آغاز اسلام به بعد، ما باز معلم داشتیم. مکتب‌خانه داشتیم. من خودم هم مکتب‌خانه رفته‌ام. چند

مکتب‌خانه در گلپایگان داشتیم که معلم‌هایش به ما درس می‌دادند. مکتب‌خانه‌های ما تقریباً تا سال‌های اول دهه ۱۳۴۰ شمسی به فعالیت خود ادامه دادند. سال ۱۲۹۰ مدرسه‌های متعددی هم داشتیم. هم دولتی و هم غیردولتی مدرسه‌هایی که اکثراً غیردولتی بودند و به آن‌ها مدرسه ملی می‌گفتند ایجاد شدند و ادامه پیدا کردند، اما نظامی به نام نظام تربیت معلم که توسط دولت ایجاد شده باشد، نداشتیم. تا سال ۱۲۹۸ که دارالمعلمین مرکزی تأسیس شد.

در سال ۱۲۸۵ قانون اساسی مشروطیت به تصویب رسید و به دنبال آن در سال ۱۲۹۰ ما اولین ساختار رسمی آموزشی را داشتیم که ۲۸ بند دارد. بند ۲۸ آن اشاره دارد به این که تنبیه بدنی در مدارس ممنوع است و این جزء یکی از مواد قانون اساسی معارف است. در اولین ساختار آموزشی رسمی آموزش و پرورش به سبک جدید شامل دبستان ۶ سال در شهر و ۴ سال در روستاست. دوره اول متوسطه هم ۳ سال و دوره دوم متوسطه نیز ۳ سال است که می‌شود ۱۲ سال و بعد هم دانشگاه ۳ سال. این، ساختار نظام آموزشی در سال ۱۲۹۰ است. چون این ساختار تصویب و ابلاغ شده است آموزش و پرورش، هم به موجب قانون اساسی مشروطیت و هم به موجب قانون تأسیس وزارت معارف، موظف می‌شود که معلم داشته باشد و در نتیجه، فکر تأمین معلم توسط دولت بعد از این مرحله مطرح می‌شود. نتیجه این است که برای اولین بار می‌آیند و تصویب می‌کنند که دارالمعلمین در ایران تأسیس شود که ریاست دارالمعلمین مرکزی پسران را به ابوالحسن فروغی می‌دهند و ریاست دارالمعلمیات دختران را به دختر صفی علیشاه. در واقع از افراد برجسته آن زمان برای ریاست این دو مرکز استفاده می‌کنند.

آغاز تربیت معلم رسمی ما توسط دولت و با سرمایه‌گذاری دولت شکل می‌گیرد. من در کتاب «تربیت معلم در ایران، هند و پاکستان» اساسنامه مراکز را آورده‌ام. بسیار خواندنی است. ترکیب وظایف، اهداف و آیین‌نامه‌ها، امور مالی، ساختار اداری، ریاست و وظایف به شکل جالبی مطرح شده است. حتی هیئت تألیف کتاب، که چه کسانی باید باشند، و مسائل انضباط مالی و پولی و ... که در آنجا خرج می‌شده است خیلی دیگر از نکات را با زبان ساده، روان و جامع مطرح کرده است. این، آغاز ماجراست. این‌ها، کارشان تأمین معلم دوره ابتدایی بوده است.

◀ صالحی

این الگوی تربیت معلم را از خارج می‌گیرند یا از داخل؛ یعنی الگوی تأسیس دارالمعلمین را؟

◀ استاد صافی

وقتی فارغ التحصیلان دارالفنون به تدریج اعزام شدند به خارج، سهم‌بندی شده بود که گروهی آموزش پزشکی و مهندسی و... بخوانند و سهمی هم به تربیت معلم یا کسانی که علوم تربیتی تحصیل کنند، داده شد. این‌ها رفتند در فرانسه و بلژیک و اکثراً در آن‌جا تحصیل کردند و از آن‌جا که برگشتند الگوهای را برای ساختار آموزشی پیشنهاد کردند. پس برای تربیت معلم هم می‌شود گفت الگوی آن فرانسوی و اروپایی است. برای این‌که استادان در آن فضا تحصیل کرده بودند و اکثرشان فارغ التحصیلان دانشگاه‌های اروپا بودند.

برای همین، ساختار نظام آموزشی فرانسه را که آقای دکتر کاردان در آن تغییراتی دادند اگر نگاه کنیم، همین محتوا و ساختار را می‌بینیم که ۶ سال ابتدایی است، سه سال دوره اول متوسطه و سه سال دوره دوم متوسطه. بر همین اساس بود که برای تأمین معلم دوره ابتدایی، این دو دارالمعلمین تأسیس شد و برای تأمین دبیران دبیرستان، به تدریج دارالمعلمین عالی به وجود آمد که در سال ۱۳۰۷ به دانش‌سرای عالی تبدیل شد.

◀ صالحی

لابد می‌دانید که بین زمان تأسیس دارالفنون و دارالمعلمین، یک مدرسه علوم سیاسی هم تشکیل شد که پدر محمدعلی فروغی، محمدحسین ذکاءالملک، ریاست آن را داشت. اینکه شما فرمودید در واقع، همین‌طور است. در دوره مظفرالدین‌شاه، محمدحسین ذکاءالملک، پدر فروغی نشریه‌ای به نام «تربیت» راه‌اندازی کرد. تربیت خوشبختانه توسط همین سازمان پژوهش تجدید چاپ شد و الان موجود است. من آن را سرتاسر خوانده‌ام و یکی دو تا مقاله هم درباره‌اش نوشته‌ام. ۷۰ درصد نشریه تربیت ترجمه مسائل مربوط به موضوعات ادبی، فرهنگی و علمی فرانسه است. تمام نویسندگان فرانسوی که می‌نویسند و نیز فروغی‌ها، هم محمدعلی و هم ابوالحسن، از ده - دوازده سالگی زبان فرانسه را یاد می‌گیرند طوری که در ۱۵ سالگی به این زبان مسلط می‌شوند و برای دارالترجمه ناصری مطلب ترجمه می‌کنند. بعداً هم و غم آن‌ها ترجمه و انتقال فرهنگ و دانش فرانسوی به ایران است. در آن زمان فرهنگ فرانسه را، علی‌الخصوص آموزش زبان فرانسه را، یک اصل می‌دانستند. مدرسه سیاسی را هم که تأسیس کردند کاری خیلی مهم و نقطه عطفی است. این‌ها زمینه را فراهم کرد برای تأسیس دارالمعلمین. همان‌طور که استاد صافی فرمودند تعدادی از این بورسیه‌ها رفتند به فرانسه، در پانسیون یعنی همان شبانه روزی درس خواندند و برگشتند.

◀ سبحانی نیا

استاد صافی شما مطالبی دربارهٔ تجربهٔ زیستهٔ خود فرمودید و من شخصاً دنبال همین‌ها می‌گردم. ما به دنبال تربیت معلم نافذ هستیم، یعنی معلمی که در مخاطب خود، یعنی دانش‌آموز، نفوذ داشته باشد. می‌گویند یکی از شئون مهم معلم، نفوذ است؛ یعنی بتواند تأثیر بگذارد. شما در تجربهٔ خودتان، به شخصیت عمومی بزرگوارتان که بر شما تأثیر گذاشته است، اشاره‌ای فرمودید. بنده علاقه دارم از شما بشنوم که در جریان تربیت معلم از چه کسی تأثیر پذیرفته و از نفوذ او متأثر شده‌اید. به هر حال، ما آقای صافی را که الان در خدمتشان هستیم، یک شخصیت پویا می‌بینیم، از جمله این‌که صاحب تألیفات، آثار و تجربه‌های مؤثر زیادی بوده و پویایی بسیاری در زندگی داشت.

استاد! سؤال من این است که خوب این کارهای شما منشاء و دلایل بسیاری داشته که یکی از آن‌ها عمومی شما بوده‌اند. با این حال آیا می‌توانید برای ما بگویید که تربیت معلم (چون ما دنبال آن اتمسفر هستیم) آن تربیت معلمی که شما را رشد داد، کدام ابعادش موجب شد این شخصیت امروز شما شکل گیرد؟ فرمودید عمویتان بر شما تأثیر گذاشت. شما به ما آدرس‌های دیگری بدهید که کجاها می‌توان این شخصیت را دنبال کرد. چون آن شخصیت و تأثیر عمومی خود را خیلی خوب بیان فرمودید و ما بسیار لذت بردیم.

◀ استاد صافی

دانش‌سرای تربیت معلم که من رفتم چند ویژگی داشت که خیلی بر همهٔ ما مؤثر بود. اولین ویژگی آن عبارت بود از استادانی که آنجا بودند. بهترین مدرسین آموزش و پرورش گلپایگان در دانش‌سرا درس می‌دادند. یعنی می‌گشتند بهترین دبیر و باسابقه‌ترین دبیر را پیدا کنند تا بگذارند مدرس دانش‌سرای تربیت معلم. این، یک ممیزهٔ این مرکز بود. دومین ممیزه، شاگردانی بود که انتخاب کرده بودند؛ یعنی با مصاحبه و با شناخت بیشتر از سوابق آن‌ها. اکنون هم‌کلاسی‌ها و هم‌دوره‌های من خیلی از آن‌ها در رشته‌های مختلف برتر و موفق هستند. سومین ممیزه این بود که یک نفر استاد تعلیم و تربیت برای ما گذاشته بودند که فوق‌العاده در کار روانشناسی و تعلیم و تربیت مهارت داشت. او دو کتاب را به ما خوب آموزش داد که یکی از آن‌ها کتاب روان‌شناسی دکتر علی‌اکبر سیاسی بود و این بهترین محتوایی بود که توسط وزیر فرهنگ یعنی دکتر سیاسی نوشته شده بود.

◀ سبحانی‌نیا

یعنی در دهه ۳۰ در شهر کوچک گلپایگان استاد روان‌شناسی و تعلیم و تربیت وجود داشت. خود این فرد کجا درس خوانده بود؟

◀ استاد صافی

بله. در دانش‌سرای عالی درس خوانده بود. ایشان فارغ‌التحصیل دانش‌سرای عالی در رشته علوم تربیتی بود. اسمش را به یاد ندارم ولی بسیار مسلط بود و چون آن‌جا خوب درس خوانده بود کاملاً بر کتاب روان‌شناسی تربیتی مسلط بود و به ما درس می‌داد. کتاب دومی هم از آقای دکتر عیسی صدیق بود به نام «روش نوین در آموزش و پرورش». این کتاب روش‌های تدریسی دینی، عربی و بقیه درس‌ها را آموزش می‌داد. حتی مسائلی مانند اینکه ساختمان یک مدرسه باید چگونه باشد، میز و صندلی کلاس چگونه باید باشد و... یادم هست که در آن کتاب نوشته بود که بررسی‌ها نشان می‌دهد که در یک مدرسه دخترانه به ازای صد دختر ۷ دستشویی لازم است و به ازای صد پسر ۶ دستشویی! یعنی تمام نکات ریز یک مدرسه را که باید یک معلم بداند، در این کتاب که تقریباً نزدیک به ۳۰۰ صفحه می‌شد، آورده بود. این دو استاد به مدت ۲ سال اینها را به ما درس می‌دادند. ما کارورزی هم به‌طور جدی داشتیم که به آن کار عملی و تدریس عملی می‌گفتند و خود معلم‌ها با ما می‌آمدند به مدارس. آن موقع، مدارس ملی هم بودند دو نوع مدرسه وجود داشت: مدارس نمونه و مدارس عادی. ما به هر دو نوع مدرسه می‌رفتیم و تدریس عملی یاد می‌گرفتیم و بعد استادان خودشان می‌آمدند مدرسه و ما را راهنمایی می‌کردند و بعد در خود دانش‌سرا هنگامی که می‌خواستند نمره بدهند، دوباره همه ما را جمع می‌کردند و درس می‌دادند.

سومین چیزی که بیشترین اثر را در روح و روان ما گذاشت، بازدید علمی بود که در طرح مقدماتی همه دانش‌سراها وجود داشت؛ یعنی سال دوم هر دانش‌سرا، طرحی بود به نام «طرح بازدید دانشجویان سال دوم از نقاط مختلف سراسر کشور». زمانی به ما مژده دادند که عید نوروز می‌خواهیم شما را ببریم شیراز. همراه با استادان، آن سفر برای من لذت‌بخش‌ترین سفری است که با سفر به تمام کشورهایی که رفته‌ام برابری می‌کند. ما با رئیس دانش‌سرا، معاون او و استاد تعلیم و تربیت کل دانشجویان سال دوم با اتوبوس از مسیر اصفهان به شیراز رفتیم. در دانش‌سرای شیراز به ما جا دادند و ما ۱۵ روز طبق یک برنامه جدی، همه‌جا از جمله شاهچراغ، سعدی و حافظ را دیدن کردیم. من هر وقت به شیراز می‌روم اولین حرفی که برای

همه مدیران می‌زنم بیان خاطرات خودم از آن سفر است که شاهچراغ را برای اولین بار دیدم، سعدی و حافظ را دیدم و اینقدر اثر گذاشت که پس از بازگشت از آنجا که به ما گفتند گزارش بدهید همه گزارش دادیم و همگی هم از سفر راضی بودیم و بهترین اثر را در روح و روان ما گذاشت. پس چند چیز در ما عشق معلمی را به تدریج افزون کرد. یکی از آن‌ها همین گردش علمی بود. دوم، استادان خوب، به‌ویژه در علوم تربیتی و روان‌شناسی، و سوم ارتباط با مدرسه و کارورزی که ساعات بیشتری داشتیم. ضمناً در آن زمان دو نوع دانشجوی دانش‌سرا بود؛ یکی شبانه‌روزی برای کسانی که از اراک، خمین، محلات و خوانسار به گلپایگان می‌آمدند. و یکی هم ما که اهل محل بودیم. ما شبانه‌روزی نبودیم و می‌رفتیم منزل و دوباره صبح می‌آمدیم. فضای دانش‌سرا فضای علمی و ادبی با نظم و ترتیبی خاص بود؛ حتی فضا مذهبی بود. چون آنجا ما نمازخانه داشتیم و به راحتی در دانش‌سرای مقدماتی عبادت می‌کردیم. تصدیق ششم ابتدایی مرا مدیرکل خوزستان امضا کرده، چون گلپایگان در آن دوره از شهرهای استان خوزستان بود. کل لرستان و همدان هم جزو استان خوزستان محسوب می‌شدند. بنابراین دانش‌سرای مقدماتی گلپایگان یکی از دانش‌سراهای قدیمی بود و نقش آن تربیت و صدور معلم به نقاط مختلف کشور بود. حتی بعضی وقت‌ها معلم منطقه‌ای مانند ساوه را گلپایگان تأمین می‌کرد. بنابراین، این فضای خود دانش‌سرا و کیفیت رفتار استادان که بهترین استادان بودند عامل بسیار مهمی بود که ما را تشویق می‌کرد. یکی از مهم‌ترین چیزهایی که به ما توصیه می‌شد، یادداشت‌برداری بود. به این دلیل، من از دوران دانش‌سرا بسیاری از دفترچه‌ها و یادداشت‌هایم را دارم و بسیاری از مطالب آن موقع را نگه‌داشته‌ام. از جمله، گزارشی را که از شیراز تهیه کرده بودم.

چند چیز در ما عشق معلمی را به تدریج افزون کرد. یکی از آن‌ها همین گردش علمی بود. دوم، استادان خوب، به‌ویژه در علوم تربیتی و روان‌شناسی، و سوم ارتباط با مدرسه و کارورزی که ساعات بیشتری داشتیم.

◀ شفيعی مطهر

استاد بعد از دانش‌سرا شما اولین بار در کجا معلم شدید؟

◀ استاد صافی

بروجرد. ما را فرستادند به بروجرد و گفتند باید بروید آنجا و معلم شوید و آنجا استخدام شوید چون گلپایگان زیاد معلم دارد. ما هفت نفریم که به بروجرد رفتیم. وقتی وارد اتاق رئیس اداره آموزش و پرورش بروجرد شدیم. رئیس بلافاصله ما را صدا کرد و سفارش کرد که کسی وارد دفترش نشود. یک ساعت رئیس آموزش و پرورش برایمان سخنرانی کرد که آقایان! کشور ایران اینجوری است،

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت و گوی اول

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که به ما توصیه می‌شد، یادداشت‌برداری بود. به این دلیل، من از دوران دانش‌سرا بسیاری از دفترچه‌ها و یادداشت‌هایم را دارم و بسیاری از مطالب آن موقع را نگاه داشته‌ام

روستاها آن‌طوری است و خلاصه، خاطرات متعددی از روستایان و روستاییان برایمان گفت. از این گفت که انسانی مؤثر است که بتواند برود در روستا خدمت کند و چنین است و چنان است. یک ساعت سخنرانی کرد و بعد - خودش اهل گناوه بوشهر بود - گفت ابلاغ اینها را بیاورید که نوشته بود به الیگودرز بروید و آنجا درس بدهید و قول داد که اگر بروید سال دیگر شما را می‌آورم داخل شهر. ما به او گوش دادیم و رفتیم به الیگودرز. من در الیگودرز درس دادم و بعد هم به ازنا رفتم و آنجا هم مدتی درس دادم تا یک روزی زنگ زدیم به آن آقای رئیس و گفتم: آقا من می‌خواهم منتقل شوم به بروجرد و شما هم قول دادید. از من پرسید: آقای صافی! می‌خواهی بیایی بروجرد چکار کنی؟ گفتم می‌خواهم بیایم درس بخوانم. گفت راست می‌گویی؟ گفتم بله. گفت اثاثیه‌ات را بردار و بیا. به این ترتیب از الیگودرز به بروجرد رفتم. در آنجا ۵ سال معلم کلاس ابتدایی شدم و تحولات زندگی من از آنجا شروع شد. بیست سال از این ماجرا گذشت. در تهران در دفتر راهنمایی تحصیلی کارشناس بودم و در دانش‌سرای عالی هم درس می‌دادم. روزی از من دعوت کرده بودند بروم و برای دانشجویان رشته مشاوره در دانشگاه الزهراء، که آن موقع به نام «مدرسه عالی دختران» نامیده می‌شد درس بدهم. رفتیم و چون وارد اتاق استادان شدم و نشستیم، دیدم این آقا هم آنجا نشسته است؛ رئیس آموزش و پرورش ۲۰ سال پیش بروجرد. به من گفت: اینجا چکار می‌کنی؟ گفتم آمده‌ام اینجا درس بدهم. گفت من استاد اینجا هستم. دکترا گرفته‌ام و علم‌النفس (روان‌شناسی) درس می‌دهم. از آن پس با ایشان تا آخرین لحظه عمرشان ارتباط گرمی داشتیم. او دکتر مرتضوی یک رئیس خوش‌فکر و خوش‌قول بود. به او گفتم این شما بودید که به من اجازه دادید بیایم تهران درس بخوانم و امروز افتخار پیدا کردم شما را ببینم، اگر نه امروز اینجا نبودم. گفت من خودم هم عاشق تحصیل بودم که به اینجا رسیدم! خدا رحمتش کند. مرد بسیار باسوادی بود.

دکتر مرتضوی از کسانی بود که در آن زمان رئیس آموزش و پرورش بود و بیشترین خدمت را به دکتر رجبعلی مظلومی و دکتر جوادی کرد. دکتر مظلومی و دکتر جوادی در آن دوره کاری ما دبیر ادبیات و عربی در بروجرد بودند. البته دکتر احمدی هم که الان رئیس سازمان سمت هستند، از کسانی بودند که در آنجا درس می‌دادند. دکتر مرتضوی بسیار باسواد و از کسانی بود که بیشترین سهم را در رشد ما در معلم شدن ایفا کرد. او می‌توانست مانع شود و بگوید نه؛ باید در روستا بمانید ولی این فرصت را برای من فراهم کرد. در آن زمان، چنین رئیس‌های آموزش و پرورش داشتیم.

◀ سبحانی‌نیا

جناب آقای صافی! فرمودید که در کشور ما حدود صد سال است تربیت معلم قدمت دارد و تقریباً همزاد تعلیم و تربیت نوین ماست؛ یعنی از روزی که ما فکر کردیم باید مدرسه داشته باشیم، فکر کردیم باید معلم آن را هم تأمین کنیم. سؤال من از حضرتعالی که فراز و فرود تربیت معلم ایران را تجربه کرده‌اید و تربیت معلم جهان را مطالعه کرده‌اید و آثاری در این زمینه دارید، این است که رتبه جهانی تربیت معلم ما امروز کجاست؟ ما الان تربیت معلم خودمان را در کجای جهان باید ببینیم؟ اگر بخواهیم آن را رتبه‌بندی کنیم، مرتبه‌اش چند و کجاست؟ ما شواهدی داریم که حاکی از ناکامی‌های تربیت معلم است. مثلاً همین اساسنامه‌ای که شما اشاره کردید در سال ۱۲۹۷ نوشته شده و تنبیه بدنی را ممنوع کرده است درست، ولی همه ما تنبیه بدنی را تجربه کرده‌ایم هم در فاعلیت و هم در مفعولیت. یعنی هم تنبیه کرده‌ایم و هم تنبیه شده‌ایم. خوب، این چه بود که این نوشته به عرصه عمل درنیامد؟ من فکر می‌کنم، که در جهان، همزادهای ما در تربیت معلم لزوماً مثل ما نیستند. بلکه جلوتر از ما هستند. نمی‌خواهم اسم کشور خاصی را ببرم. کسانی که هم‌رده ما بوده‌اند در دوره‌ای، و با ما تربیت معلم را شروع کردند اینطوری، مثل ما، نوشته‌هایشان با عملشان متفاوت نیست. ما الان از این شواهد زیاد داریم. جایی گفتیم از سمعی و بصری استفاده کنیم؛ جایی گفتیم کلاس فعال داشته باشیم. اینها محقق نشده است. آیا این ضعف به خود تربیت معلم برمی‌گردد؟ من به عوامل بیرونی آن کاری ندارم، ولی می‌خواهم بدانم که سهم نحوه اداره تربیت معلم در این که این نوشته‌های روی کاغذ محقق نشده است چه بوده است؟

◀ استاد صافی

در جواب می‌توانم خدمتتان عرض کنم که اصلاً ما نگاه مستقیم به آموزش و پرورش کم داشته‌ایم و دوم اینکه مدیریت‌های ما ثبات نداشته‌اند. این دو عامل موجب تغییر خیلی از برنامه‌ها شده است بدون ارزشیابی جامع.

◀ سبحانی‌نیا

ممنون خواهم شد که شواهد مشخص و معین را هم بیان کنید که مثلاً فلان مدیر را که برداشتند این رشته‌ها پاره شد و این مسائل اتفاق افتاد.

◀ استاد صافی

یک تحقیق را پژوهشگاه تعلیم و تربیت به من داد انجام دهم به نام «صد سال تربیت

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت‌وگوی اول

نگاه مستقیم به آموزش و پرورش کم داشته‌ایم و دوم اینکه مدیریت‌های ما ثبات نداشته‌اند. این دو عامل موجب تغییر خیلی از برنامه‌ها شده است بدون ارزشیابی جامع.

معلم در ایران». آقای دکتر ساکی هم ناظر آن بود. در این تحقیق که الان هم هست نشان داده‌ام که از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۸۷ تعداد دانش‌آموزان دانش‌سراهای مقدماتی و بعد دانش‌سرای عالی مدام بیشتر شده است. در سال ۱۳۵۷ ما ۵۵ هزار دانشجو در دانش‌سراهای تربیت معلم داشتیم. بعد از انقلاب مدتی تعطیل شد و بعد مجدداً کار شروع شد. در سال ۱۳۸۰، ۸۰ هزار نفر دانشجو داشتیم. اما در سال ۱۳۹۰ این عدد به صفر می‌رسد. این موضوع را آقای دکتر آقازاده نقد کرده است. شما ببینید از سال ۱۲۹۷ که شروع می‌شود یک‌بار پذیرش می‌رسد به ۸۰ هزار نفر و یک‌بار هم می‌رسد به صفر. این ناشی از دخالت دیدگاه‌های متعدد مدیران چه گرداندگان آموزش و پرورش و وزیران و چه مقامات دیگر غیر از آموزش و پرورش است. چیزی که هم‌اکنون نیز به آن مبتلا هستیم و البته حاصل یک رویکرد جدید است و آن این است که می‌گوید: شما اصلاً دانش‌سرا نمی‌خواهید، دانش‌سرای عالی نمی‌خواهید، تربیت معلم نمی‌خواهید. بروید از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها معلم بگیرید. این دید برای تأمین نیروی انسانی حاکم شد و زمینه کنونی را فراهم کرد. دید دوم، این است که می‌گوید ما اصلاً بودجه نداریم که اینقدر تربیت معلم را توسعه بدهیم. بنابراین به نظر می‌رسد که این یک عامل بوده است. پس نگاه مدیران داخل و خارج آموزش و پرورش به این مسئله اثر گذاشته و مقاطع زمانی مختلف این را کاملاً نشان می‌دهد. دوم طی سال‌های ۱۲۹۷ تا ۱۳۹۰، تحقیق نشان می‌دهد، ما ۲۲ ساختار در تربیت معلم داشته‌ایم. ببینید ما حتی ساختارهایی داریم به نام تربیت معلم روستایی، تربیت معلم شهری، دانش‌سرای کشاورزی و... برای نمونه عرض کنم همان سالی که من (سال ۱۳۳۵) به ازنا اعزام شدم، رفته به یک روستای نزدیک به ازنا، که الان شده است بخش؛ بین اراک و ازنا، به نام روستای امامزاده قاسم. روزی برای بازدید وارد یک مدرسه شدم. دیدم دو تا معلم دارد، یک معلم دارد درس نباتات را، در دوره ابتدایی، می‌دهد و جوجه‌کشی و سبزی‌کاری هم درس می‌دهد، آن هم در چه کلاسی؟ در کلاس پنجم و ششم ابتدایی. یعنی جدول درس‌های ابتدایی ترکیبی بود از درس‌های روستا و شهر. یک معلم دیگر هم بود که ریاضیات و شرعیات درس می‌داد. از آن‌ها پرسیدم شما کجا درس خوانده‌اید؟ اولی گفت از دانش‌سرای مقدماتی بروجد فارغ‌التحصیل شده‌ام. و دومی گفت از دانش‌سرای کشاورزی بروجد فارغ‌التحصیل شده‌ام. یعنی مدرسه‌ها، در کلاس‌های پنجم و ششم ابتدایی دو معلم با ترکیب دو نوع کار می‌کردند. معلم‌ها اینها را به ما می‌گفتند که آقا، تخم‌مرغ ما را از این طریق می‌دهند، سبزی ما را بچه‌ها می‌دهند. میوه ما از این طریق تأمین می‌شود، یعنی از باغ مدرسه فراهم می‌شود و واقعاً نشان می‌داد

که چقدر اینها لذت می‌برند از فضای علمی که در مدرسه، از بعد ارتباط با روستا، وجود داشته است. برنامه متناسب بود با شرایط منطقه روستایی. ساختار داشتیم. ساختار یعنی این که از دانش‌سرای عشایری دیپلم می‌گرفتند و همین‌جور می‌رفت تا برسد به دانش‌سرای عالی. این ۲۲ ساختار ما الان تبدیل شده به یک ساختار به نام لیسانس که الان شما دارید و اگر گسترش پیدا کند می‌شود فوق لیسانس. الان شما بروید به نقطه‌ای مثل کنارک و چابهار؛ که من رفته‌ام به آنجا، یا اردل و لردگان یا یاسوج، اگر بروید می‌بینید که اینها خیلی احتیاج دارند به چنین معلمانی؛ ولی ما این ساختار را به هم زدیم. تربیت معلم ما در گذشته شهری - روستایی بود، یعنی فارغ‌التحصیل ما می‌رفت و حتی در دانش‌سرای مقدماتی آموزش چندپایه می‌دید. به ما می‌گفتند اگر رفتید به روستا، این درس‌ها را چه‌جوری باید بدهید. بنابراین من فکر می‌کنم طرح ساختاری که الان اجرا شده، مشکلاتی را برای ما از نظر دوره‌های تحصیلی ایجاد کرده است و دومین نکته نیز از نظر کمیت است. سومین هم قوانین است. قوانین تربیت معلم به نظر من که تحقیقی انجام دادم به نام «صد سال قوانین آموزش و پرورش در ایران، از ۱۲۸۶ تا اکنون» دقیقاً نشان می‌دهد که ما حتی در ۸ دوره مجلس بعد از انقلاب قوانین زیادی در مورد تربیت معلم نداریم.

قوانین تربیت معلم متری بود. از گذشته تا کنون را بخوانید که اولاً انگیزه‌بخش بود، یعنی می‌گوید بیاید استخدام بشود، بعد به او کمک می‌کنیم. به نظر من، آن قوانین را اگر دقیق تحلیل کنیم خیلی نکات جالب دارد. مزایای متعددی برای فارغ‌التحصیلان دانش‌سرای مقدماتی و عالی گذاشته بودند که مهم‌ترین آن این بود که شاگردهای رتبه اول تا سوم نظیر دکتر شکوهی اعزام می‌کردند. امتیازهایی به فارغ‌التحصیلان می‌دادند و بعد اینها را به کار می‌گرفتند. نکته بعد دانش‌سرای عالی است. من از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ به دانش‌سرای عالی رفتم. در آنجا دکتر حسن پاشا شریفی، دکتر کاظم اکرمی و... هم‌کلاسی من بودند. استادان ما داخلی و خارجی بودند و ما اولین دانشجویان فوق‌لیسانس رشته مشاوره بودیم، که وزارت آموزش و پرورش سفارش داد به این که این افراد را تربیت کنید.

◀ صالحی

با چه لیسانسی شما به آن دانش‌سرا رفتید؟

◀ استاد صافی

با لیسانس علوم تربیتی و روان‌شناسی و با ۵ سال سابقه خدمت در آموزش ابتدایی.

سالی که من (سال ۱۳۳۵) به ازنا اعزام شدم، رفته به یک روستای نزدیک به ازنا، که الان شده است بخش؛ بین اراک و ازنا، به نام روستای امامزاده قاسم. روزی برای بازدید وارد یک مدرسه شدم. دیدم دو تا معلم دارد، یک معلم دارد درس نباتات را، در دوره ابتدایی، می‌دهد و جوجه‌کشی و سبزی‌کاری هم درس می‌دهد.

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت و گوی اول

یک معلم دیگر هم بود که ریاضیات و شرعیات درس می داد. از آن‌ها پرسیدم شما کجا درس خوانده‌اید؟ اولی گفت از دانش‌سرای مقدماتی بروجرد فارغ‌التحصیل شده‌ام. و دومی گفت از دانش‌سرای کشاورزی بروجرد فارغ‌التحصیل شده‌ام.

همه دانشجویان آنجا فارغ‌التحصیل دانش‌سرا بودند. آنجا دو سال پروفیسور دوبرگ با ما کار کرد. ما می‌رفتیم مدرسه‌ها. وقتی که می‌خواستیم فارغ‌التحصیل بشویم، دو نامه را این استاد برای ما نوشت که در تاریخ آموزش و پرورش ما به نظر من بی‌نظیر است. یک نامه نوشت با این مضمون که: وزیر محترم آموزش و پرورش! این احمد صافی و حسن پاشا شریفی دانشجویان موفق‌ی بودند در طول دوسالی که من آن‌ها را می‌شناختم؛ و اینها می‌توانند کارشناس وزارت آموزش و پرورش در امور برنامه‌ریزی و مشاوره باشند. اینها را در تهران نگه دارید و کارشناس کنید. نامه دوم را نوشت به رئیس دانش‌سرای عالی که آن وقت دکتر احمد هوشنگ شریفی بود که اینها می‌توانند درس بدهند. وزیر هم به دکتر مشایخی نوشت: که ما را در برنامه کاری خود بگذارد. من در سال ۱۳۴۸ یعنی دو ماه بعد از فارغ‌التحصیلی، شدم مدرس دانش‌سرای عالی تهران که تا دو سه سال پیش ادامه داشت؛ یعنی حدود ۴۰ سال. آقای پاشا شریفی هم هنوز تدریس می‌کنند. می‌خواهم بگویم خود این معرفی دانشجو از سوی یک استاد به مراجع بالاتر یک تحول است. من نوعی، اگر توانستم کتاب بنویسم و چند جا بروم سخنرانی کنم؛ به‌نظرم در نتیجه همین معرفی و حمایت بود. چون به‌نظر من، اگر برمی‌گشتم شهرستان، نه کارشناس دفتر راهنمایی می‌شدم و نه می‌توانستم حتی در دانشگاه درس بدهم. بنابراین، عرض کنم که یک عامل، خود استادان‌اند که خیلی مهم هستند و کیفیت کار آن‌ها. یکی برنامه‌ها و یکی هم ثبات مدیریت‌ها در ارتباط با تعلیم و تربیت.

◀ شفیعی مطهر

اجازه بدهید من ابتدا لایه‌های سؤال را قدری باز کنم تا بتوانیم به پاسخ عمیق‌تر برسیم. سؤال اصلی من این است و فکر کنم همه دوستان هم این سؤال را دارند که چکار کنیم که نخبه‌های جامعه جذب معلمی و تربیت‌معلمی شوند؟ زیرا «ذات نیافته از هستی‌بخش، کی تواند که شود هستی‌بخش». لذا برای باز کردن آن لایه‌های زیرین که موجب پاسخ عمیق‌تر بشود، البته اگر بخواهیم یک پاسخ ساده و سریع به سؤال بدهیم ممکن است بگوییم خوب، کاری ندارد و دولت بیاید و حقوق معلمان را سه‌برابر کند تا بتوانند خانه و ماشین و این امکانات را داشته باشند و آن وقت همه به جای دکتری و مهندسی می‌آیند معلم می‌شوند. خوب، این پاسخ خیلی رویایی است. یک جمله‌ای دارد اور و ایزمن که واقعاً جمله جالبی است. می‌گوید: عالی‌ترین افکار و مترقی‌ترین ایده‌ها و آرمان‌ها تا به‌صورت یک فرهنگ درنیاید، ماندگار نمی‌شود. ما حرف خوب بلدیم بزنییم. هیچ‌کس نمی‌گوید از چراغ قرمز رد شوید؛

هیچ کس نمی‌گوید میوه که خوردی پوستش را از ماشین بیرون بینداز، اما عملاً جامعه ما پر است از این بی‌فرهنگی‌ها. یعنی همه می‌دانیم که این کار زشت است، ولی فراوان دیده می‌شود. دو تا ماشین که به هم می‌خورند، راننده‌ها پیاده می‌شوند و می‌افتند به جان یکدیگر و زد و خورد و خشونت. در حالی که مثلاً فرهنگ ما یک چیز دیگر می‌گوید. چرا ما نتوانستیم از این ایده‌ها و حرف‌های قشنگ، فرهنگ بسازیم؟ حالا اگر از من سؤال شود که یک کلام بگو هدف از آموزش و پرورش چیست و اصلاً می‌خواهد چه تربیت کند؟ من به باور خودم می‌گویم هدف «کرامت و شهامت» است. چون اگر انسان کرامت نداشته باشد، از انسانیت ساقط می‌شود. احادیث و روایات زیادی هم در این زمینه داریم و در بینش اسلامی و آموزه‌های اسلامی روی آن تأکید شده و در روان‌شناسی هم روی آن تأکید ویژه‌ای وجود دارد. اگر می‌خواهید یک انسانی پست شود و آماده همه نوع بزهکاری و دزدی و خیانت و فرومایگی بشود، کرامتش را از او بگیرید. انسان وقتی حقیر شد، تن به هر پستی می‌دهد. حالا، ما توی این آموزش و پرورش اگر بتوانیم انسان کریم و انسان با شخصیت تربیت کنیم به همه هدف‌هایمان رسیده‌ایم ولی اگر این یکی را نداشته باشیم هرچه دکتر و مهندس و معلم بیرون بدهیم، و کشاورز و متخصص بیرون بدهیم، باز مشکلمان سر جایش هست. لذا وقتی ما هدفمان این است که انسان با کرامت تربیت کنیم، نمی‌توانیم بدون معلم با کرامت، دانش‌آموز با کرامت داشته باشیم. پس اگر فقط حقوق معلم را زیاد کنیم، باز آن می‌شود حب پول و سود محوری. در بسیاری از کشورهای خیلی پیشرفته، دانش‌آموز وقتی می‌خواهد رشته دانشگاهی انتخاب کند، واقعاً اول معلمی را انتخاب می‌کند. این مسئله در ژاپن هست، در اروپا هست، در آمریکا هم هست. و اگر معلمی قبول نشد، ناچار می‌رود به سراغ مهندسی و دکتری. ولی در وهله نخست می‌خواهد معلم بشود؛ نه فقط به خاطر پولش، بلکه به خاطر کرامتش. الان مثلاً در فرانسه، خواندم که در شهرکی در کنار پاریس که به نام شهرک فرهنگیان معروف است بسیاری از دکترها و مهندس‌ها می‌روند و در مسیر آن شهرک خانه می‌خرند که بگویند ما در مسیر شهرک فرهنگیان زندگی می‌کنیم؛ یعنی اینقدر فرهنگیان در آن جامعه اجر و قرب دارند که نخبه‌هایش می‌گویند ما فرهنگی هستیم، چون در شهرک فرهنگیان (معلمان) سکونت داریم. اینقدر فرهنگی در جامعه فرانسه کرامت دارد. تقریباً ۲۰ سال پیش که بیل کلیتون رئیس جمهور آمریکا بود، متفکرین به او پیشنهاد کردند که اگر می‌خواهی ابرقدرتی آمریکا و عظمت آمریکا در دنیا حفظ شود، امروز نخبه‌ترین شهروندان جامعه را فرهنگیان قرار بده و این، در حالی است که در همان آمریکا نخبه‌ترین آدم‌هایش

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت‌وگوی اول

تجربه من می‌گوید
که اگر ما از
خدمات مشاوره
و راهنمایی مدام
از پیش دبستانی
شروع به استفاده
نکنیم، نمی‌توانیم
افراد شایسته و
نخبه را در عرصه
فرهنگیان و کار
معلمی قرار دهیم
و یا در مراجع
دیگر داشته
باشیم. ما باید
باور داشته باشیم
که معلم یافتنی
است و سپس
تربیت کردنی.

◀ استاد صافی

زمانی بود که نیروی هوایی در دبیرستان‌ها تحقیق می‌کرد تا بچه‌های تیزهوش، باهوش و آماده را پیدا کند و به آن‌ها بورسیه و امکانات بدهد تا وقتی دیپلم می‌گیرند بروند برای آموزش خلبانی. آن طرح جامعی بود و خلبانان خوب و معروف ما نیز از همین طریق انتخاب و ساخته شدند. در سال ۱۳۵۲، ما برای مطالعه‌ای درباره مشاوره و راهنمایی تحصیلی در سوئد به این کشور رفتیم. سه نفر بودیم؛ من و آقای کبیر و مرحوم ندیمی. باهم رفتیم. آنجا دیدیم به هر دبیرستان که می‌رویم، سازمان‌های متعدد، حتی مراکز تربیت معلم می‌آیند و سوابق تحصیلی این بچه‌ها را مطالعه می‌کنند، سوابق رفتاری و اخلاقی آن‌ها را، و بعد با آن‌ها قرارداد می‌بندند. زمانی دانش‌سراهای ما هم اینطوری بود. ما وقتی در دانش‌سرا درس می‌خواندیم غالباً توی تابلوی اعلانات اعلام می‌کردند که مثلاً کهگیلویه معلم می‌خواهد، یا جای دیگر چه می‌خواهد، هر کس مایل است بیاید ثبت‌نام کند.

تجربه من می‌گوید که اگر ما از خدمات مشاوره و راهنمایی مدام از پیش دبستانی شروع به استفاده نکنیم، نمی‌توانیم افراد شایسته و نخبه را در عرصه فرهنگیان و کار معلمی قرار دهیم و یا در مراجع دیگر داشته باشیم. ما باید باور داشته باشیم که معلم یافتنی است و سپس تربیت کردنی، و دوم معلمی باور کردنی است؛ معلمی علم است؛ معلمی تجربه است؛ معلمی ایمان و عشق است. عقل و تجربه نشان می‌دهد زمانی که فرد جرقه‌های شخصیتی و وجودی‌اش در مدرسه زده می‌شود، آن وقت باید سراغش رفت. در آلمان، از کلاس چهارم ابتدایی به بعد، مطالعه روی بچه‌ها برای جذب آن‌ها به دنیای مشاغل و سازمان‌ها شروع می‌شود و همه را هم جذب می‌کنند. امروز بازنشسته‌های فرهنگی به ما که می‌رسند می‌گویند بزرگ‌ترین مشکل، بچه‌های ما هستند. می‌گویند آقای صافی کاری بکن، وزیر را ببین که اینها را استخدام کنند. ولی من به آن‌ها می‌گویم که این راهش نیست. بیایید کاری بکنید تا نوه‌هایتان بیایند در این سیستم و خوب درس بخوانند و شناخته شوند و همه معلم بشوند. پیشنهاد من این است. ما باید برای هر دانش‌آموز یک پرونده تربیتی، اخلاقی و تحصیلی از پیش دبستانی داشته باشیم. سفیر ایران در ژاپن این را به من نشان داد. ۲۴ صفحه پرونده تحصیلی یک دانش‌آموز بود. در خیلی از کشورها ۳۰

صفحه تا ۴۰ صفحه است. تمام خصایص این بچه‌ها در آن ذکر شده است. بنابراین اگر ما واقعاً این‌طور مطالعه کنیم و این آمار و ارقام را هم داشته باشیم، بگوییم به این آقایان مشاور که چه کسی استعداد سخنوری‌اش بیشتر و قوی‌تر است؛ چون یکی از استعدادهای معلمی همین است. می‌گوییم شاخص‌های یک معلم موفق، این ۳۰ تا است. مثال می‌زنم. خوب، یکی از آن‌ها قدرت سخنوری و سخنرانی است. یکی، بهره‌هوشی است. خوب، باید این شاخص‌ها را بدهیم تا از پیش‌دستانی روی بچه‌ها کار شود و قشنگ این مطالعه صورت بگیرد تا به یک سطح بالاتر بیاییم. سپس دانشگاه فرهنگیان سراغ آن‌ها برود، به آن‌ها امکانات بدهد، آموزش‌های بیشتر ارائه کند. باز دید بدهد و... در این صورت، دیگر نه به کنکور به این شکل نیاز است و نه دیگر به این همه جریان که با دو تا امتحان و دو تا تست آدم‌هایی معمولی سرکار بیایند.

فکر کنم ما باید کاری را که دنیا تجربه کرده است، دنبال کنیم. یعنی مطالعه روی افراد و بررسی تفاوت‌ها و استعدادهایشان، و بعد آرام‌آرام انتخاب و راهنمایی ایشان تا معلم شدن باید مدنظر قرار گیرد. چیزی که در دنیا دارند عمل می‌کنند. در ایران متأسفانه ما می‌رویم سراغ سوابق فرد که کجا متولد شده، کجا ممتاز شده، کجا معدل چند آورده و بعد اینها را انتخاب می‌کنیم و می‌آوریم به دانشگاه. خوب، اگر ما واقعاً این‌گونه تفکر را درباره تربیت معلم که اینقدر مهم است داشته باشیم و از این‌گونه خدمات استفاده کنیم، می‌توانیم شایسته‌ترین افراد را جذب کنیم. کسی که ۱۲ سال در یک زمینه مناسب اخلاقی و سلامت روانی رشد کرده برای معلمی بهتر و مناسب‌تر است. من به آن بازنشسته‌ها گفتم که به من اجازه بدهید با آقای وزیر صحبت کنم. نظرم این بود که برای نوه‌های آن‌ها در کلاس‌های یازدهم و دوازدهم، کلاس‌های جداگانه‌ای بگذارند و دوره‌های تقویتی در مدرسه‌ها برای آن‌ها برگزار شود؛ و بعد بیایند در کنکور شرکت کنند و این‌گونه افراد بیشتر وارد دوره‌های تربیت معلم دانشگاه فرهنگیان شوند. به هر حال، نظر من این است که طرح جامع انتخاب و گزینش دانشجو برای تربیت معلم را باید از ده سال و دوازده سال قبل انجام داد تا بتوان هم زمینه خانوادگی، هم زمینه اخلاقی، هم زمینه محیطی و هم زمینه آموزشی را در آن لحاظ کرد.

◀ صالحی

جناب استاد صافی! آنچه به ذهن من می‌رسد، این است که مشکل ما در ایران فقط همین نیست، مشکل ما این است که امروز خیلی از نخبه‌ها و با استعدادها هم می‌آیند

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت و گوی اول

ما باید کاری را
که دنیا تجربه
کرده است، دنبال
کنیم. یعنی مطالعه
روی افراد و
بررسی تفاوت‌ها و
استعدادهایشان،
و بعد آرام آرام
انتخاب و راهنمایی
ایشان تا معلم
شدن باید مدنظر
قرار گیرد. چیزی
که در دنیا دارند
عمل می‌کنند.

و معلم می‌شوند ولی دستگاه آموزش و پرورش به قدری ضعیف است و ظرفیتش پایین است که نمی‌تواند آن‌ها را نگهدارد و این‌ها رها می‌کنند و می‌روند. خود من در دهه شصت وارد تربیت معلم شدم و همه مراحل را طی کردم و تا امروز مانده‌ام اما دوستانی در تربیت معلم داشتم که همه آدم‌های با استعدادی بودند و همه آن‌ها ۱۵ تا ۲۰ سال هم معلم بودند ولی در نهایت نماندند و از آموزش و پرورش رفتند.

◀ استاد صافی

سه علت را می‌شود در این جا برشمرد. اول، تفکیک وزارت علوم از آموزش و پرورش است. این را بارها گفته‌ام. ما تا سال ۱۳۴۶ که وزارت فرهنگ داشتیم و قبل از جدا شدنش، مشکلی به نام تأمین معلم در آموزش و پرورش نداشتیم. تاریخ این را می‌گوید. ولی وقتی که در سال ۱۳۴۶، وزارتخانه‌ای به نام علوم و آموزش عالی با امتیازات فراوان تأسیس شد و حتی آموزش و پرورش را هم دادند به آن‌ها به نام شورای هماهنگی برنامه‌ریزی آموزش کشور. کم‌کم آموزش عالی اساساً ممتاز شد و از نظر اسم که الان شده درجه استاد، دانشیاری و... کم‌کم فاصله بین دو وزارت آموزش و پرورش و علوم روز به روز بیشتر شد. الان هم شما نگاه کنید قانون مدیریت خدمات کشوری ما دو تاست، یکی برای آموزش و پرورش که جور دیگری است و یکی هم برای دانشگاه‌ها. الان در خیلی از شرایط، بسیاری از قوانین بعدی و حتی امکاناتی که دادند چون گردانندگان کشورمان از آموزش عالی بودند. بیشتر به آنان دادند. شما اگر مطالعه کنید، فاصله این دو تا فوق‌العاده است. در بازنشستگی، در شغل، در ارتقای شغلی و همه این‌ها. خوب، بعد نتیجه این شد که در آموزش و پرورش همیشه می‌گفتند که داشتن لیسانس کافی است و یکی از تفکراتی که الان هم حاکمیت دارد این است که آقایان، لیسانس کافی است و هر که می‌خواهد فوق لیسانس و دکترا بگیرد جایش آموزش عالی باشد. به این خاطر اکثر دوستان ما هم رفتند. من بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانش‌سرای مقدماتی و دانش‌سرای عالی را می‌شناسم که رفتند دانشگاه و الان گرداننده وزارت علوم و خیلی جاهای دیگر هستند. پس این نشان می‌دهد که این تفکیک، عامل مهمی در این جهت بوده است و مادامی که ادامه پیدا کند همان‌طور که آقای صالحی فرمودند استادان به‌نام نمی‌مانند. به تازگی که دانشگاه فرهنگیان به وجود آمده مقداری دارد کمک می‌کند که این فاصله را نزدیک کند. دوم این‌که وزارت آموزش و پرورش الان یک وزارتخانه جدا برای خودش است و دانشگاه هم برای خودش یک وزارتخانه است و دانشگاه فرهنگیان هم بین این دو گیر کرده است، چون از یک طرف وابسته

به آموزش عالی است و از یک طرف وابسته به آموزش و پرورش و به این دلیل دو تا رئیس و دو تا مرجع دارد که به نظر من، قابل تأمل است. بنابراین، ده طرح باهم تهیه کنیم. طرح اول، طرح شناخت افراد برای معلمی است. این خودش به تنهایی یک طرح است به نام «طرح جذب»، طرح دوم «طرح آموزش» است و طرح سوم «طرح استخدام». بعد از استخدام «طرح توزیع» باید داشته باشیم. الان مهم‌ترین مشکل، توزیع است. یعنی توزیع نیروی انسانی آموزش و پرورش که خیلی زیاد است. پریشب که داشتند سهمیه می‌دادند، به کل تهران حتی یک سهمیه خانم مشاور ندادند. فقط یک سهمیه برای اشتهارد در نظر گرفته شده بود. بنابراین سهمیه‌ها بحث جالب و تحلیلی خوبی است. اگر انجام شود نشان می‌دهد که نحوه توزیع معلم تا چه حد اثرگذار و مهم است. امروز به توزیع ساماندهی می‌گویند. طرح بعدی، «طرح ارتقاء» است. ارتقاء معلم به لحاظ مالی و به لحاظ علمی و جایگاهی نیز مهم و تأثیرگذار است. ببینید، به من که یک معلم روستایی بودم، اجازه داده شد بیایم و معاون وزیر آموزش و پرورش بشوم و در دانشگاه هم درس بدهم. ارتقاء بسیار مورد توجه باشد. بعد، «طرح رفاه معلم» است. به نظر من مسائل رفاهی بسیار مهم است و سؤالی که یکی از دوستان مطرح کردند، در مورد «طرح افزایش رضایت شغلی» مهم است. بعد به «طرح بازنشستگی» معلم می‌رسیم. حتی باید بازنشستگی معلمان و فرهنگیان را متحول کنند و پلکانی باشد، یعنی به عبارت دیگر، این معلم تا پایان حیات و زندگی خود، دو ساعت هم که شده، بتواند در سیستم و نظام آموزشی کار کند و امکان حضور داشته باشد. الان، معلم ۴۸ ساله ما که بازنشسته می‌شود کارش تمام شده و خداحافظی می‌کند و می‌رود. پس همان‌طور که شما فرمودید، او ترجیح می‌دهد برود. حالا می‌گوید: اگر بخواهم ۳۵ سال کار کنم، باید فوق‌لیسانس داشته باشم، ولی اگر در دوره ابتدایی شاغل باشید، نمی‌شود و بعد از ۳۰ سال باید از سیستم برود. بنابراین این «طرح جامعیت» را باید جدی گرفت، یعنی اگر ما این هفت یا هشت طرح را کنار هم جامع تهیه کنیم، می‌توانید یک نگاه سیستمی داشته باشیم و آخرین آن‌ها نیز «طرح هماهنگی پرداخت‌ها» با نظام‌های دیگر است. یعنی، به عبارت دیگر، ما نمی‌توانیم تنها معلم را به یک شکل ببینیم. زیرا او در جامعه زندگی می‌کند و باید ارتقاء علمی و مالی او را مدنظر داشته باشیم.

در قانون تعلیمات اجتماعی اجباری ما، در سال ۱۳۲۲، و در قوانین دیگر نوشته شده که هر کسی در آموزش و پرورش استخدام معلمی شود، به هر نقطه از ایران که می‌رود، باید حق مسکن یا مسکن به او داده شود. این قانون است؛ و من این خاطره را برایتان به عنوان یادگاری بگویم. وقتی ما را فرستادند لیگودرز، شب رسیدیم.

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت‌وگوی اول

وزارت آموزش و پرورش الان یک وزارتخانه جدا برای خودش است و دانشگاه هم برای خودش یک وزارتخانه است و دانشگاه فرهنگیان هم بین این دو گیر کرده است، چون از یک طرف وابسته به آموزش عالی است و از یک طرف وابسته به آموزش و پرورش و به این دلیل دو رئیس و دو تا مرجع دارد که به نظر من، قابل تأمل است.

دیدیم هیچ جایی را برای خواب نداریم. فردای آن روز هم با چه مشکلاتی به ازنا رفتیم. دیدیم آنجا هم جایی نداریم. مدتی بزرگ‌ترین مشکل ما این بود که ما در آن منطقه شب کجا بخوابیم که فردا برویم سر کلاس. چه رنج‌ها کشیدیم. گذشت تا سال‌ها بعد شدیم معاون وزیر. روزی آقای دکتر اکرمی گفتند جلسه شورای معاونین را بگذار تا هر کس خاطرات و تجربیات دوره معلمی‌اش را بگوید... آقای زرهانی، آقای علاقه‌مندان، و آقایان دیگر، هر کدام جداگانه شرح دادند که چه بر آن‌ها گذاشته است. همه صحبت کردند و یکی‌یکی گفتند. از نداشتن جا و امنیت و رفاه حرف زدند و اینکه معلم را در ایران به روستا می‌فرستیم و به او نمی‌گوییم که کجا برو، کجا بخوابد و چگونه روزگارش را بگذراند. گفتند پیشنهاد بدهید. من از تئوری نظریه روابط انسانی استفاده کردم و چند پیشنهاد کردم. گفتم: به‌عنوان یک تحول ۱. در کنار هر مدرسه روستایی یک یا دو اتاق ساخته شود برای مدیر و معلم؛ که در آن جلسه تصویب شد. ۲. آشپزخانه مرکزی در وزارت آموزش و پرورش وجود داشته باشد تا نیروها و کارشناسان هنگام غذا خوردن پراکنده نشوند و محیط و فضای کار خود را رها و ترک نکنند؛ به آن‌ها غذا داده شود. ۳. ایاب و ذهاب، آمدورفت نیروها ساماندهی و حل شود و... تئوری روابط انسانی ده ممیزه دارد که ما کمتر برای معلم اجرا کرده‌ایم. درحالی که می‌گوید: اگر می‌خواهید معلم انگیزه‌اش بالا برود باید به این مسائل توجه شود. نتیجه این شد که آن روز در شورای معاونین هشت محور تصویب شد و امروز شما می‌بینید که در خیلی از جاها ماشین می‌آید و معلمان را جابه‌جا می‌کند. با این حال معتقدم که نگاه به رفاه معلم هنوز در حاشیه قرار گرفته است.

◀ سبحانی‌نیا

استاد، شما در فرمایشات خود به الگوهای مختلف تربیت معلم اشاره کردید، از جمله این الگو که ما کسی را که در رشته‌ای متخصص است برای معلمی جذبش می‌کنیم و دیگر تربیت معلم لازم نداریم. متأسفانه این در دوره صدارت یکی از وزرای چند سال پیش نیز مطرح بود که می‌گفتند ما حتی می‌توانیم از طریق شرکت‌هایی این نیروها را تأمین کنیم که کردند و معلمانی را به کار گرفتند که به آن‌ها «معلم شرکتی» می‌گفتند و این، ماجرای تلخی را برای آموزش و پرورش رقم زد که هنوز باید خسارت آن را بدهیم. بدیهی است که این الگو مورد نظر ما نیست. اما یک رویکرد عمده الان وجود دارد که طرفداران خاص خود را هم دارد. من می‌خواهم این دو رویکرد را به‌طور اجمالی توضیح بدهم و بعداً جنابعالی نظر خودتان را به‌عنوان یک خبره آموزش و پرورش درباره آن بفرمایید.

یک رویکرد آن است که ما هر کس را که می‌خواهد معلم بشود، هر چه زودتر جذب کنیم، چون بهتر می‌توانیم از او معلم بسازیم. حتی برخی معتقدند که چنین افرادی باید دورهٔ دبیرستان خود را هم با ما بگذرانند. دانشگاهشان را هم با ما بگذرانند. علوم تربیتی را با ما بگذرانند و... پس چه بهتر است که یک مرکز شبانه‌روزی داشته باشیم و به این شیوه معلم تربیت کنیم. این یک رویکرد است که خیلی‌ها الان از آن طرفداری می‌کنند. در برابر این رویکرد، رویکرد دیگری داریم که گفته می‌شود نه، مگر شما می‌خواهید در این دوره چه بکنید که اینها را می‌خواهید شبانه‌روزی بکنید، زود بگیرید، از دبیرستان بگیرید و... می‌گویند این خودش در بدنهٔ جامعه دارد تربیت می‌شود. دانشگاه‌های ما هم دارند کارشناس و لیسانس فیزیک و ادبیات و... تربیت می‌کنند، لیسانس شیمی تربیت می‌کنند و همگی مراکز آموزشی با صلاحیتی هستند که این کار را انجام می‌دهند. شما همین لیسانس‌ها را بگیرید و فقط آن آموزه‌های تعلیمی و تربیتی را به آن‌ها بدهید. یعنی آن چیزی که لازم است تا از او یک معلم بسازد. در این صورت دست شما خیلی بازتر است. هزینه‌های تربیت معلم هم خیلی تقلیل پیدا می‌کند. اگر یک نیروی فیزیک خواندهٔ آماده بیاید و یک سال هم تعلیم و تربیت بخواند و بعد با او کار کنیم بهتر است یا اینکه بخواهیم فیزیک به او یاد بدهیم و چهار سال با او کار کنیم؟ این دو رویکرد اکنون یک بحث چالشی است. هر دو رویکرد هم در حال اجرا است، ولی به هر حال منازعه‌های جدی در این زمینه وجود دارد.

◀ صالحی

در زمینهٔ تربیت معلم، واقعاً مسئله شکل ناچوری پیدا کرده است. آن کسی که می‌خواهد معلم بشود، باید جوان باشد، نشاط و شور داشته باشد، طراوت داشته باشد و فاصلهٔ سنی زیادی با دانش‌آموزان نداشته باشد. شما و ما شاهد هستیم، جناب استاد صافی، که با این کار یعنی گرفتن معلم شرکتی و معلمان با سن بالا یک لکه ننگی وارد شد به سیستم نظام آموزشی که هیچ‌وقت هم پاک نخواهد شد. بیش از سی - چهل درصد آدم‌هایی را که به این شیوه آمده‌اند، معلم شده‌اند من می‌شناسم، سنشان بالای ۴۰ و ۴۵ است. طرف باید برود بازنشسته بشود، تازه می‌آید می‌خواهد بچه‌های مردم را درس بدهد!

◀ سبحانی‌نیا

بله، ولی این که در اجرا چه گذشته یک امر است و این که نظریه چقدر درست

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت و گوی اول

است، امر دیگری است. ببینید من به جریان اجراکاری ندارم. اجرا را همه ما می‌دانیم که مغشوش اجرا شد، اما شما می‌دانید در بسیاری از کشورهای دنیا، این مدل هم در حال اجراست و بسیاری از کشورهای دنیا تربیت معلم به آن معنا ندارند، بلکه به این معنا دارند که فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه را می‌گیرند و به آن‌ها مباحث و درس‌های تعلیم و تربیت را آموزش می‌دهند یا حداکثر دوره فوق لیسانس. من می‌خواهم این نظریه را نقد کنم، آن چیزی را که اجرا کردیم و بنده و شما به آن نقد داریم. حال بد یا خوب، اجرا شد، از بنیاد نقد کنیم، ایرادهایش را بشناسیم و ببینیم چگونه می‌توان آن را پیش برد.

◀ صالحی

در جامعه‌های دیگر اگر تربیت معلم اجرا می‌شود، آنجا نگاهشان علمی صرف است. ما نگاهمان علمی صرف نیست. تربیتی هم هست. جناب استاد صافی می‌گویند من از نوجوانی به دانش‌سرای مقدماتی رفتم و شخصیتم در آنجا شکل گرفت. بله، من هم خودم رفتم دو سال در تربیت معلم شبانه‌روزی و شخصیتم شکل گرفت. در حالی که ۷ سال که در دانشگاه شهید بهشتی درس خواندم و ذره‌ای بر شخصیت من اثر نداشت، اینجا چون بحث تربیت معلم هست می‌گویم، شخصیت من وامدار آن است. من که می‌گویم فارغ‌التحصیل مثلاً دانشگاه شریف، ولو این که شاگرد اول باشد، نمی‌تواند معلم بشود، به جهت این است که ما معتقدیم در تربیت معلم صرفاً بار علمی مطرح نیست، بار تربیتی هم مطرح است. چه رسد که ایران اسلامی مدعی است ما می‌خواهیم معلم تراز جمهوری اسلامی تربیت کنیم. بنابراین آن الگو اگر در کشورهای دیگر موفق بوده است در کشور ما نمی‌تواند موفق شود. ما راهی نداریم جز این که فرهنگ را متحول کنیم. فرهنگ باید از پایین متحول شود. ایشان می‌گویند که ما باید از پیش‌دبستانی شروع کنیم. ما نمی‌توانیم برویم سراغ لیسانس‌های بیکار و بگوییم حالا که دیگر جایی جذب نشدی بیا و معلم شو.

◀ استاد صافی

تاریخ تربیت معلم صدساله ما خودش به این سؤال پاسخ می‌دهد. ما همان زمانی که تربیت معلم داشتیم، دانشگاه داشتیم، دانشگاه‌های متعدد داشتیم، ولی این تفکر حاکمیت نداشته است. ببینید ما دانشگاه داشتیم برای تربیت متخصص و دانش‌سرای عالی داشتیم برای تربیت معلم. پس این که بخواهیم از طریق دانشگاه نیرو بگیریم، همیشه فارغ‌التحصیل بوده، ولی نمی‌گرفتند. چرا نمی‌گرفتند؟ چون اینجا، کار، کار تربیت معلم

است. یک حرفه است. یعنی معلم از ۶ بُعد و در صلاحیت‌های مختلف باید تربیت شود و نه فقط صلاحیت‌های علمی تنها. با توجه به این ابعاد، تاریخ نشان می‌دهد که دانش‌سرای عالی چندبار نیروی یک‌ساله گرفته، دوره یک‌ساله تربیت مدیر داشته، و حتی دانشکده‌های علوم تربیتی داشتند. ولی همه اینها پس از مدتی تعطیل شدند ولی دانش‌سراهای مقدماتی و عالی ما که از همه قدیمی‌تر بودند. ماندند. به‌نظر من، این تفکر که ما افراد را زودتر انتخاب کنیم؛ یعنی آن وقتی که بلوغ دارند و آماده شکوفایی استعدادها و اختصاصی آن‌هاست درست است. آن وقت به‌نظر من، این‌ها مهیا‌ترند برای ساخته شدن و آماده شدن. ما باید فضای تربیت معلم را متحول کنیم؛ فضای علمی، اخلاقی، تربیتی و گردشی و متنوع داشته باشد. ما متأسفانه شبانه‌روزی می‌گذاریم ولی یک رئیس بسیار شایسته برای خوابگاه نمی‌گذاریم. ساختار اداری شبانه‌روزی ما یک ساختار سازنده نیست. دانشجو بیکار می‌ماند و بعد می‌گوید اینجا کجاست که مرا آورده‌اند. آقای دکتر شکوهی، که خدا او را رحمت کند، به من می‌گفت: «صافی! من آرزو می‌کنم روزهای جمع‌هم در تربیت معلم صرف شود؛ بروم آنجا فوتبال بازی کنم، والیبال بازی کنم، در جمع دانشجویان بنشینم غذا بخورم، صحبت کنم و آنجا بشود محل تفریح و گردش و گذراندن اوقات فراغت من.» نگاه استاد شکوهی این بود که در شورای عالی مطرح می‌کرد. بنابراین، نیاز به سرمایه‌گذاری واقعی داریم. الان می‌خواندم که می‌گوید: هر جا مدرسه را با تربیت معلم پیوند دادید، تربیت معلمان قوی خواهد بود. یعنی حتی می‌گوید بهترین معلم شما معلمی است که صبح‌ها برود مدرسه و دوباره عصرها بیاید دانشگاه یا از دانشگاه برود به مدرسه و بیاید. می‌گوید مدرسه را جدا نکنید. در این صورت، شما بهترین نیرو را تربیت می‌کنید. اگر این نگاه باشد، ما در گذشته مدرسه ضمیمه دانش‌سرای مقدماتی داشتیم. مدرسه ضمیمه دانش‌سرای عالی داشتیم. بنابراین، من فکر می‌کنم که باید واقعاً از تجربه صدساله تربیت معلم استفاده کنیم، مگر این که وزارت علوم و وزارت آموزش و پرورش ما یکی شود. الان که دو تا وزارتخانه مستقل و جدا هست، ما از آن طریق نمی‌توانیم چون نمی‌توانیم چنین حالتی را در دانشگاه‌ها ایجاد کنیم. تجربه پارسال که این را نشان داد و تجربه قدیم هم که نشان داده است. مضافاً این که همواره گرفتن دانشجوی تربیت معلم از این طریق با مشکل مواجه شده است. همیشه دیرکرد داشته است.

ما دانشگاه داشتیم
برای تربیت
متخصص و
دانش‌سرای عالی
داشتیم برای
تربیت معلم. پس
این که بخواهیم از
طریق دانشگاه نیرو
بگیریم، همیشه
فارغ‌التحصیل بوده،
ولی نمی‌گرفتند.
چرا نمی‌گرفتند؟
چون اینجا، کار،
کار تربیت معلم
است. یک حرفه
است. یعنی معلم
از بُعد و در
صلاحیت‌های
مختلف باید تربیت
شود و نه فقط
صلاحیت‌های
علمی تنها.

◀ صالحی

مشکل دیگری که ما داریم، این است که برخی دانشگاه را اصل گرفته‌اند و مدرسه را فرع. ما می‌گوییم این باید برعکس شود. ما می‌گوییم تربیت معلم شایسته‌ای داشته

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت و گوی اول

باشیم که دانشگاه در ذیل آن باشد. الان نگاه متولیان این است که چون دانشگاه هست و اولی هم هست، پس طبیعی است که تربیت معلم پایین تر و بعد از آن قرار می گیرد. ما می گوئیم به اندازه‌ای باید به تربیت معلم بها بدهیم که اگر روزی کسی از دانش سرای تربیت معلم فارغ التحصیل شد بتواند با افتخار بگوید که من از این دانشگاه فارغ التحصیل شدم. این یک شاخصه باشد.

حالا از این موضوع که بگذریم، واقعاً یک سؤال دیگری هست که شما می توانید پاسخ بدهید استاد صافی شما تاریخ تربیت معلم را تشریح کردید. ببینید یکی از مسائلی که الان ما با آن در تربیت معلم روبه‌رو هستیم، تفکیک جنسیتی است. این تفکیک جنسیتی قبل از انقلاب نبوده است، یعنی دانشجویان دختر و پسر در دانش سرا باهم درس می خواندند و اگر شبانه‌روزی هم بودند، دخترها و پسرها هر کدام به خوابگاه خود می رفتند. چیزی که من می گویم و خودم هم تجربه دارم و هم اکنون مسئولیت دارم، این است که دانشجویان ما می گویند چرا بر عکس دانشگاه‌ها، در دانشگاه فرهنگیان باید از هم جدا باشند؟ می گویند این تفکیک جنسیتی باعث شده که ما احساس کنیم همچنان در مدرسه هستیم. یعنی هم دختران و هم پسران به شدت - با این که بچه‌های تربیت معلم هستند و در واقع از نظر اخلاقی و فرهنگی بهترین فرزندان این مملکت هستند و واقعاً گلچین هستند - معترض هستند و می گویند این تبعیض است و نباید باشد. این، در واقع، یک چالش است. دوم، این که در وضع موجود دیگر بحث رقابت وجود ندارد. یعنی وقتی دختر و پسر باهم درس می خوانند یک نوع رقابت میان آن‌ها هست. به خصوص این که می بینیم پسرهای ما از دخترها خیلی ضعیف ترند. ما وقتی به دخترها درس می دهیم می بینیم فوق العاده قوی هستند ولی پسرها اغلب انگیزه ندارند. از طرف دیگر، در صورت ظاهر، پسرها به ظاهرشان نمی پردازند و طبیعی هم هست. ما تجربه کرده‌ایم که گاهی که آن‌ها را باهم به یک نشست یا کارگاه دعوت می کنیم. همین که پسرها احساس می کنند دخترها هم دارند می آیند در تالار و یا کارگاه، به خودشان می رسند. ما نیاز داریم که معلم ما به خودش برسد، مرتب و تمیز باشد، ولی پسرها بی تفاوت هستند و به بهداشت و ظاهرشان نمی رسند. اینها محاسن عدم تفکیک جنسیتی است.

◀ استاد صافی

من معتقدم که اولاً بیابیم و مقداری کلی داوری نکنیم. به صورت آزمایشی تحقیق کنیم و بعد بگوئیم که واقعاً محاسن این کار و معایب آن چیست، چرا؟ چون مثلاً

ما باید فضای
تربیت معلم را
متحول کنیم؛
فضای علمی،
اخلاقی، تربیتی و
گردشی و متنوع
داشته باشد.
ما متأسفانه
شبانه‌روزی
می گذاریم ولی
یک رئیس
بسیار شایسته
برای خوابگاه
نمی گذاریم.
ساختار اداری
شبانه‌روزی ما یک
ساختار سازنده
نیست.

علت این که در دانش‌سرای مقدماتی دخترها از پسرها جدا شدند، بلوغ بود، مثل الان که در دبیرستان‌ها دخترها از پسرها جدا هستند. ما چرا دانش‌آموزان را در دبیرستان‌های دخترانه و پسرانه از هم جدا می‌کنیم؟ حتی بعضی از کشورها هم این را قبول دارند که در دبیرستان‌هایشان باید دختر و پسر از هم جدا باشند. ولی ما فقط در پیش‌دستانی و کلاس‌های چندپایه‌مان بچه‌ها مختلط‌اند. ولی در دبیرستان‌ها، به خاطر مسئله بلوغ این جداسازی وجود دارد. در دانش‌سرای مقدماتی هم همین‌طور بود. من اول پیشنهاد تحقیق می‌دهم. چون در واقع باید در این زمینه پژوهش شود و محاسن و معایب آن مشخص شود. دوم، به نظر من می‌آید که ما در سالن‌هایی که همه هستند می‌توانیم این اقدام را انجام دهیم. چون فضاهای کلاس درس با محیط‌های بزرگ متفاوت است. مثل این می‌ماند که الان در مساجد مان هم زن‌ها هستند و هم مردها، ولی در همه مسائل جدا هستند. یک خاطره هم برایتان بگویم که تنوع خواهد بود. ما یک وقتی آمدم طرحی دادیم. برای ازدواج دانشجویان در تربیت معلم. این طرح ازدواج تازه باب شده است، آن وقت‌ها اصلاً کسی صحبت نمی‌کرد. عده‌ای با تعجب به ما گفتند که آقا این طرح چیست که شما گفتید؟

وزارت آموزش و پرورش بیاید و رسماً اعلام کند که اگر فارغ‌التحصیلان، چه در دانش‌سرای عالی و چه در دانش‌سرای مقدماتی، با هم ازدواج کنند به آن‌ها امتیازهایی می‌دهیم. امتیاز اول این که هر دو آن‌ها را به یک روستا می‌فرستیم و پنج کار مختلف هم به آن‌ها در روستا می‌دهیم. یک، کار سوادآموزی زنان در روستا، کار بهسازی در روستا - که بعد دکتر شکوهی آن را به معلم چند پیشه تبدیل کرد - علاوه بر آن، به هر زوج، یک جهیزیه همراه با امکانات لازم می‌دهیم و اگر ۵ سال در روستا ماندند بعد از ۵ سال، هر دو را به شهر می‌آوریم. در این صورت اینها هم خرجشان کم می‌شود؛ هم پس‌اندازشان بالا می‌رود. هم از نظر ازدواج مشکل‌شان حل می‌شود، هم از روستا فرار نمی‌کنند و می‌ایستند و خدمت می‌کنند. بعد در فرهنگ روستا، زن و شوهر که باشند همه جا دعوت می‌شوند و می‌توانند فرهنگ روستا را متحول کنند و بُعد اخلاقی روستا را می‌سازند. بنابراین، بیایید در مرکز تربیت معلم این را باب کنیم. هر دو را که با هم استخدام کنیم باهم می‌روند و سی سال خدمت می‌کنند.

این طرح مربوط به سال ۱۳۵۴ است. اما رؤسای مراکز تربیت معلم آمدند نزد من و گفتند: آقا، ما جرئت نمی‌کنیم که وارد مرحله اجرای این مسئله بشویم. ولی به نظر من اگر ما همین فکر را، که امروز به شکلی که در دانشگاه‌ها اجرا می‌کنند، در دانشگاه فرهنگیان بتوانیم اجرا کنیم خیلی خدمت است. ببینید معلم از روستا

علت این که در دانش‌سرای مقدماتی دخترها از پسرها جدا شدند، بلوغ بود، مثل الان که در دبیرستان‌ها دخترها از پسرها جدا هستند. ما چرا دانش‌آموزان را در دبیرستان‌های دخترانه و پسرانه از هم جدا می‌کنیم؟ حتی بعضی از کشورها هم این را قبول دارند که در دبیرستان‌هایشان باید دختر و پسر از هم جدا باشند.

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت‌وگوی اول

واقعاً به خاطر تنهایی فرار می‌کند، ماندگار کردن معلم در روستا در مانس حلّ همین مسئله یعنی ازدواج است. و این طرح به نظر من، یک نوع تحول است. فارغ‌التحصیلان دانشگاه فرهنگیان اگر باهم ازدواج کنند، باهم استخدام شوند و به آن‌ها سوبسید و امکانات بدهند و جایشان را باهم تعیین کنند ماندگار خواهند شد. قانون فعلی می‌گوید که مثلاً شما دختر خانم دانشجوی دانشگاه فرهنگیان! متعهد هستید که ده سال بروید و این مأموریت را انجام دهید. شما ببینید یک کسی که الان ۲۲ سال دارد، اگر تعهد بدهد و ده سال هم به مأموریت به روستاها و نقاط محروم برود، می‌شود ۳۲ ساله؛ این دختر خانم چه موقع ازدواج کند؟ یک ذره فکر نشده که این آدم چه کار باید بکند. بالاخره از نظر شرعی و اخلاقی افراد مشکل دارند و در این مورد فکری نشده است. سابقه تربیت معلم نشان می‌دهد که اگر به آن توجه کنیم، خیلی از این مسائل نیروی انسانی در روستاها حل می‌شود.

◀ صالحی

این که استاد صافی فرمودند مسئله محتاج پژوهش است. صحیح است، ولی من خودم به این نتیجه رسیده بودم که اگر یک پژوهش و تحقیق خوب انجام گیرد و مسئولان رده بالای نظام آن را مطالعه کنند حتماً از جنسیتی بودن این مسئله انصراف خواهند داد، ضمن این‌که ما در دانشگاه فرهنگیان، در مرکز البرز، یک جشن فارغ‌التحصیلی گذاشته بودیم که عکس آن را به شما ارائه کردم. ما در این مراسم عکس زوج‌ها را نیز باهم گرفتیم و این در واقع، حرکت خوبی است و دختر و پسرها که می‌خواهند ازدواج کنند، این امکانات و تسهیلات برای آن‌ها فراهم شود و حالا که توصیه و تشویق به ازدواج و تولید نسل می‌شود، کجا بهتر از محیط دانشگاه؟ حدود ۳۰۰ نفر در مرکز ما ازدواج کردند. اصولاً یکی از چالش‌های مهم در سطح جامعه ما تأخیر در سن ازدواج است. الان روزه‌روز و سال به سال سن ازدواج دخترها و پسرها بالاتر می‌رود. گفته می‌شود سن ازدواج اکنون به‌طور میانگین در دخترها به سن ۲۸-۲۷ سالگی و در پسرها نیز به ۳۰ سالگی رسیده است. چرا؟ چون ما هیچ‌گویی برای معرفی این دخترها و پسرها به یکدیگر نداریم. نه سازمان‌هایی داریم که آن‌ها را به‌صورت مشاوره باهم آشنا کند. اصلاً هیچ سیستم سالمی نداریم و هیچ‌گونه وسیله‌ای نداریم که این‌ها به هم معرفی شوند و این‌که چطور مثلاً بفهمند که من دختر آماده ازدواج دارم یا آن خانواده پسر آماده ازدواج دارد. حال در جامعه ما، پسر می‌تواند به خواستگاری برود، ولی در مقابل، دختر چه‌کار می‌تواند بکند؟ این مشکل وجود دارد، چون هیچ دختری نمی‌تواند جار بزند و خود را معرفی کند.

◀ استاد صافی

تأسیس مراکز مشاوره در دانشگاه فرهنگیان، راهی است برای حل این مسئله. چون مسئله جدی است و استخدام این زوجها و باهم به روستا رفتن و کار کردن را تا حدودی حل می‌کند.

◀ صالحی

به مسئله‌ای که استاد صافی فرمودند توجه کنید. در بسیاری از کشورها، دو تا وزارتخانه جدا از هم، یعنی آموزش و پرورش و آموزش عالی، وجود ندارد. خیلی‌ها معتقدند که ما باید یک وزارتخانه واحد داشته باشیم به نام وزارت آموزش ملی. یعنی بچه از پیش دبستانی تا فوق دکترا تحت نظر و سرپرستی یک وزارتخانه باشد. من می‌خواهم این را ربط دهم به همان مسئله کرامت انسانی که آقای شفیع‌ی مطهر فرمودند و بسیار اهمیت دارد. یکی از دلایلی که نخبگان در آموزش و پرورش نمی‌مانند، مسئله شأن و اعتبار است. می‌گوید من دکترا گرفته‌ام و حاضر به تدریس در آموزش و پرورش با حقوق و مزایای فعلی هم هستم ولی برای من کرامت قائل نیستند. حالا اگر بگویند برو فلان دانشگاه که در نقطه صفر مرزی است و فقط اسمش دانشگاه است می‌رود. چون اسمش دانشگاه است و پستش هیئت علمی است. می‌بینید که هیئت علمی دانشگاه بودن اعتبارش در جامعه از فردی که با همان سطح در آموزش و پرورش است بالاتر است. ما این مسئله را بارها در جلسات مختلف گفته‌ایم و امیدواریم روزی به گوش مسئولان برسد و روزی بیاید که دو وزارتخانه جدا برای آموزش و پرورش و آموزش عالی نداشته باشیم.

استاد فرمودند از سال ۱۳۴۶ که این شکاف ایجاد شد تا امروز، این شکاف روز به روز در حال بیشتر شدن است و همین بیشتر شدن باعث شده فرار صورت بگیرد. خودمان شاهد هستیم که در همین سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی چقدر همکاران خوب داشتیم؛ همه رفتند دانشگاه و عضو هیئت علمی شدند. تازه آن‌ها چه کسانی بودند؟ معلمانی بودند که آمدند اینجا، ده سال تجربه اندوختند، فهمیدند کتاب درسی چیست و همین که پخته شدند، راهی دانشگاه‌های مختلف شدند.

◀ استاد صافی

تحقیقی انجام شده تحت عنوان خروجی‌های آموزش و پرورش که نتیجه‌اش واقعاً فاجعه‌بار بوده است. از جمله اینکه وزرای ما می‌روند بیرون وزارتخانه، بعد می‌آیند می‌شوند وزیر آموزش و پرورش. نگاه کنید متوجه خواهید شد. آموزش و پرورش

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت‌وگوی اول

بوده‌اند، بعد رفته‌اند وزارت علوم و پس از آن مأمور می‌شوند و می‌آیند می‌شوند وزیر آموزش و پرورش.

◀ ربانی

در ادامه آن بحث مقدماتی که فرمودید مجله رشد خیلی از معلمان را معرفی کرده است. عرض می‌کنم که من در جریان همین معرفی‌ها متوجه شدم که بعضی از بهترین معلمان دانشمند ما از همین دانش‌سراهای مقدماتی و دانش‌سرای عالی بیرون آمده‌اند که از آن جمله دکتر مصاحب، پرویز شهریاری، دکتر شکوهی، دکتر کاردان، دکتر محمد خوانساری، دکتر علی شریعتمداری و خیلی‌های دیگر را می‌توان نام برد. این نشان می‌دهد که بنیه علمی و تربیتی دانش‌سراها قوی بوده است و بسیاری از اینها از سنین تقریباً دبیرستانی به این مراکز وارد شده‌اند. این نکته‌ای است که باید گفت و بیشتر گفت که خلداتی که آنان کردند معرفی شود، اما سؤال! آقای صالحی هم اشاره خوبی کردند، آیا ما در تأسیس دارالمعلمین، الگوی خارجی داشتیم؟ من خودم هیچ‌وقت متوجه و متذکر این نکته نبوده‌ام. شما که توضیح دادید متوجه شدم که بله الگوی خارجی بوده ولی مؤسسان با درایت و زیرکی این کار را کرده‌اند، طوری که ما در تاریخ تربیت معلم آن دوران احساس نمی‌کنیم که یک عده خارجی آمده‌اند و در این کار کمک کرده‌اند. سؤال دیگر اینکه در حال حاضر، استاد صافی، ما چقدر می‌توانیم با توجه به تجربیات شما، از تجربیات کشورهای دیگر استفاده کنیم؟ آیا اصلاً لازم است و اگر لازم هست کدام کشور و تا چه حد.

◀ استاد صافی

من فکر می‌کنم ما باید در بخش روش‌ها و فنون از پیشرفت‌های جهان استفاده کنیم. اما در فلسفه و در نوع برنامه‌ریزی نه؛ برای این که در برنامه تربیت معلم سه فرهنگ را باید منتقل کنیم. اول فرهنگ اسلامی، نکات درسی ما این پیغام را می‌دهد. دوم، فرهنگ ایرانی و سوم فرهنگ جهانی. وجه ممیز ما با جهان در همین بخش‌هاست. علت، اهداف تعلیم و تربیت است. در سال ۱۳۶۰ و ۱۳۵۸، آقای دکتر حبیبی سه تا متن نوشته است که من دارم. آقای دکتر شکوهی هم نوشته که متن آن را دارم. استادان مختلف آمده‌اند مجموعاً چند استاد در شورای عالی آموزش و پرورش کار کرده‌اند و نشریه داده‌اند. این‌ها حرف آخرشان این است که آموزش و پرورش ایران در حال حاضر باید روی چهار نوع «رابطه» تحقیق کند؛ رابطه انسان با خویش، رابطه انسان با جامعه، رابطه انسان با طبیعت و رابطه انسان با خالق. آمده‌اند مستندات

در برنامه تربیت
معلم سه فرهنگ
را باید منتقل
کنیم. اول فرهنگ
اسلامی، نکات
درسی ما این پیام
را می دهد. دوم،
فرهنگ ایرانی
و سوم فرهنگ
جهانی.

قرآنی و روایات این چهار رابطه را استخراج و بحث کرده اند. حالا شما اگر بخواهید معلم تربیت کنید. باید معلمی تربیت کنید که این چهار رابطه، اساس تربیتش قرار گیرد. وقتی که این ها را کنار هم بگذاریم، ممیزه اش، با نظام تربیت معلم کشورهای مختلف و حتی با نظام های آموزش و پرورش در این بعد چهارم است. یعنی هر چند آن سه بعد قوی است؛ مثلاً ارتباط اجتماعی در کشورهای دیگر قوی است، ارتباط با خویشان هم خوب است ولی ارتباط با خالق هستی در آنجا مطرح نیست؛ نه در متن کتاب ها هست و نه در متن برنامه ها و نه حتی در متن آیین نامه ها، چون نمی بینیم که اسم ببرند. الان در اسناد یونسکو هر چقدر می خواهید مطالعه کنید، ولی هیچ پیامی از خدا در آن نمی بینید. بنابراین، وجه ممیزه تعلیم و تربیت و تربیت معلم ما با تعلیم و تربیت آن ها همین جاست که ما باید این سه تا را در چتر ارتباط با خالق هستی ببینیم. می گوید آقا برو ببین. فسیروا فی الارض. برو ببین، و نتیجه این دیدن، توحید است. این نوع نگاه، نشان می دهد که تربیت معلم ما در ابتدا آن سه تا نگاه را داشته است، ولی هر چه به جلوتر آمده، این چهار تا را در بردارد. الان تربیت معلم جدید ما تقریباً این چهار تا را در خود دارد؛ منتها در عمل باید بیشتر کار کرد. اگر این طور شود یعنی تربیت وجود دارد، تربیتی که در آن هم تعلیم وجود دارد و هم تربیت. اتفاقاً مطالعاتی که این استادان در آن وقت انجام دادند خیلی جالب است. استادانی چون محمدتقی جعفری کارهای جالبی انجام داده اند. از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ این ها منتشر شده است. این ها در دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش وجود دارد. من آن زمان دبیرکل شورای عالی بودم. مسائل و مباحثی بود که مطرح شده است. خیلی کار شد. طرح تربیت معلمی که کار کردند. طرح تربیت معلمی که خود آقای دکتر شکوهی دادند و طرح آقای دکتر سبحانی که دادند، هست. گفته من معتقدم تربیت معلم باید این طور باشد. الان می توان به این منابع دسترسی یافت. از طریق دبیرخانه شورای عالی امکان دستیابی به این مدارک و اسناد هست. شما وقتی بخواهید تحول نظام ما و مطالعات آن را ببینید؛ همه این ها موجود است. مثلاً آقای دکتر رجبعلی مظلومی چند کتاب دارند که اصلاً یعنی تحول؛ و نگاه دیگری دارد و وقتی می خوانیم می بینیم به آن بخش ها جور دیگری نگاه کرده است.

مشکلی که داریم این است که به نوشته ها و تلاش های گذشتگان مان در این دوره ها کمتر عنایت داشته ایم. الان برنامه ریزی را که در دانشگاه فرهنگیان تدریس می شود. ببینید خوب، محتوا از خودمان ریشه می گیرد. و این بحث جالبی است و این تحول قابل توجه است. بعد از انقلاب خیلی کار شد. مردم ایران همه به فکر افتادند که به آموزش و پرورش کمک کنند. در سال اول بعد از انقلاب یک

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت‌وگوی اول

فراخوان آمد که هر کس حرف دارد بزند یا بنویسد. آقای محمدکاظم نائینی این کار را می‌کرد. سال ۱۳۵۸-۱۳۵۹ بود که تاریخ آن نیز ثبت شده است. برخی از پزشکان هستند که نظر دادند. حدود ۲۰۰ طرح در سال‌های اول انقلاب برای آموزش و پرورش پیشنهاد شد.

◀ شفیع‌ی مطهر

استاد! با توجه به تجربه مفید و موفق دانش‌سراهای مقدماتی که صحبت آن شد و دانش‌سراهای تربیت معلم بعد از انقلاب هم که بچه‌ها را از سن ۱۶-۱۵ سالگی برای معلمی می‌گرفتند، آیا هنوز هم ما می‌توانیم از سنین پایین معلم بگیریم یا اینکه باید از دیپلم به بالا و یا حتی از لیسانس را بگیریم و یک دوره تخصصی در تعلیم و تربیت برایشان برگزار کنیم و سپس آن‌ها را به کلاس بفرستیم؟

◀ استاد صافی

باید عرض کنم زمانی که دانش‌سراهای مقدماتی تشکیل شد در ایران و افراد را قبل از دیپلم می‌گرفتند و برایشان دوره می‌گذاشتند و بعد مدتی به استخدام درآمدند این را قانون اجازه می‌داد. الان قانون کشوری بدین صورت است که کسانی که زیر دیپلم هستند، به‌طور کلی استخدام نمی‌شوند پس باید دیپلم به بالا باشند تا بتوانند به استخدام دستگاه دولتی دربیایند. حتی الان برای دانشگاه فرهنگیان هم گفته‌اند که از دیپلم به بالا باید دانشجو بگیرید تا بتوانیم این افراد را به استخدام دریاوریم. یا به حالت فوق‌دیپلم و یا حالت لیسانس. نکته دوم اینکه من خودم فکر می‌کنم، همان‌طور که قبلاً عرض کردم، «معلم یافتنی است و سپس تربیت‌کردنی» بنابراین ما اگر طرحی داشته باشیم به نام «طرح شناسایی دانش‌آموزان مستعد و قابل» که توانایی‌های لازم (مانند استعداد مدیریت کلاس و استعداد سخنوری و...) را برای معلمی در آینده داشته باشند کارساز خواهد بود. به نظر من ما باید بچه‌ها را از ابتدایی، بعد دوره اول متوسطه و بعد دوره دوم مورد مطالعه قرار بدهیم و بعد هدایت‌شان کنیم به سوی دانشگاه فرهنگیان و یا هر سیستمی که می‌توانیم معلم داشته باشیم. این‌طور که بگوییم همه دانش‌آموزان کشور هر کسی بعد از دیپلم بیاید کنکور امتحان بدهد می‌تواند تربیت معلم را هم انتخاب کند. این روش مناسبی برای انتخاب معلمان برجسته نیست. اما اگر آن کار را انجام بدهیم، تقریباً از گذشته الهام می‌گیریم با این قید که بچه‌ها را در طی مراحل مختلف شناسایی کنیم. الان در مورد ورزش هم همین‌طور است. می‌گویند اگر می‌خواهید یک ورزشکار قابل پیدا کنید،

یا یک شخصی که خیلی برجسته باشد، باید او را از کودکی مورد مطالعه قرار دهید و بتوانید توانمندی‌های او را از کودکی هدایت کنید. من این را گفتم که در گذشته وقتی می‌خواستند برای نیروی هوایی، خلبان بگیرند، می‌آمدند افراد مختلف را در مدرسه‌ها مورد مطالعه قرار می‌دادند و آن دانش‌آموزانی را که آماده‌تر بودند و قد بلندتر و مناسب‌تری داشتند، انتخاب می‌کردند و از آن‌ها دعوت می‌کردند بروند در آن رشته تحصیل کنند. فکر می‌کنم اگر ما یک چنین طرحی داشته باشیم و از طریق مشاوران مدرسه‌ها در دوره‌های مختلف شناسایی بچه‌ها را انجام دهیم و مقررات تربیت معلمی، امکانات تربیت معلمی، شرایط و تسهیلات تربیت معلمی را برای بچه‌ها در دوره‌های مختلف به خوبی ارائه بدهیم گرایش به معلمی را در کشور ببریم بالا. مخصوصاً الان که همه دنبال استخدام هستند. یکی از مراکز مهم استخدام در کشور، وزارت آموزش و پرورش است که هر ساله در کنکور حداقل ده هزار نفر را از دیپلم به بالا می‌گیرد، لذا به نظر من این طرح یک طرح مناسبی است.

«معلم یافتنی است و سپس تربیت کردنی»
بنابراین ما اگر طرحی داشته باشیم به نام «طرح شناسایی دانش‌آموزان مستعد و قابل» که توانایی‌های لازم را برای معلمی در آینده داشته باشند کارساز خواهد بود.

◀ سبجانی‌نیا

استاد صافی، شما به کشورهای مختلف زیاد سفر کرده‌اید. از مجموع مشاهدات خودتان در تربیت معلم کشورهای مختلف که آن‌ها را در کتاب تربیت معلم هم نوشته‌اید، چه الگویی را برای تربیت معلم ایران پیشنهاد می‌کنید؟

◀ استاد صافی

هر یک از کشورهایی که من رفته‌ام، نسبت به دیگری، در تأمین معلم و تربیت معلم متفاوت عمل کرده‌اند. مثلاً در ژاپن تحقیق کردم دیدم که یک وزارتخانه دارد به نام آموزش و پرورش - آموزش عالی - فرهنگ - ورزش و تکنولوژی. پس چون یک وزارتخانه دارد نظام تربیت معلم و تأمین معلم آن، یکپارچه است. ما مشکلمان این است که از ۱۳۴۶ به این طرف، با تشکیل وزارت علوم و آموزش عالی، مأموریت تربیت نیرو از دیپلم به بالا بیشتر داده شد به وزارت علوم و هنوز هم این مشکل را داریم. در ژاپن، چون یکپارچه هستند، بنابراین دانشگاه و مدرسه هر دو زیر نظر یک وزارتخانه‌اند. پس مراکز تربیت معلمش هم می‌تواند کنار دانشگاه تأسیس بشود و می‌تواند به صورت یکپارچه زیر نظر یک وزارتخانه باشد. اما بعضی کشورها نه! اینها بر این باورند که دانشگاه باید بخش‌هایی بنام دانشکده علوم تربیتی یا دانشگاه تربیت معلم داشته باشد و افرادی بروند در دانشگاه و در ضمن حوزه تربیت معلم هم فارغ‌التحصیل بشوند. یعنی درس‌های مختلف مربوط به تربیت معلم را بخوانند

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت‌وگوی اول

و دو مدرک بگیرند. یک مدرک مثلاً مدرک لیسانس ریاضی و یک مدرک گواهی آموزش ریاضی در مدرسه و دانشنامه. این راه دوم. در ایران هم، در سال‌های قبل از انقلاب، این برنامه وجود داشت.

الان به نظر می‌رسد چون وزارتخانه‌های ما (آموزش و پرورش و آموزش عالی) از هم جدا هستند، تربیت معلم که در دانشگاه فرهنگیان و دانشگاه شهید بهشتی در حال انجام است، هر دو هم، تابع وزارت آموزش عالی هستند و هم تابع وزارت آموزش و پرورش. یعنی دو وزارتخانه در اینجا تأثیر می‌گذارند. (و تأثیر متناقض هم می‌گذارند) همه اینها مشکلاتی را به وجود می‌آورد. برای اینکه هماهنگی آن خیلی مهم است. گرچه شورای هماهنگی تربیت معلم وجود دارد ولی آن‌طور که باید هماهنگی صورت بگیرد، انجام نمی‌گیرد. یکی از مشکلات ما ناشی از وجود همین مراکز متعدد برای هماهنگی است. مصلحت این است که تفکر ادغام دو وزارتخانه آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ و آموزش عالی مورد مطالعه جدی قرار گیرد. شاید مشکلات ما که امروز داریم در این زمینه به حداقل برسد.

◀ سبحانی‌نیا

شما ساختار تربیت معلم در ایران امروز را با ساختار تربیت معلم در کدام کشور نزدیک‌تر می‌بینید؟ آیا تربیت معلم ما نسبت به قبل انقلاب متحول شده است یا خیر؟

◀ استاد صافی

در تربیت معلم جدید، نسبت به قبل از انقلاب، درس‌های جدیدی آمده است که تازگی دارد ولی از نظر ساختار تنوع تربیت معلم را ندارد. این را اشاره کردم که ما قبل از انقلاب، طبق تحقیقی که من دارم بنام «۱۰۰ سال تربیت معلم در ایران» نزدیک به ۱۶ تا ۲۰ نوع ساختار برای تربیت معلم داشتیم. مثل تربیت معلم مقدماتی، عالی، عشایری، روستایی، فنی و حرفه‌ای و... ولی ما آمدیم همه این تربیت معلم‌ها را حذف کردیم و فقط یک ساختار به وجود آوردیم و آن دانشگاه است که دیپلم می‌گیرد و برای لیسانس تربیت می‌کند. در صورتی که این ساختار باید متنوع و منعطف می‌شد. مثلاً ما اکنون برای نقاط دوردست و محروم ایران به فوق دیپلم نیاز داریم ولی تربیت نمی‌کنیم. در گذشته دانش‌سرای راهنمایی چون فوق دیپلم می‌داد. دانش‌سرای موفقی بود. ما الان همه این‌ها را کرده‌ایم لیسانس به بالا و در نتیجه خیلی جاها با کمبود معلم و نیروی تربیت شده مواجه هستیم. من فکر می‌کنم ساختار تربیت معلم را باز باید متنوع کنیم تا بتوانیم تأمین نیرو کنیم. ضمناً گاهی

اوقات لازم نیست که حتماً برای خیلی جاها لیسانس بفرستیم. هنوز می‌توانیم مثل گذشته از فوق دیپلم هم با قید استفاده از درس‌های علوم تربیتی و کارورزی استفاده کنیم. نکته دیگری که در کشورهای دیگر خیلی روی آن تکیه شده است، این است که ما مدارس ضمیمه تربیت معلم و فرهنگیان نداریم. (که قبلاً داشتیم). من وقتی در دانش‌سرای عالی درس می‌خواندم، کنار دانش‌سرا یک دبستان بود که ما کارورزی‌مان را در آن دبستان زیر نظر دانشگاه می‌گذرانیدیم. استادهای ما می‌آمدند سر کلاس و ما را راهنمایی می‌کردند. پس ما هم باید این مدارس وابسته به تربیت معلم را داشته باشیم تا دانشجویان بتوانند در این مدرسه‌ها زیر نظر استادها کارورزی کنند. یک تجربه دیگری که در ژاپن دیدم و بسیار عالی است این بود که در سال آخر دانشجوی تربیت معلم در دانشگاه نیست، بلکه کل برنامه‌اش در دبستان یا دبیرستان است و او باید سال آخر را در مدرسه به‌عنوان دستیار معلم کلاس کار کند. درست مانند پزشکی. پزشکان پس از آن که دو یا سه سال علوم نظری را خواندند اترن می‌شوند، یعنی می‌روند در بیمارستان زیر نظر استادان کار می‌کنند، در نتیجه مسلط می‌شوند. چنین طریقی باید قاعدتاً در دانشگاه‌هایی که تحت عنوان تربیت معلم کار می‌کنند اجرا بشود. پس بعضی کشورها این تفاوت را با ما دارند که اولاً مدرسه ضمیمه دارند، دیگر اینکه دانشجویانشان در سال آخر، دیگر در دانشگاه نمی‌مانند بلکه می‌روند در متن مدرسه‌ها، و این مدرسه است که صلاحیت این دانشجویان را برای معلمی تأیید می‌کند. در حال حاضر این کارورزی‌های فعلی ظاهرش خوب نیست چون امکانات عملی‌شان کمتر است. مدرسه‌ها پراکنده و متعددند و آموزش و پرورش هم آمادگی لازم را برای کمک به کارورزان ندارد. مثلاً برنامه‌های کارورزی با ساعت مدارس گاهی هماهنگ نیست. من کتابی تحت عنوان «کارورزی در مدارس» نوشته‌ام و درباره معلمی، در مدیریت و در مشاوره و در این کارورزی برنامه‌هایی را پیشنهاد داده‌ام که چطور می‌شود به یک نفر در دانشگاه به کارورزی کمک کرد و چه سازمان‌هایی می‌توانند به این دانشجویان در کارورزی کمک کنند.

◀ ربانی

مشکلات عمده فعلی تربیت دانشجو برای معلمی چیست؟

◀ استاد صافی

در حال حاضر که سال ۱۳۹۶ (یا بین ۹۰ تا ۹۶) هستیم، این نوع مشکلات بیشتر به چشم می‌خورد: ۱. کمبود ردیف استخدامی به تناسب نیاز در آموزش و پرورش. وزارت

از تربیت معلم تا دانشگاه فرهنگیان / گفت‌وگوی اول

آموزش و پرورش سالانه به‌طور متوسط ۵۰ هزار نفر خروجی به‌عنوان بازنشته دارد. ولی ورودی آن نسبت به خروجی‌اش بسیار کمتر است. ۲. دومین مشکل تخصیص دادن ردیف استخدامی است، یعنی خیلی وقت‌ها افرادی را می‌خواهند به موقع بگیرند و به سر کلاس‌ها ببرند اما سازمانی که مأموریت تخصیص ردیف‌ها را دارد، به سرعت این کار را انجام نمی‌دهد و به همین دلیل ما خیلی وقت‌ها مشکل داریم. ۳. انتخاب دانشجویان از طریق کنکور سراسری انجام می‌شود و چون نتیجه کنکور سراسری نزدیک مهر اعلام می‌شود، بچه‌هایی که می‌خواهند معلم بشوند. هنوز گزینش و مصاحبه نشده‌اند. در نتیجه سال تحصیلی برای آن‌ها دیر شروع می‌شود و دانشجویان واحدهای لازم را در آغاز سال تحصیلی نمی‌گیرند و دوره تحصیلی‌شان طولانی می‌شود و یا فشرده می‌شود. ۴. اشکال دیگر این است که دانشگاه، به مدارس وابسته به کارورزی هم آن اعتبار و امکانات لازم را نمی‌دهد تا مدرسه‌ها تا بتوانند به خوبی دانشجویان را برای کارورزی آماده کنند. ۵. تفاوت دیدگاه است. الان در کشور دو دیدگاه وجود دارد. یک دیدگاه این است که شما اصلاً دانشگاه تربیت معلم نمی‌خواهید، شما باید از فارغ‌التحصیل دانشگاه بگیرید. و دیدگاه دیگر این است که باید تربیت معلم داشته باشیم. من خودم به دومی اعتقاد دارم. ما احتیاج به دانشگاه تربیت معلم داریم، اما به شرط اینکه واقعاً بتواند از تجارب گذشته به خوبی استفاده کند. مشروط به اینکه امکانات خوبی وجود داشته باشد. اگر شبانه‌روزی کار می‌کند، باید امکانات شبانه‌روزی داشته باشد. و یا برنامه‌های متنوع و متعدد داشته باشد که در این صورت فارغ‌التحصیل این تربیت معلم بهتر خواهد بود. ۶. مسئله دیگر واحدهای درسی زیاد و تکراری است. شخصی که الان لیسانس می‌گیرد در بعضی مواقع ۳۰ تا ۴۰ واحد بیشتر از دانشجویان معمولی واحد می‌گذراند. شاید آن‌قدر ضرورت نداشته باشد. بلکه باید بیشتر درس‌های علوم تربیتی و روش‌های تدریس را آموزش ببینند. ۷. مسئله دیگر استادان متفاوت است. در گذشته تربیت معلم استادان یکدست بیشتری داشت که کار می‌کردند. اما الان هم از دانشگاه می‌آیند، هم در جاهای متفاوت استخدام هستند، هم از آموزش و پرورش می‌آیند. که به نظر من تفاوت دیدگاه در تجربه دارند. ۸. یکی دیگر اینکه خوابگاه‌های دانشجویان زیاد مناسب نیست. یعنی واقعاً دیگر نمی‌توان استفاده بهینه از برنامه‌های شبانه‌روزی در این مراکز داشت. ۹. یک مطلب دیگر نبودن برنامه گردش علمی است که در گذشته یکی از نقطه قوت‌های دانش‌سراهای مقدماتی بود. اکنون این کمتر است در نتیجه دانشجویان زیاد ایران‌شناسی نمی‌کنند. ۱۰. مطلب دیگر به نظر من این است که باید برنامه‌های درسی به موقع، به جا و به اندازه متناسب با نیاز دوره‌های تحصیلی تدارک دیده شود. درحالی‌که در برنامه‌هایی

که امروز در تربیت معلم ارائه می‌شود با برنامه‌های مدرسه‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد. یعنی عدم تناسب رشته‌های تحصیلی با نیازهای دانش‌آموزان مدارس. و بالاخره نکته آخر این است که تربیت معلم‌ها را فقط در استان‌ها متمرکز کرده‌اند. یک وقتی بود که در شهرهای کوچک هم دانش‌سرا وجود داشت. الان دانشگاه‌های ما در همه جا وجود دارند ولی تربیت معلم ما فقط در مرکز استان است. ما شهرهایی داریم که مدرسان خوبی دارند و می‌توانند این مراکز را اداره کنند. نتیجه اینکه یک مقداری از تجربه گذشته باید استفاده کرد. قبلاً در همه شهرهای ایران به گونه‌ای تربیت معلم داشتیم منتهی به‌صورت دانش‌سرای مقدماتی. این را هم اضافه کنم که مسئله اساسی ما این است که بودجه لازم به تربیت معلم داده شود و تربیت معلم در اولویت برنامه‌های کشور قرار بگیرد تا ما مجبور نشویم از هر راهی معلم استخدام کنیم و همه را از طریق تربیت معلم بگیریم. این می‌تواند کمک‌کننده باشد. ما باید معلمان را محقق هم بار بیاوریم. ضمناً ما داریم فقط معلم شهر تربیت می‌کنیم. درحالی‌که باید معلمان را متناسب با دانش‌آموزان دختر، دانش‌آموزان پسر در دوره‌ها و متناسب با نیاز روستا و شهر تربیت کنیم. از این نظر ما مشکل معلمان چندپایه و تأمین آن در مدارس روستایی را داریم.

◀ و سخن آخر!

◀ استاد صافی

مهمترین مشکلی که اخیراً داشتیم این که در دوره اخیر سرمایه‌های کلانی را که سال‌ها صرف تربیت معلم شده از دست داده‌ایم. مانند آموزشگاه‌های فنی و حرفه‌ای کشور که تربیت معلم فنی و حرفه‌ای ما را تأمین می‌کردند. و دیگری مانند دانشگاه خوارزمی و دانش‌سرای عالی که سال‌ها با پول آموزش و پرورش تأسیس و گسترده شده بود، بنام دانشگاه خوارزمی شده‌اند. این به‌نظر من یکی از مهم‌ترین آسیب‌های سال‌های اخیر است که به مراکز تربیت نیروی انسانی آموزش و پرورش زده شده است.

ما داریم فقط معلم شهر تربیت می‌کنیم. درحالی‌که باید معلمان را متناسب با دانش‌آموزان دختر، دانش‌آموزان پسر در دوره‌ها و متناسب با نیاز روستا و شهر تربیت کنیم.

مشاوره و مشاوران

گفت‌وگوی دوم

اشاره

استاد احمد صافی یکی از نخستین چهره‌های مشاوره و در واقع از بنیان‌گذاران مشاوره راهنمایی تحصیلی در وزارت آموزش و پرورش است. هنگامی که از دانش‌سرای عالی رشته فوق‌لیسانس این رشته با رتبه عالی فارغ‌التحصیل شد از سوی استاد خود به وزیر وقت آموزش و پرورش معرفی گردید تا به‌عنوان کارشناس ارشد پروژه مشاوره را که به تازگی داشت در این وزارتخانه آغاز می‌شد سامان دهد. چنین شد که استاد صافی دیگر به بروجرد بازنگشت و در تهران ماندگار شد. بدین ترتیب آغاز مشاوره تحصیلی در ایران چنان با استاد صافی، پیوند خورد که ایشان را می‌توان راوی صادق فرایند مشاوره در نظام تعلیم و تربیت ایران طی شش دهه اخیر دانست. با عنایت به این سابقه، ما یکی از محورهای گفت‌وگوی خود با استاد را «مشاوره تحصیلی» انتخاب کردیم. افراد حاضر در گفت‌وگو عبارت‌اند از آقایان:

– دکتر علی اصغر احمدی، استاد دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران
– محمود اوحدی، دانش‌آموخته رشته روان‌شناسی و کارشناسی ارشد مشاوره
– محمدرضا حشمتی، سردبیر مجله رشد معلم
با تشکر از استاد صافی و دیگر همکاران توجه شما را به متن گفت‌وگو جلب می‌کنیم.

اندیشه‌ورزان

استاد صافی، شما از اولین مشاوران ایران در نظام آموزش و پرورش هستید که از دهه ۴۰ این برنامه را آغاز کردید. لطفاً اشاره‌ای کنید به اینکه برنامه مشاوره در نظام جدید آن دوره براساس چه انگیزه و اصولی به‌وجود آمد؟

استاد صافی

ما اگر به سابقه آموزش و پرورش ایران نگاه کنیم می‌بینیم که این آموزش و پرورش، به سبک جدید، حدود ۱۷۰ سال سابقه دارد. و منظورم تأسیس اولین مدرسه‌ای است که با بودجه دولتی، خصوصاً با مالیاتی که از ملایر و تویسرکان می‌گرفتند تأسیس شد، یعنی دارالفنون.

از اسم دارالفنون هم پیداست که به معنی مرکزی است که رشته‌های متعدد در

آن مطرح است یا تنوع رشته دارد. چنین مدرسه‌ای طبیعتاً تنوع درس و استاد هم داشته، و رشته‌هایش هم به‌روز بوده است؛ هم به لحاظ جهانی و هم به لحاظ نیاز ایران، اعم از نیاز لشکری و نیاز کشوری. لذا ماهیت این مدرسه اساساً قابل مطالعه است. مخصوصاً که چند سال است تبدیل به موزه آموزش و پرورش شده و به محلی برای آمد و شد بسیاری از فرهنگیان تبدیل شده است. اخیراً هم دوره‌هایی را در این مرکز برگزار می‌کنند و از این مرکز علمی - تاریخی که مرکز تربیت معلم هم بوده استفاده می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم بگوییم تنوع رشته باید متناسب با تنوع استعداد و ضرورت زمان و مکان باشد. یکی از مصادیقش را می‌توانیم دارالفنون بدانیم که امیرکبیر پایه‌گذاری کرد.

◀ احمدی

بله، در واقع، دارالفنون آموزش به سبک جدید آن زمان بود. زمانی که ما هنوز دانشگاه نداشتیم و دارالفنون آموزش‌های عالی آن زمان را ارائه می‌داد.

◀ استاد صافی

بله. ویژگی دارالفنون یکی این بود که مانند مدارس جامع بود، یعنی آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و آموزش‌های نظری را توأم داشت. نکته دیگر اینکه رئیس دارالفنون همان کسی بود که بعداً وزیر علوم ناصرالدین شاه شد. می‌دانید که ۴ سال بعد از تأسیس دارالفنون وزارت علوم تأسیس شد و رئیس دارالفنون، یعنی علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه، وزیر علوم شده و ۲۲ سال هم وزیر بود که به لحاظ ثبات مدیریت در تاریخ وزرای ایران بی‌نظیر است اعتضادالسلطنه از مردان دانشمند دوره قاجار است. پس از دارالفنون،

در مدارس که در دوره مشروطه و بعد از آن، تأسیس شد درس‌هایی مثل «علم النفس یا روان‌شناسی تدریس می‌شد که می‌توان آن‌ها را مقدمه‌ای بر بحث‌های هدایت تحصیلی دانست. تدریس این درس‌ها - یعنی روان‌شناسی - بعداً به دانشگاه وارد شد و خیلی کمک کرد به شناخت کودک و نوجوان؛ و معلمان قبلاً این درس‌ها را در دارالمعلمین می‌خواندند.

به هر حال، در آموزش و پرورش ما، مسئله شناخت کودک و نوجوان و جوان که یکی از پایه‌های اصلی در هدایت تحصیلی است، به‌طور غیررسمی سابقه زیادی دارد اما ورود رسمی مباحث مشاوره و راهنمایی و هدایت تحصیلی به آموزش و پرورش مربوط به سال ۱۳۳۷ است. دلیلش هم این است که بعد از سال

مشاوره و مشاوران / گفت‌وگوی دوم

در آموزش و پرورش
ما، مسئله شناخت
کودک و نوجوان و
جوان که یکی از
پایه‌های اصلی در
هدایت تحصیلی
است، به‌طور
غیررسمی سابقه
زیادی دارد.

۱۳۳۲ که تحولاتی در آموزش و پرورش پدید می‌آید افراد تازه‌ای که از خارج آمده‌اند وارد آموزش و پرورش می‌شوند و مسئولیت‌هایی پیدا می‌کنند؛ مانند دکتر شکوهی که مسئول ارزشیابی دوره ابتدایی در وزارت آموزش و پرورش می‌شود و یا آقای دکتر کاردان که وقتی به ایران برمی‌گردد دعوتش می‌کنند به وزارت فرهنگ و او اولین کتاب خود در این حوزه را به رشته تحریر درمی‌آورد.

◀ هشتمی

آیا در آن زمانی که شما از آن صحبت می‌کنید، یعنی دهه ۳۰، آموزش و پرورش و آموزش عالی از هم جدا شده بودند؟

◀ استاد صافی

خیر. جدا نشده بودند. وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه بعداً در سال ۱۳۱۷، تبدیل به وزارت فرهنگ شد. وزارت فرهنگ شامل آموزش عالی، آموزش و پرورش و فرهنگ و مسائل فرهنگی بوده. حتی اوقاف هم جزئی بود تا سال ۱۳۴۲ و از این سال به بعد، از سال ۱۳۴۳، تبدیل می‌شود به دو وزارت آموزش و پرورش؛ وزارت فرهنگ و هنر. آموزش عالی هم جزء آموزش و پرورش بود تا بالاخره در سال ۱۳۴۶ وزارت علوم و آموزش عالی مستقل می‌شود با اختیارات زیاد.

آن زمان که وزارت فرهنگ بود هر کس درس می‌خواند و می‌خواست در دانشگاه درس دهد، باید وزیر فرهنگ به او ابلاغ می‌داد. یکی از این وزرا دکتر سیاسی بود. که قانون تعلیمات اجباری را وضع کرد، در سال ۱۳۲۲. در آن زمان وزیر هم برای دانشگاه و هم برای مدرسه. ابلاغ می‌داد. نتیجه این‌که، این بحث مطرح شد که ما چگونه دانشجو بپذیریم؟ چگونه به دانشگاه بفرستیم؟ چگونه دانش‌آموزان را بشناسیم؟ و چه دوره‌ای را باید تحوّل دهیم؟ این‌ها همه مباحث و مسائلی است که در مشاوره و هدایت تحصیلی قابل طرح و بررسی و تصمیم‌گیری است. به هر حال در ۱۳۳۷ به این نتیجه می‌رسند که این طرح را در دبیرستان اجرا کنند. بنابراین اولین طرح آزمایشی مشاوره و هدایت تحصیلی اجرا می‌شود؛ در آبادان، در مشهد و بعد در تهران. جلسات متعددی برگزار می‌شود و برای اولین بار «پرونده تحصیلی» تهیه می‌شود؛ بعد هم به دنبال آن آیین‌نامه متوسطه چند بند جدید در موضوع «هدایت تحصیلی» پیدا می‌کند و این برای اولین بار است که در آیین‌نامه متوسطه اینکه دانش‌آموز باید به رشته‌ها و شاخه‌های مناسب استعدادش هدایت شود، آن هم به‌وسیله کسی که دبیر راهنماست، مطرح می‌شود.

اولین کاری که در این زمینه صورت می‌گیرد این است که سفارش تألیف کتاب می‌دهند و تألیف را هم به آقای دکتر کاردان سفارش می‌دهند و ایشان «اصول راهنمایی در آموزش و پرورش» را می‌نویسد که در انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است.

من فهرست کتاب‌هایی را که در زمینه راهنمایی و مشاوره هست، به نام «سند کاوی کتاب‌ها و اسناد راهنمایی و مشاوره» بررسی کرده‌ام و تا کنون ۲۰۰ کتاب از آن سال‌ها تا سال ۵۷ را فهرست کرده‌ام.

مباحثی در آن کتاب آمده از جمله اینکه برنامه‌های درسی چگونه باید تدوین شوند؟ و چگونه می‌توانیم استعدادها را بشناسیم؟ چگونه می‌توانیم به رغبت بچه‌ها توجه کنیم؟ بعد تجربه آموزشی مدارس فرانسه را عنوان می‌کند. لابد می‌دانید که ما هم کلاس‌بندی خودمان را از فرانسوی‌ها گرفتیم. هم دوره شش‌ساله قدیم را و هم دوره پنج‌ساله و سه‌ساله راهنمایی را. حالا که البته دوباره بازگشته‌ایم به دوره ابتدایی شش‌ساله قدیم.

◀ هشتمی

نظام آموزشی ما در آن دوره هنوز فرانسوی است یا امریکایی؟

◀ استاد صافی

هنوز فرانسوی است. اصلاً به‌طور کلی نظام ما به لحاظ ساختار فرانسوی است. الان هم همین‌طور است

◀ هشتمی

پس چطور موضوع مشاوره از همان ابتدا وارد آموزش و پرورش ما نشد؟

◀ استاد صافی

قسمتی [از آن نظام] را گرفتند. فرانسوی‌ها در دوره ابتدایی یک پست سازمانی دارند مربوط به دریافت، تحلیل و ارائه اطلاعات تحصیلی - شغلی به دانش‌آموز. یعنی در دوره ابتدایی هم هست. اما ما بخشی از آن را گرفتیم.

آقای دکتر کاردان در مصاحبه‌ای گفته است که من اولین کسی هستم که با تألیف این کتاب تفکر استفاده از راهنمایی و مشاوره را در دوره‌های تحصیلی مطرح و بر آن تأکید کردم.

مشاوره و مشاوران / گفت و گوی دوم

کتاب دوم در این زمینه را خانمی در آن زمان به سفارش آموزش و پرورش می‌نویسد به نام «کاربرد روان‌شناسی در آموزشگاه» نام نویسنده‌اش خانم بیدل است. به‌طور کلی، در آن زمان آموزش و پرورش کتاب‌های متعددی در زمینه رشد و اصول راهنمایی در آموزش و پرورش سفارش داده است. کتاب خانم بیدل کتاب شماره ۳۰ اداره کل مطالعات برنامه‌هاست و در سال ۱۳۴۵ تألیف شده. در آن تاریخ، اداره کل مطالعات و برنامه‌ها، اداره‌ای به نام «اداره راهنمایی تحصیلی داشت؛ یعنی در تشکیلات خود اداره راهنمایی تحصیلی درست کرده بود و سفارش کتاب می‌داد.

◀ حشمتی

پس باید بگویم دکتر کاردان در حقیقت «ضرورت وجود راهنمایی تحصیلی در آموزش و پرورش را تبیین کرده است.

◀ استاد صافی

بله؛ و این کتاب را هم برای همه کارکنانی که در مدرسه بودند نوشته بود، چون هنوز دوره راهنمایی به وجود نیامده بود. در حقیقت ولی قبل از اینکه دوره به وجود آید سفارش کتاب دادند.

به دکتر روحانی هم که استاد مشاوره ما در دانشگاه بود سفارش تألیف کتاب در زمینه «رشد» دادند و ایشان سه جلد کتاب در این باره نوشت که چاپ شده است. منظور از رشد هم همان روان‌شناسی رشد است،

خصوصیات کتاب‌ها را من نقل کرده‌ام: معلم و مدیر و خانواده طی این کتاب‌ها با مفاهیمی آشنا می‌شوند. حتی یکی از کتاب‌ها خاص «مصاحبه‌ها» است، با موضوع مصاحبه چیست و چگونه در مدارس باید انجام شود! بنابراین نخستین کار وزارت فرهنگ سفارش تألیف کتاب به متخصصان بود.

دومین کار این بود که بندهایی به آیین‌نامه اضافه کرده و صراحت دارد بر اینکه دانش‌آموز باید هدایت شود.

سومین کار این بود که به آقای یوسف اردبیلی سفارش دادند که پرونده تحصیلی برای بچه‌های دبیرستان تهیه کند.

چهارمین کار اجرای آزمایشی این طرح بود.

پنجم: ساختار آموزش متوسطه را مقداری تغییر داد. رشته‌ها را به لحاظ ساختار عمودی و افقی تنوع داد. این کارها تا سال ۱۳۴۵ انجام شد. یک سال قبل از آن هم، در سال ۱۳۴۴ طرح اصلاح آموزش و پرورش مطرح شد. طرح شامل چند جلد کتاب

بود. اولین آن‌ها شامل کلیات بود به نام طرح اصلاح آموزش و پرورش: ساختار اول پیش‌دبستانی و... آدم‌هایی که در کمیسیون‌های این طرح شرکت کردند دکتر کاردان، دکتر شکوهی و مانند این‌ها بودند. مخصوصاً استادان روان‌شناسی در آن نقش داشتند. آنها دوره اول را پیش‌دبستانی دانسته‌اند و صراحتاً گودکستان تصویب شد. دوره دوم، دبستان بود که ۵ سال بود و برای اولین بار دوره ۶ ساله ابتدایی به ۵ سال تبدیل شد. هم‌چنین برای اولین بار بعد از دوره ابتدایی، دوره راهنمایی تحصیلی پیش‌بینی شده بود. پس از آن هم دوره متوسطه در چهار سال پیش‌بینی شده بود. حالا براساس آن طرح ساختار تحصیلی ۱۲ سال می‌شد. ۲ سال پیش‌دبستان، ۵ سال ابتدایی، ۳ سال راهنمایی تحصیلی و ۴ سال متوسطه. این ساختار بزرگ‌ترین حسنی که داشت این بود که سال به سال باید اجرا می‌شد. قبلش هم تمهید مقدمات کردند.

برای اجرای طرح کتاب زیاد نوشتند. مثلاً وقتی دوره راهنمایی شروع شد، نزدیک به ۴۰-۳۰ کتاب نوشته شده فقط برای دانشجویها، معلمان، مدیران و...

هم‌چنین برای دوره ابتدایی، مراکز تربیت معلم یک‌ساله و دانش‌سرای مقدماتی ایجاد کردند. برای دوره راهنمایی هم دانش‌سرای راهنمایی را پیش‌بینی کردند. قبل از اینکه دوره راهنمایی در سال ۵۱-۵۰ شروع شود. دانش‌سراهای راهنمایی در سال ۴۸ تأسیس شد که طرح جامعی هم داشت. مثلاً درسی بود با عنوان «راهنمایی و مشاوره» هر معلمی که به دانش‌سرا می‌آمد باید این درس را بگذراند. در سطح وزارت «دفتر آموزش راهنمایی تحصیلی» را ایجاد کردند. پس هم «دفتر آموزش راهنمایی تحصیلی» به‌وجود آمد و هم دوره راهنمایی تحصیلی در مدرسه. هم‌چنین کتاب‌های زیادی برای این دوره تألیف شد. دانش‌سرای راهنمای تحصیلی هم برای تربیت معلم این دوره تأسیس شد. در کنار اینها، کار دیگری کردند و سفارش مشاوره دادند. وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد هر کس در ایران ۵ سال معلمی کرده، در رشته روان‌شناسی، علوم تربیتی، آموزش ابتدایی می‌تواند در امتحان شرکت کند. من هم یکی از آن‌ها بودم. آقای دکتر اکرمی و آقای پاشا شریفی هم بودند. ما شرکت کردیم. من از بروجرد شرکت کردم. امتحان ما هم مصاحبه بود، اما مصاحبه‌ای پربار. دوساعت در دانش‌سرای عالی. دکتر مشایخی رئیس این کار بود. همانجا هم اعلام می‌کردند که قبول شدیم یا نه. به این ترتیب ما در سال ۶۶ دانشجوی مشاوره شدیم و در سال ۴۸ هم فارغ‌التحصیل شدیم؛ فوق‌لیسانس راهنمایی و مشاوره برای دوره راهنمایی. هر سال هم ۵۰ دانشجو می‌گرفتند و بورس تحصیلی هم دادند. یعنی ما حقوقمان را می‌گرفتیم و درس هم می‌خواندیم.

مشاوره و مشاوران / گفت و گوی دوم

برنامه خوبی بود. ما هم استاد خارجی داشتیم و هم استاد داخلی. بعضی از استاد‌های داخلی از سازمان برنامه می‌آمدند، علتش هم این بود که به ما می‌گفتند مشاور کسی است که هم بازار کار را می‌شناسد، هم تحولات برنامه‌ریزی توسعه جامعه را می‌شناسد و هم روان‌شناسی می‌داند تا فرد را به خوبی بشناسد. هم اینکه با اصول و فنون راهنمایی و مشاوره و نظریه‌ها آشناست و هم اینکه جامعه‌شناسی می‌داند. به همین دلایل اسم ما «مشاور راهنمایی» بود. یعنی هم راهنمایی حرفه‌ای، هم راهنمایی سازشی و هم راهنمایی تحصیلی، این‌ها همه نقش ما بود.

◀ احمدی

یعنی مشاوره که برای دوره راهنمایی است یا مشاوره که راهنمایی‌کننده است؟

◀ استاد صافی

هر دو. یعنی ما مشاوره هستیم، یا بودیم، که راهنمایی‌کننده‌ایم ولی دیگری را هم بودیم. یعنی هر دو را می‌توان اطلاق کرد. زیرا ما برای دوره راهنمایی تربیت شدیم اما احتمالاً بیشتر اولی مدنظر بود. چون برای اولین بار به ما گفتند که برای دوره راهنمایی کار مشاوره انجام دهید: یعنی مشاور دوره راهنمایی. می‌گفتند چون نوجوانان درس می‌خوانند و به سن بلوغ رسیده‌اند و... این دوره باید عنوان «راهنمایی تحصیلی» داشته باشد، با دو هدف: هدف اول کمک به دانش‌آموزان که دوره بلوغ را خوب بگذرانند و هدف دوم کمک به انتخاب رشته تحصیلی برای دبیرستان، کمک به شناخت استعدادها و رغبت‌های نوجوانان و کاهش مشکلات بلوغ نوجوانی، این‌ها دو هدف عمده دوره راهنمایی تحصیلی بود.

ما در سال ۴۸ فارغ‌التحصیل شدیم. ما استادی فرانسوی داشتیم به اسم پروفیسور دوپورگ که در یونسکو کار می‌کرد و رشته‌اش راهنمایی تحصیلی بود. او به ما درس می‌داد و حتی با ما به مدرسه‌ها می‌آمد. ما پرونده تحصیلی درست کردیم در آن سال. ما به کمک همان استاد در دانش‌سرای عالی چند پرونده درست کردیم و نهایتاً ۱۰ نوع پرسش‌نامه نوشتیم. بعد از فارغ‌التحصیلی استاد ما را به دو گروه تقسیم کرد. مرا مسئول یک گروه و آقای حسن پاشا شریفی را مسئول گروه دیگر کرد. بعد از اینکه فارغ‌التحصیل شدیم. این استاد دو نامه نوشت. نامه اول را به وزیر آموزش و پرورش نوشت که از این دانشجویان دو نفر را نگه‌دارید به عنوان کارشناس راهنمایی تحصیلی: یکی حسن پاشا شریفی و یکی هم احمد صافی. وزیر هم موافقت کرد و ما دو نفر شدیم کارشناس‌های دفتر راهنمایی تحصیلی. من کارشناس مسئول

کمک به شناخت

استعدادها و

رغبت‌های

نوجوانان و کاهش

مشکلات بلوغ

نوجوانی، این‌ها دو

هدف عمده دوره

راهنمایی تحصیلی

بود.

راهنمایی تحصیلی بودم و آقای پاشا شریفی مسئول آزمون‌ها و تست‌ها. این را هم بگویم که در آن دوره من با اختلاف معدل سه صدم نسبت به آقای دکتر خانزاده، نفر دوم شدم و ایشان اول شد. و اما استاد نامه دوم را به دانش‌سرای عالی نوشت که ما می‌توانیم در آن‌جا درس بدهیم. بنابراین ما از مهر سال ۴۸ مسئول کارورزی شدیم به اضافه درسی به نام سازمان و تشکیلات آموزش‌پرورش. کار ما بعد از فارغ‌التحصیلی این شد که طی دو سال مقدمات اجرای دوره راهنمایی تحصیلی را در ایران فراهم کردیم. در سال ۵۱-۵۰ بچه‌ها از دوره دبستان به دوره راهنمایی آمدند و بعد از سه سال به دوره دبیرستان رفتند. یعنی سال به سال این تغییرات ایجاد می‌شد. سال به سال کتاب‌ها عوض می‌شد. آیین‌نامه‌ها هم تغییر پیدا می‌کرد. و تست‌های مختلفی تهیه می‌شد.

در آن سال چند هزار بروشور شغلی و اطلاعات شغلی تهیه شد. به هر حال دوره راهنمایی تحصیلی آغاز شد و ادامه پیدا کرد تا دو سال پیش، یعنی سال ۱۳۹۴.

◀ هشتمی

استاد بفرمایید نگاه مسئولان، بعد از انقلاب، به دوره راهنمایی چگونه بود که امروز منجر به حذف آن شده است؟

◀ استاد صافی

بعد از انقلاب بحثی پیش آمد و این بود که دوره راهنمایی حسن‌ها و عیب‌هایی دارد. سرانجام آقای دکتر شکوهی و مرحوم شهید رجایی باهم نشستند و جمع‌بندی کردند و پیشنهادی دادند. گفتند ما می‌خواهیم برای بهسازی سیستم مشاوره در ایران و تربیت بهتر مشاوران و برنامه‌ریزی جامع‌تر فکر تازه داشته باشیم؛ بنابراین قرار شد موقتاً مشاوران کارهای دیگر انجام دهند و دوره راهنمایی هم به قوت خود باقی باشد این‌طور بود که از نقش‌های مشاوران کم شد. این موضوع ابلاغ شد ولی طول کشید و این طول کشیدن موجب شد دیگر مشاور تربیت نشود. بعد از چند سال بالاخره به این نتیجه رسیدند که دانشگاه‌ها رشته مشاوره را تقویت کنند؛ در مقاطع لیسانس و فوق‌لیسانس و بعد در دوره راهنمایی این کار را ادامه دادند تا ۱۳۶۹. وقتی در سال ۶۹ طرح تغییر نظام را تهیه کردند. در آن دوره اساس، دوره ارشاد و دوره ارکان پیش‌بینی شده بود. مثلاً دوره راهنمایی تبدیل شد به دوره ارشاد. فقط اسم‌ها عوض شد و همان دوره سه‌ساله بود. گویا در شورای عالی انقلاب فرهنگی اسم‌ها را عربی کرده بودند تا اسلامی شود! اما این اسم‌ها قبول نشد و کماکان

مشاوره و مشاوران / گفت و گوی دوم

دوره‌های ابتدایی و راهنمایی و متوسطه ادامه یافت. تا اینکه دو سال بعد (۱۳۷۱) آقای دکتر مهرمحمدی و مرحوم جعفر علاقه‌مندان طرح «نظام جدید متوسطه» را مطرح کردند. در آن طرح سال اول متوسطه یک دوره عمومی شد. یعنی همه بچه‌ها درس‌های یکسانی را می‌خواندند و رشته وجود نداشت. قرار شد بچه‌ها از سال دوم دبیرستان رشته انتخاب کنند. رشته کار دانش هم در همین دوره به وجود آمد.

◀ احمدی

بعد از انقلاب رشته مشاوره هم در دانشگاه‌ها تعطیل شد. تا اینکه بعد از انقلاب فرهنگی رشته‌ای را پیشنهاد دادند تحت عنوان علوم تربیتی و مشاوره که با همکاری دکتر عبدالله شفیع‌آبادی در سال ۶۶ - ۶۵ برنامه این رشته تدوین و ارائه شد به وزارت علوم با عنوان رشته «روان‌شناسی، مشاوره و علوم تربیتی» با دو شاخه. یکی رشته امور تربیتی و دیگری رشته مشاوره. به این ترتیب رشته مشاوره از سال ۶۸ دوباره اما در دانشکده تحقیقات معاونت پرورشی دایر شد. ولی در آموزش و پرورش، مانند قبل، انتخاب رشته و هدایت تحصیلی در همان دوره راهنمایی اتفاق می‌افتاد و مدارسمان چهار رشته داشتند که شامل رشته‌های تجربی، ریاضی - فیزیک، اقتصاد اجتماعی، و فرهنگ و ادب بود.

◀ آقای حشمتی

مدرسه جامع چه بود؟

◀ استاد صافی

بله. یک رشته اقتصاد اجتماعی بود. یک رشته فرهنگ و ادب بود. یک رشته علوم تجربی و دیگری هم ریاضی بود. مدرسه جامع هم ترکیبی از نظری و فنی بود. ساختاری که اولین بار در سال ۵۳-۵۵ برای متوسطه ارائه دادند به این شکل بود که بچه‌ها به این چهار رشته نظری می‌رفتند. دوم می‌رفتند به فنی و حرفه‌ای، سوم به مدرسه جامع می‌رفتند.

◀ احمدی

این چهار رشته‌ای از چه زمانی شروع شد و تا چه سالی ادامه پیدا کرد؟

◀ استاد صافی

از سال ۵۴ - ۵۳ شروع شد و تا سال ۶۹-۷۰ هم ادامه یافت. هدف هم این بود که بچه‌ها سال اول بروند رشته نظری، بعد در سال دوم، هر کسی که دوست دارد برود رشته نظری یا رشته فنی و حرفه‌ای - یا اینکه واحد هر دو را بگذراند و هم به صورت نظری تحصیل کند و هم گواهی داشته باشد که واحد فنی و حرفه‌ای را گذرانده. یک سال این طرح اجرا شد اما امکانات زیادی می‌خواست و کار دشواری بود بنابراین حذف شد.

◀ ربانی

استاد دلیل دکتر شکوهی و شهید رجایی چه بود که مشاوره را تعطیل کردند؟ چون تا آنجا که می‌دانیم دکتر شکوهی که خودش تحصیل کرده خارج بود نباید مخالف مشاوره بوده باشد.

◀ استاد صافی

دکتر شکوهی تعطیل نکرد ولی حقیقت این است که من به یاد دارم دفتر راهنمایی تحصیلی نمایشگاهی برگزار کرد از آثاری که تهیه کرده بود. مثل تست و پرونده و... دکتر حسینی هم مدیرکل دفتر راهنمایی تحصیلی بود. وقتی مسئولان از نمایشگاه بازدید کردند گفتند این کارها در اولویت ما نیست، یعنی مشاوره؛ و ما باید تجدیدنظری کنیم پس فعلاً به‌طور موقت تعطیل شود. دکتر شکوهی این موضوع را ابلاغ کرد که تجدیدنظر شود ولی تجدیدنظر حدود ده سال طول کشید تا مجدداً در سال ۶۷ دوباره این کار را کردند؛ همان که آقای دکتر احمدی توضیح دادند. بعد، مجدداً با تصویب طرح نظام جدید متوسطه در سال ۶۹-۷۰ اصلاً هدایت تحصیلی از دوره راهنمایی به دوره متوسطه منتقل شد. سال اول دبیرستان عمومی شد، یعنی همه بچه‌ها در سال اول، همه درس‌ها را می‌خواندند و سال دوم رشته انتخاب می‌کردند. این هم ادامه پیدا کرد تا دو سال پیش.

دو سال پیش با اجرای ساختار جدید، و به اصطلاح تحول بنیادین، دوباره نام «دوره راهنمایی تحصیلی» به «دوره اول متوسطه» تغییر کرد. هدایت تحصیلی هم از دوره دوم متوسطه به دوره اول بازگشت. الان مشاوران از دوره دوم دوباره به دوره اول آمده‌اند. بنابراین دوباره همه این کارها باید برای دوره اول برنامه‌ریزی شود! البته من اعتقاد دارم تغییر نام این دوره به مصلحت نبود، زیرا عنوان «دوره راهنمایی تحصیلی» خودش یک پیام علمی دارد که می‌گوید ما می‌خواهیم در این

مشاوره و مشاوران / گفت و گوی دوم

عنوان «دوره»
راهنمایی
تحصیلی «خودش»
یک پیام علمی
دارد که می‌گوید ما
می‌خواهیم در این
دوره دانش‌آموزان
را راهنمایی کنیم
در امر تحصیل.
الان هم همین کار
را انجام می‌دهند،
پس چه دلیلی
دارد که نامش را
دوره اول متوسطه
گذاشتیم؟»

دوره دانش‌آموزان را راهنمایی کنیم در امر تحصیل. الان هم همین کار را انجام می‌دهند، پس چه دلیلی دارد که نامش را دوره اول متوسطه گذاشتیم؟» به خصوص که متوسطه، یعنی دوره وسط، نه آخر!

◀ احمدی

اجازه بدهید من سؤالی را در قالب یک توضیح بپرسم. من خودم وقتی به تحولات جوامع فکر می‌کنم به دو مدل می‌رسم. یکی مدلی که یک جامعه کشورهای پیشرفته را الگو قرار می‌دهد و پا جای پای آن‌ها می‌گذارد، و مدل دیگر، مدلی که کارشناسان و صاحب‌نظران آن کشور خودشان تئوری دارند، فکر دارند و سعی دارند در هر زمینه خودشان تصمیم بگیرند و به‌طور مستقل گام‌ها را مشخص کنند. اجازه بدهید خاطره‌ای را بگویم. چند سال پیش من رفته بودم ارومیه. در آنجا یک نفر از فرهنگیان که به اقلیم کردستان عراق رفت و آمد داشت و با تحولات آنجا آشنایی داشت، به من گفت: اگر بروی اربیل خواهی دید که بعد از صدام چه تحولات بزرگی در آنجا اتفاق افتاده. بعد خودش گفت: کردهای اقلیم کردستان گفته‌اند ما مثل یک آدم کور هستیم. خودمان جایی را نمی‌بینیم و نمی‌دانیم چه کنیم و چه تصمیمی بگیریم. پس دستمان را می‌دهیم به یک بینا تا آن بینا هر کجا که تشخیص می‌دهد ما را ببرد. بعد گفته‌اند امریکا چشم دارد، پس هر جا آمریکایی‌ها بروند ما دنبالشان می‌رویم. حالا من این سؤال را دارم: در دوره قبل از انقلاب می‌بینیم که گام‌های حساب‌شده‌ای برداشته شده و جلو آمدند. برنامه‌ها را به تدریج و گام‌به‌گام پیش‌بینی کردند برای آینده. ولی از زمانی که انقلاب شد تصمیمات موردی، تعطیل کردن رشته‌ها، جابه‌جایی دوره‌ها و... اتفاق افتاده است.

ما این تفاوت آشکار را می‌بینیم که قبل از انقلاب حساب شده به جلو می‌روند ولی بعد از انقلاب هر کس از راه رسیده تصمیمی گرفته یعنی بعضاً وزرا خودشان بشخصه تصمیمی را گرفته‌اند و اجرا کرده‌اند، در همه زمینه‌ها تصمیمات شخصی گرفته شده، نه فقط مشاوره که بحث امروز ماست. پس آیا می‌توانیم بگوییم که قبل از انقلاب چون افراد تحصیل‌کرده اروپا یا غرب این برنامه‌ها را راهبری می‌کردند می‌دانستند چه بکنند و گام‌ها را پشت‌سر برنامه‌ریزان غربی برمی‌داشتند ولی ما بعد از انقلاب گفتیم دستمان را به کسی نمی‌دهیم و خودمان را همان را پیدا می‌کنیم؟ اما در عمل هر کدامان برای خود راه پیدا کردیم. به عبارت دیگر، آیا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که آنچه قبل از انقلاب اتفاق می‌افتاد الگوی تصمیمات خارجی بود و مطابق النعل بالنعل پیش رفتند، ولی بعد از انقلاب، ما این الگوها را کنار گذاشتیم

و شروع به تصمیم‌گیری کردیم. آیا این برداشت من درست است؟

◀ استاد صافی

این صددرصد نیست، چون اگر صددرصد بود باید خیلی از ویژگی‌های دیگری هم وارد سیستم ما می‌شد. آنچه را هم که گرفته‌اند [الگوها] تغییراتی دادند. بنابراین شک نیست که قبل از انقلاب از الگوهایی که در دنیا در زمینه مشاوره و راهنمایی مطرح بود استفاده کردند ولی نه اینکه مقلد باشند.

استادانی که این مباحث را مطرح کردند اکثراً تحصیلات خارج داشتند. کتاب‌هایی هم که مأخذ مطالعه بوده در همین زمینه‌ها بوده است. ولی به قول شما طبق النعل بالنعل نبوده است. ایرانی همیشه هرچه از بیگانه گرفته چیزهایی را کم و زیاد کرده است. حتی همان دارالفنون هم صددرصد با دارالفنون در فرانسه یکی نبود.

◀ احمدی

ولی به هر حال بین قبل از انقلاب و بعد از انقلاب خیلی فرق دارد. بعد از انقلاب ما الگو نداریم.

◀ استاد صافی

بعد از انقلاب ما به موقع دست به اصلاحات نزدیم. اول یک «طرح تام» داشتیم، بعد طرحی دیگر به اسم «طرح کاد» و طرح‌های اصلاحی دیگر تا اینکه بالاخره در سال ۱۳۶۷ آقای دکتر اکرمی موضوع تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش را مطرح کرد.

به یاد دارم که در سال ۱۳۵۹ حدود ۲۰۰ طرح از سوی صاحب‌نظران حتی پزشکان برای آموزش و پرورش به ما رسید. ولی کسی یا سیستمی که بتواند به سرعت، طی دو سه سال اول کاری بکند، شاید به دلایل سیاسی، پیدا نشد. درحالی که کسانی که آن روزها در شورای عالی بودند از همه دوره‌ها قوی‌ترند. افراد را نگاه کنید: دکتر شکوهی، دکتر حبیبی، دکتر سبحانی، آیت‌الله امینی و... بحث‌های متعددی می‌کردند. نوشته‌هایی که مربوط به سال ۶۰ - ۵۸ است خیلی عالی است که کار کردند روی اهداف و اصول. ولی در عمل کاری از پیش نبردند.

مشکل دیگر این بود که شورای عالی در سه چهار سال اول خیلی قدرت داشت ولی بعداً به جای اینکه مباحث در این شورا به تصویب برسد شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب می‌کرد. مثلاً طرح تحول نظام را. این موجب شد بعد از ۴۰ جلسه، شورای انقلاب فرهنگی فقط اهداف را تصویب کرد در صورتی که اگر اینها طرح را

مشاوره و مشاوران / گفت‌وگوی دوم

مشکل ما یکی
عدم سرعت
است، یکی عدم
امکانات جامع
است و یکی هم
عدم استفاده بهینه
از تمام تجربیات
گذشته در طراحی؛
و به این ترتیب،
پی‌درپی زمان را از
دست می‌دهیم.

به مهم‌ترین مرجع خودشان که شورای عالی آموزش و پرورش بود برده بودند خیلی زودتر یک طرح جامع و پایدار ایجاد می‌شد. تازه وقتی در سال ۶۷ طرح تغییر نظام را ابلاغ کردند آن‌ها را هم اجرا نکردند و طرح دیگری به نام «نظام جدید متوسطه» را آوردند. دوباره یک کار تازه انجام دادند که آن هم با آمدن طرح تحول اخیر از میان رفت. بنابراین مشکل ما یکی عدم سرعت است، یکی عدم امکانات جامع است و یکی هم عدم استفاده بهینه از تمام تجربیات گذشته در طراحی؛ و به این ترتیب، پی‌درپی زمان را از دست می‌دهیم.

در مجموع نتیجه این شد که، همان‌طور که دکتر احمدی فرمودند، بعد از انقلاب هر کس جایی را گرفت. یکی گفت پرورشی باید به این شکل باشد، یکی گفت مشاوره و... این تشتت دیدگاه‌ها و همراه با عوض شدن وزیرها موجب شد ما نتوانیم آن نظمی را که لازم است داشته باشیم. ببینید! حتی بعد از سال ۷۰-۶۹، بار دیگر در سال ۸۲، قبل از اینکه سند اخیر مطرح شود دوباره طرح اصلاح آموزش و پرورش را پژوهشگاه در ۳ مجلد تهیه می‌کند؛ و دوباره یک سال بعد سند تحول آموزش و پرورش مطرح می‌شود!!! درحالی‌که نیاز نداریم پی‌درپی طرح‌های متعدد ارائه بدهیم. ما نیاز به یک طرح جامع داشتیم و هنوز هم داریم، از پیش‌دبستانی تا دانشگاه.

من در کتاب «راهنمای تحصیلی در مدارس، راه‌های موفقیت در تحصیل» یک فصل راجع به پیش‌دانشگاهی نوشته‌ام. در آنجا نتوانسته‌ام دلیل بیاورم که چرا پیش‌دانشگاهی ایراد دارد و باید حذف شود. چون این حرف منطقی است که لازم نیست همه به دانشگاه بروند و باید با دوره پیش‌دانشگاهی این محدودیت را سامان داد.

۱۰۹

◀ احمدی

البته می‌دانید که طرح پیش‌دانشگاهی قرار بود همان‌طور که شما می‌گویید باشد ولی در اجرا متفاوت شد و به‌صورت دیگری درآمد که هدف اصلی فراموش شد.

◀ استاد صافی

بله، این نشان می‌دهد که آسیب‌های سازمانی ما زیاد بوده، در همه قسمت‌ها. بله قرار بود ۳۰ درصد از دانش‌آموزانی که دیپلم می‌گیرند و دارای استعداد هستند و توانمندند و می‌خواهند به دانشگاه بروند وارد دوره پیش‌دانشگاهی شوند و بقیه هم بروند دنبال کار؛ از جمله، قرار بود ۷۰ درصد بقیه درسی به نام آشنایی با فنی و حرفه‌ای حتی در دوره نظری داشته باشند. اما برنامه دقیقاً به‌طور جامع اجرا

نشده. چرا؛ چون تقاضا برای ورود به پیش‌دانشگاهی آن‌قدر زیاد شد که ناچار مجلس دخالت کرد و تصویب کرد که به‌جای ۳۰ درصد همه دانش‌آموزانی که دیپلم سوم متوسطه می‌گیرند می‌توانند، اگر بخواهند، به پیش‌دانشگاهی بروند.

◀ احمدی

این در زمان دکتر نجفی بود و آقای علاقه‌مندان هم در رأس کار بود و مسئولیت اجرای نظام جدید متوسطه را برعهده داشت. دوره پیش‌دانشگاهی یک مرحله گذار بود برای کسانی که می‌خواستند به دانشگاه بروند. می‌دانید که در نظام جدید متوسطه مدرک دیپلم را در مقطع سوم متوسطه می‌دادند و پیش‌دانشگاهی اضافه بود. ولی متأسفانه اجرایی نشد. در این کار هم اولین و مؤثرترین عامل مجلسی‌ها بودند. ما در سیستم نمایندگی‌مان، نماینده‌های مجلس به جای اینکه نماینده حوزه خود در سیستم قانونگذاری ملی باشند، خود را نماینده حوزه خود برای استیفای مطالبات و خواسته‌های مردم همان حوزه تلقی می‌کنند. در ماجرای حذف دوره پیش‌دانشگاهی هم فشار مردم در اقصی نقاط کشور به نماینده‌ها سبب شد آن‌ها به راحتی به نفی دوره پیش‌دانشگاهی رأی بدهند. البته اسم دوره پیش‌دانشگاهی تا همین اواخر باقی بود که حالا شده است سال دوازدهم!

بله، بر همین اساس گفتند ظرفیت دانشگاه‌های ما چه قدر است؟ کمی بیش از آن را به پیش‌دانشگاهی بفرستیم، که درس‌های تکمیلی را بگذرانند. والدین سراغ نماینده‌ها رفتند و کار به جایی رسید که دوره پیش‌دانشگاهی تبدیل شده به یک دوره عمومی.

الان شورای عالی آموزش و پرورش جایگاه قانونی دارد و مصوباتش هم قانون به‌شمار می‌رود ولی بسیاری از تصمیمات خارج از این سیستم گرفته می‌شود. ما اگر برگردیم به سیستم تصمیم‌گیری‌مان و آن را اصلاح کنیم خیلی بهتر از این است که مورد به مورد خلاءها را برطرف کنیم.

◀ ربانی

به‌نظر من یکی از دلایلی که این همه برنامه‌ها تهیه و نوشته می‌شود، یا شده است، ولی چندی بعد جای خود را به برنامه اصلاحی دیگری داده این است که هیچ‌کدام از برنامه‌ها از اتقان و استواری لازم برخوردار نبوده که بتواند در برابر نقد و انتقادهای اساسی پایدار بماند. برای مثال در مورد برنامه تغییر بنیادی نظام - نه تحول بنیادی فعلی - که در زمان وزارت آقای اکرمی به مسئولیت مرحوم آقای سیدهادی

مشاوره و مشاوران / گفت و گوی دوم

محدث طی چند سال تهیه شد و اجرای آن موکول به دوره وزارت دکتر نجفی شد؛ و من خودم در آن ماجرا نماینده استان در هیئت تغییر نظام بودم - وقتی آن برنامه، که در واقع کلیات هم بود نه برنامه اجرایی، به دست آقای نجفی رسید، ایشان گفت: (و من خودم از او شنیدم) که آنچه به اسم برنامه تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش تهیه شده بیشتر کلیاتی است دربارهٔ تعلیم و تربیت اسلامی، که شما به هر کسی که اطلاعی در این خصوص دارد بگویید بنویسد می نویسد ولی برنامه اجرایی نیست. این حرف را آقای نجفی وقتی زد که جنگ تمام شده و دولت سازندگی شروع به کار کرده بود و موج افزایش دانش آموز به دوره دبیرستان رسیده بود. آقای نجفی می گفت ما تحت این شرایط باید کاری برای دوره دبیرستان می کردیم تا این فشار را تحمل کنیم و دچار بحران نشویم، بنابراین آمدند و نظام جدید متوسطه را ابداع کردند تا پس از آن بروند سراغ دوره های ابتدایی و راهنمایی که باز هم موفق نشدند و حالا در این دوره «نظام تحول» کاری را شروع کرده است تا ببینیم چه می شود.

◀ استاد صافی

بله. عوامل مؤثر در تحولات آموزش و پرورش ما - چه افت و چه رشد - در صدی مربوط به درون و در صدی مربوط به برون است. مثلاً وقتی از آقای دکتر فانی دیدگاهش را دربارهٔ بودجه می پرسیم. می گوید ۹۹ درصد بودجه ما صرف پرداخت حقوق کارکنان می شود و با ادرصد بقیه باید کارهای دیگر آموزش و پرورش را انجام داد.

◀ احمدی

البته باید با دیدگاه دیگری به بودجه نگاه کنیم. مثلاً باید پرسیم بودجه ای که آقای فانی می گوید شامل بودجه سازمان پژوهش هم می شود یا نه؟ در حالی که می دانیم این سازمان علی حده است. و گرنه این همه تغییراتی که می بینیم پیوسته در سازمان دارد اتفاق می افتد بودجه اش از کجا تأمین می شود؟ لابد می دانید که این سازمان نامش «سازمان پژوهش و نوسازی آموزشی» بوده. یعنی نوسازی را امری مستمر دیده بودند نه تحول پشت تحول و تغییر پشت تغییر. به نظر من نوسازی را اگر به عنوان یک فرایند مستمر می دیدند، خودش پیوسته اتفاق می افتاد و نیاز به این تحولات تحمیلی و نصفه نیمه نبود. نمی دانم چطور شد نام نوسازی تغییر پیدا کرد! البته این یک مشکل جهانی است که در آموزش و پرورش - برخلاف مثلاً صنعت و تکنولوژی - نوسازی خیلی مشکل است و دیر اتفاق می افتد.

◀ اوحدی

من جزء اولین گروه فارغ‌التحصیلان دانش‌سرای عالی هستم. در رشته مشاوره. سال ۵۰ فارغ‌التحصیل شدم. ما اساتید آمریکایی هم داشتیم. ولی کارورزی ما با استاد صافی بود.

اصلی‌ترین موضوع این است که مشاور به‌عنوان یک نیروی جدید یا یک فرد جدید باید در مدرسه حریف باشد. ما قبل از اینکه مشاوره در آموزش و پرورش مطرح شود یک راهنمای (تعلیماتی) داشتیم. لذا بسیاری از شهرستان‌ها فکر می‌کردند این مشاور هم همان راهنمای تعلیماتی است و نقش او مانند نقش بازرس است و آمده ببیند در مدرسه چه می‌گذرد و البته خیلی از مشاورها هم به کار خود آگاه بودند و قرار بود هر شهرستان یک مرکز مشاوره با سرپرست داشته باشد و... می‌خواستند در نقش خودشان کار کنند ولی این کار در عمل موفق نشد و مشاوره در مدرسه به نتایجی که موردنظر بود نرسید. مثلاً گفته می‌شد که مشاور باید دائماً در مدرسه باشد تا بتواند تمام وقت در اختیار دانش‌آموز باشد. اما تعداد مشاورها کم بود. من خودم در سال اول هفت تا مدرسه می‌رفتم برای ۲۶ ساعت کار.

کار ما نوعی مشاوره فردی بود برای بچه‌هایی که مشکل، هم از نظر سازگاری و هم از نظر تحصیلی داشتند. بچه‌ها را مدیر مدرسه یا معلم به ما ارجاع می‌داد. اما همین مشاوره فردی هم کار ساده‌ای نبود. مثلاً ما نیاز داشتیم به یک اتاق مخصوص که بتوانیم با دانش‌آموز، به‌طور محرمانه یا تنهایی، مصاحبه کنیم و به او مشاوره بدهیم، ولی چنین اتاقی نداشتیم. لذا مجبور می‌شدیم مثلاً در دفتر مدرسه به معاون بگوییم شما لطفاً چند دقیقه بیرون باشید تا من بینم مشکل این دانش‌آموز چیست. به هر حال، مشاوره ایجاد شد اما امکانات متناسب با آن ایجاد نشد. هنوز هم همان‌طور است. شما اگر امروز هم آسیب‌شناسی کنید می‌بینید که مشکلات امروز هم همان مشکلات سال ۱۳۵۰ است! باید قبول کنیم که مشاوره یک امر پیوسته است. مربوط به یک دوره خاص نیست. در همه دوره‌ها نیاز است. مشاوره یک امر پیوسته و فرایندی است. محدود به یک دوره نیست.

◀ استاد صافی

از مرحوم دکتر شکوهی در این مورد پرسیدم، و ایشان گفتند من می‌خواهم این کار، یعنی مشاوره، به‌طور جامع و خوب انجام شود و باید طرح جامع تهیه کنیم. اما دکتر رفت و کار همچنان معوق ماند تا سال ۶۷ که قبلاً راجع به آن صحبت کردیم.

◀ احمدی

استاد صافی! ارزیابی شما از فرایند هدایت تحصیلی در کشور چیست؟ آیا واقعاً موفق بوده؟ من هدایت تحصیلی را یکی از مهم‌ترین ارکان تعلیم و تربیت می‌دانم، چرا که ما به شکل نظری هم اگر نگاه کنیم می‌دانیم که هر آدم اگر در جامعه درست در جای خودش قرار گیرد چه اتفاق بزرگی خواهد افتاد. درست مثل موتور یک ماشین که هر قطعه‌اش، که در جایی تولید شده. بیاید درست سر جایش بنشیند. اما ارزیابی من در عمل این است که هدایت تحصیلی نتوانسته نقش خود را ایفا کند. البته پست و میز و جایگاه و... ایجاد شده اما در مجموع موفق نبوده است! اگر ما سیستم آموزش و پرورش را به مثابه یک ماشین در نظر بگیریم، مشاوران راهنمایی نقش مکانیک‌هایی را داشتند که می‌دانستند در صورت خرابی این ماشین را تعمیر کنند ولی ارزیابی شهودی من - چون آمار در اینجا ندارم که با آن استدلال کنم. به ما می‌گوید که به‌رغم اهمیت نظری هدایت تحصیلی، در عمل، هدایت تحصیلی موفق نبوده است.

◀ اوحدی

می‌دانید چرا؟ چون اولاً آن کسی که باید این هدایت را انجام می‌داده حمایت نشده است. امکانات هم به جای اینکه روزبه‌روز بیشتر شود، کاهش پیدا کرده است. مثلاً در سال اول شروع این کار هر مشاوره ۷۰۰ دانش‌آموز داشت. به نظر شما چگونه می‌توان ۷۰۰ دانش‌آموز را هدایت کرد؟ یعنی ما متناسب با وظیفه مشاور امکانات نداشتیم. شما ببینید در همان سال‌ها با یک بخش نامه مری بهداشت و متصدی آزمایشگاه و کتابدار را هم از بین بردند. مشاوره هم به همین بلا دچار شد.

◀ استاد صافی

عرض کنم که من چند تحقیق انجام دادم که پاسخ را نشان می‌دهد ده تا کتاب هم نوشتم، از جمله کتاب «مبانی راهنمایی و مشاوره و خدمات آن در آموزش و پرورش ایران، فرانسه، ژاپن، مالزی، ترکیه». درباره هر کدام از این‌ها تحقیق شده و براساس آن این کتاب را نوشتم. هم این کشورها را رفته‌ام و هم برای هر کدام یک تحقیق ۲۰۰ صفحه‌ای انجام داده‌ام.

کتاب دیگری هم به نام «اصول و فنون راهنمایی و مشاوره در دوران تحصیلی» نوشتم که در مراکز تربیت معلم می‌خوانند.

در کتاب «مسائل آموزش و پرورش ایران» هم بخشی به نام راهنمایی و مشاوره

دارد که ۴۰ راهکار برای کاهش این مسائل ارائه شده است. چند تحقیق هم انجام شده مثل «بررسی راهنمایی و مشاوره در برنامه سوم و چشم‌انداز آن در آینده» در برنامه سوم جمهوری اسلامی. این تحقیقات سه نتیجه داشتند. یکی اینکه ساختار اداری و تشکیلاتی راهنمایی و مشاوره متمرکز نیست و پخش شده است. لذا پیشنهاد اول این است که شورای سیاست‌گذاری راهنمایی و مشاوره در همه سیستم، با حضور وزیر، داشته باشیم. ترکیب این شورا هم شامل رئیس انجمن اولیا و مربیان کشور، نماینده سازمان استثنایی، معاون‌های آموزشی، ابتدایی، متوسطه و نیز چند متخصص مشاوره باشد و چند نفر از صاحبان بازار کار، مرتبط با برنامه‌های توسعه کشور. این ساختار می‌تواند سیاست‌گذاری کند که یک امر فرایندی در تمام دوره‌ها - نه تنها در دوره‌های آموزش و پرورش - تا دانشگاه برسد.

◀ احمدی

من از حرف‌های شما تأییدیه می‌گیرم برای نظر خودم. شما می‌فرمایید باید مشکلات برطرف شود تا هدایت تحصیلی درست تحقق یابد.

◀ استاد صافی

بله. این تحقیق نشان می‌دهد اگر ما موفقیت نداشتیم یک دلیلش این است که تصمیم‌گیری پراکنده بوده. هر معاونتی یک تصمیم گرفته. درحالی‌که لازمه این کار وجود یک شورای سیاست‌گذاری است.

دومین مطلب این است که تربیت مشاور، هم به لحاظ محتوای برنامه هم به لحاظ صلاحیت انتخاب افراد برای مشاوره باید مورد بررسی مجدد قرار بگیرد و انجام این کار سفارش داده شود به دانشگاه‌ها.

سوم: معلم باید تمام وقت باشد. در همه دنیا هم این‌گونه است که بازوی مشاور معلم است. یعنی در امر تحصیل و یادگیری و موفقیت تحصیلی یا شکست تحصیلی، کسی که بیشترین نقش را دارد معلم است. لذا تیمی در مدرسه وجود دارد به نام «شورای راهنمایی مدرسه» که رکن آن معلم است. معنی تمام وقت هم همان است که در ژاپن مطرح است. ۴۴ ساعت معلم در مدرسه هست اما ۲۰ ساعت کلاس می‌رود. ۲۴ ساعت دیگر را ده‌ها کار انجام می‌دهد. معلم در هدایت تحصیلی خیلی نقش دارد، نقش مشاوران در هدایت تحصیلی بیشتر جمع‌بندی و هدایت است. در اصل کار که کشف استعداد و هدایت استعداد و خوب درس دادن برای موفقیت تحصیلی نقش معلم بیشتر است. لذا در خیلی از کشورها معلم در

مشاوره و مشاوران / گفت و گوی دوم

معلم در هدایت
تحصیلی خیلی
نقش دارد، نقش
مشاوران در
هدایت تحصیلی
بیشتر جمع بندی
و هدایت است. در
اصل کار که کشف
استعداد و هدایت
استعداد و خوب
درس دادن برای
موفقیت تحصیلی
نقش معلم بیشتر
است. لذا در خیلی
از کشورها معلم
در نقش هدایت گر
تحصیلی است و
این ضعیف ترین
موضوع در سیستم
ما بوده است.

نقش هدایت گر تحصیلی است و این ضعیف ترین موضوع در سیستم ما بوده است. الان هم همین طور است. ولی ما چون فکر کردیم این گونه نیست پس اصل دوره راهنمایی تحصیلی را زیر سؤال بردیم.

اما من می گویم نه، این دوره اشکال نداشته، ساختارش هم درست است ولی شما نقش آدمها را برای رسیدن به اهداف این دوره کاملاً تعریف نکردید. آنچه من دیدم در کشورهای دیگر این است که معلم خیلی نقش دارد، البته چون وقت کافی در اختیار دارد. انواع آموزشها را هم می بیند.

اما الان اگر مشاور ما بخواهد با معلمان صحبت کند معلم اصلاً وقت ندارد. فرض کنید مشاور بخواهد با چنین فردی راجع به دانش آموزی حرف بزند. چنین چیزی اصلاً مقدور نیست. لذا ما شکل راهنمای تحصیلی را داریم؛ خیلی از برنامهها را هم داریم ولی امکانات لازم را نداریم. باید یک سیاست پیگیری و بازآموزی و توانمندسازی کادر مدرسه وجود داشته باشد.

مثلاً نقش مدیران در هدایت تحصیلی مهم است. تا مدیر کمک نکند اصلاً هدایت تحصیلی نمی شود. بنابراین باید نوعی نگاه سیستمی وجود داشته باشد تا برنامه به طور دقیق هدایت شود. ضمن اینکه این برنامه باید به طور پیوسته تا دانشگاه ادامه پیدا کند.

حشمتی

من به عنوان معلم راهنما ساعت هایی را دارم که سر کلاس می روم. که در آن بحث های کلی مهارت های تحصیلی را کار می کنم، مثل مهارت خلاصه کردن و مدیریت زمان. طبق نکته ای که استاد می گویند من وقت داشتم و با معلمان ارتباط داشتم. به نظر من سیستم باید به این شکل جلو برود، یعنی باید راهنمایی را پررنگ تر کنیم و مشاور فرصت داشته باشد کلاس برود. ما وقتی سیستم مشاوره را از دوره ابتدایی نداشته باشیم در دوره های بالاتر بر چه اساسی راهنمایی می کنیم! معلوم است. فقط و فقط براساس اطلاعات کمی. آزمونی هم که گرفته می شود، شرایط لازم رعایت نمی شود. مشاورانمان باید با نگاه تستی ارتباط بیشتر داشته باشند. مهم ترین ویژگی مدرسه ما (مفید) این است که ما با دانش آموزان زندگی می کنیم. من خودم با شناختی که از دانش آموز پیدا می کنم و ارتباطی که با والدین دارم خیلی راحت می توانم بگویم فرزند شما باید به مدرسه دیگری برود. اگر نگاه راهنمایی را غالب کنیم خود به خود این اتفاق می افتد. الان می بینید که مشاور در مدرسه پاسخگو نیست و کلینیک های مشاوره خیلی پرمراجع شده است. خوشبختانه در

درس تفکر، در گروه مهارت‌های زندگی، کارهایی شده که رنگ و بوی راهنمایی و مشاوره دارد: مهارت ارتباط، کنترل خشم، ابراز جرئت و... اگر با نگاهی تلفیقی وارد این موضوع شویم آنچه می‌خواهیم اتفاق می‌افتد. الان درس تفکر و پژوهش یا تفکر و سبک زندگی فرصتی است. اگر دفتر تألیف کتب درسی و دفتر مشاوره و راهنمایی نگاه این‌چنینی داشته باشند، معلمان درس تفکر می‌توانند نقش راهنمایی را ارائه دهند.

◀ اوحدی

استاد صافی، می‌دانید که در اجرای برنامه تحول بنیادین در آموزش و پرورش در دههٔ اخیر، دورهٔ راهنمایی تحصیلی که مشاوره از ارکان آن بود به کلی حذف شد. حالا به نظر جنابعالی جایگاه مشاوره و هدایت تحصیلی را به معنی علمی و دقیق آموزشی و پرورشی در کجا می‌توان پیدا کرد؟ البته در مدرسه‌ها مشاورانی هستند ولی به آن معنی دقیقش دیگر نیست.

◀ استاد صافی

من به دلیل اینکه رشته‌ام مشاوره بود، چند تحقیق را که به من سفارش شده بود انجام دادم. به نظر من محتوای این تحقیقات را اگر بخوانند و روی پیشنهادهاى آخر آن خیلی تکیه کنند، می‌توان این مشکل را جبران کرد. از جمله تحقیق جدیدی است تحت عنوان «بررسی وضعیت موجود مشاوره در چشم‌انداز آینده» که ۴ یا ۵ سال پیش انجام شد. در این رابطه من تحقیقات دیگری هم انجام داده‌ام: «بررسی وضع موجود و وضع مطلوب مشاوره» که به سفارش دکتر مهرمحمدی انجام داده‌ام. «بررسی مقایسهٔ راهنمایان مشاوره در ژاپن و در ایران»، «بررسی راهنمایان مشاوره و مقایسهٔ آن در مالزی و ایران» و تحقیق دیگر «بررسی راهنمایان مشاوره و مقایسهٔ آن در ترکیه و ایران». من بر اساس این تحقیقات کتاب نوشته‌ام. مانند «اصول راهنمایی و مشاوره در دوره‌های تحصیلی». کتاب‌های دیگری را هم که دیگران نوشته‌اند، بررسی کرده‌ام. نزدیک به ۲۰۰ کتاب «راهنمای مشاوره» ما داریم که نوشته شده است. مشاوره را ما به جای اینکه حذف کنیم باید اصلاح می‌کردیم. اگر ما در تربیت مشاور اشکال داشتیم باید برای تربیت آن‌ها برنامه‌ریزی انجام می‌شد. چرا؟ چون ما دورهٔ راهنمایی را داشتیم، تقریباً تا سال ۹۰. پس بچه‌های راهنمایی، همان‌طور که گفته شد باید راهنمایی می‌شدند. من قبلاً هم گفته‌ام که اعتقاد به حذف نام از این دوره نداشتم. معتقدم که این دوره خوب بود و ما می‌توانستیم به خوبی بچه‌ها

را راهنمایی کنیم.

الان هم دوره اول متوسطه اصلاً دو تا هدف دارد: یکی کمک به پیشرفت تحصیلی و دیگری کمک به انتخاب رشته. پس لازم است طبق سند آموزش و پرورش و مصوبه عالی آموزش و پرورش یک طرح جامع راهنمایی و مشاوره تهیه بشود که الان پیش‌نویس آن تهیه شده است و من هم یکی از اعضای آن هستم. این طرح می‌گوید که باید دقیقاً وزارت آموزش و پرورش یک نگاه دوباره به مسئله راهنمایی تحصیلی، راهنمای شغلی - حرفه‌ای و راهنمای سازشی داشته باشد. بنابراین، باید کمک بکنند و اعتبار لازم را بدهند تا این طرح ساختاری درست بشود و یک شورای سیاست‌گذاری هم با ریاست وزیر آموزش و پرورش پیش‌بینی بکنند. من فکر می‌کنم این راه‌حلی است برای اینکه به‌طور جامع بشود از خدمات راهنمایان مشاوره استفاده کرد. خوشبختانه سند تحول آموزش و پرورش به انحای مختلف به این مسئله اشاره کرده است. امسال هم باز رئیس‌جمهور در آغاز سال تحصیلی تأکید کرده که هر بچه‌ای در رشته نظری هم که دیپلم می‌گیرد، باید یک حرفه بیاموزد. بنابراین فراهم کردن امکانات آموزش حرفه‌ای، حتی برای آن‌هایی که در رشته‌های نظری هستند، سرمایه‌گذاری و اعتبار لازم دارد و این فکر خوب و اثربخشی است.

◀ ربانی

استاد، شکست مشاوره در دوره راهنمایی در همان سال‌های قبل انقلاب که سبب شد حتی دکتر شکوهی این کار را تا حدودی متوقف کند، آیا به این دلیل نبود که مشاوره در کشور ما هنوز از نظر علمی چندان شناخته شده نبود و اهمیتی نداشت؟ آیا امروز این اهمیت درک شده است؟

◀ استاد صافی

من هنوز هیچ منبع تحقیق و یا پژوهشی جامع که دال بر شکست راهنمایان مشاوره بوده باشد پیدا نکرده‌ام. مشاوره مثل همه برنامه‌های دیگر، بعد از انقلاب احتیاج به تجدیدنظر داشت. همچنان که برنامه درسی تغییر پیدا کرد، و برنامه تربیت معلم یک مقدار تغییرات پیدا کرد، برنامه راهنمایان مشاوره هم بهتر و کامل‌تر در حال ارائه شدن بود. به همین دلیل همه فکر مسئولان، چه آقای دکتر شکوهی چه افرادی مانند مرحوم شهید رجایی، این بود که این طرح به صورت طرح کامل تهیه و ابلاغ شود. منتهی وقتی مدتی معطل شد و چند سال هم تعطیل شد. مشاوران به کار دیگری گماشته شدند. اینکه مجدداً احساس نیاز شد و لذا مجدداً دانشگاه‌ها

طرح مشاور را در دستور کارشان قرار دادند. الان همه، حتی مقامات خارج از آموزش و پرورش، بر این باورند که راه حل اینکه استعداد بچه‌ها کشف بشود و این‌ها بتوانند به سوی توانمندتر شدن پیش بروند و به سوی بازار کار خوب هدایت بشوند و بعد بتوانند اثر بگذارند روی بخش‌های خدمات و صنعت و کشاورزی، استفاده از خدمات راهنمایی و مشاوره به‌عنوان تسهیل‌کننده فرایند تعلیم و تربیت است و این درست است. به همین دلیل در سند تحول آموزش و پرورش بندهای متعددی در این خصوص آمده و گفته است باید از خدمات راهنمایی مشاوره در تمام دوره‌های تحصیلی استفاده بشود. نه تنها در دوره متوسطه اول، حتی برای دانش‌آموزان استثنایی یا دانش‌آموزان تیزهوش و حتی برای خانواده‌ها.



حالا باز یک سؤال اینجا پیش می‌آید و آن این که الان مشاور در مدرسه‌ها زیاد داریم، ولی همین دو سال پیش بود که بر سر مسئله هدایت تحصیلی یک بحرانی در کشور پیش آمد. برای اینکه عده بسیار زیادی از دانش‌آموزان می‌خواستند بروند به رشته تجربی و این امر توازن رشته‌ها را در مدارس به هم می‌زد. چرا مشاوران نتوانسته بودند از قبل مانع این بحران شوند؟

◀ استاد صافی

به نظر من علتش این است که تنها وجود مشاور کافی نیست. ما باید (از بیرون) با وزارت علوم، وزارت صنایع و وزارتخانه‌هایی که مسئولیت برنامه‌ریزی اشتغال جامعه را دارند، از سازمان مدیریت گرفته تا وزارت کار همکاری و هماهنگی داشته باشیم. باید اینها قادر باشند نیازهای جامعه آینده را به آموزش و پرورش اعلام کنند. مشاوران نیاز به چنین اطلاعاتی گسترده‌ای دارند. این اطلاعات اگر به‌طور دقیق در اختیار مشاوران قرار داده بشود، و بعد اینها خانواده‌ها را آگاهی بدهند و به دانش‌آموزان هم براساس این اطلاعات آگاهی بدهند به‌نظر من مشکل به هم ریختگی رشته‌ها به‌وجود نمی‌آید. ولی وقتی اطلاع نمی‌دهند و می‌گویند هر کس که علوم تجربی می‌رود، امکان اینکه استخدام بشود، بیشتر است. امکان اینکه پزشک بشود بیشتر است. امکان اینکه پرستار بشود بیشتر است و... حُب بچه‌ها به سمت رشته علوم تجربی گرایش پیدا می‌کنند. به همین دلیل باید سفارش‌دهنده به دستگاه آموزش و پرورش دستگاه دولت باشد. چه بخش خصوصی، چه بخش دولتی. چون این‌طور نیست و مشاوران ما اطلاعات کافی را ندارند و پشتیبانی نمی‌شوند بحران

مشاوره و مشاوران / گفت‌وگوی دوم

ما در طرح
جامع مشاوره
پیشنهاد کرده‌ایم
که در شورای
سیاست‌گذاری
مراکز یا
وزارتخانه‌هایی
مانند وزارت جهاد
کشاورزی و یا
صنعت را نیز عضو
کنند تا آن‌ها بتوانند
ایفای نقش بکنند
و این دیدگاه‌ها را
عرضه کنند.

پیش می‌آید. تجربه خیلی کشورهایی که خودم رفته‌ام این است که از دوره دبستان به بعد یک واحد دارند که اطلاعات زیادی می‌دهند به دانش‌آموز، به خانواده‌ها، به معلمان و به مشاوران. این اطلاعات چون جدید می‌آید آن‌ها را آگاه می‌کند که چگونه باید فرزندانشان را هدایت تحصیلی کنند. الان ما در طرح جامع مشاوره پیشنهاد کرده‌ایم که در شورای سیاست‌گذاری مراکز یا وزارتخانه‌هایی مانند وزارت جهاد کشاورزی و یا صنعت را نیز عضو کنند تا آن‌ها بتوانند ایفای نقش بکنند و این دیدگاه‌ها را عرضه کنند. حتی من نظر شخصی خودم این است که شورای عالی آموزش و پرورش که شش وزیر عضو آن هستند، یکی از مسئولیت‌هایش همین مسئله است. یعنی طرح این مسئله و نقش وزرا و نقش وزارتخانه‌ها در کمک به آموزش و پرورش در توسعه و راهنمایی رشته‌های تحصیلی آن است.

حشمتی

استاد، می‌دانید که خوشبختانه امروز بخش خصوصی هم در مشاوره خیلی وارد شده است. به نظر شما این کار در مجموع چطور است و چه کمکی به آموزش و پرورش کشور می‌کند؟

استاد صافی

به نظر من این کار، نتیجه مثبتی دارد. ببینید مجلس «قانون نظام روان‌شناسی و مشاوره» را مصوب کرده است. این نظام مجوز تأسیس دفتر مشاوره را می‌دهد. هر کس، طبق قانون، نمی‌تواند برود مشاوره بدهد. مشاوره عبارت است از یک کوشش انسانی و علمی برای برقراری حداکثر توان بین خصایص فرد و خصایص محیط، یعنی هم انسانی است و هم علمی. چون علمی است پس سازمانی علمی می‌خواهد که ارزیابی کند. من خودم الان ۲۰ سال است عضو کمیسیون مشاوره تحصیلی سازمان نظام روان‌شناسی هستم. این سازمان طبق قانون به وجود آمده و تا امروز مجوزهای متعدد داده است. به خود من هم که الان مرکز مشاوره دارم و مدیر و مؤسس مرکز هستم اجازه را همین سازمان مشاوره و سازمان جوانان داده است. چرا؟ برای اینکه، بعد از آن با متقاضی مصاحبه و بررسی می‌کنند، او باید دوره‌های متعدد ببیند تا این مجوز به او داده بشود. این یکی از کارهای جالبی است که الان در ارتباط با نظام‌بخشی به مشاوره انجام شده. یک نکته مهم این است که مشاوران باید دوره‌های بیشتری ببینند، باز باید در دانشگاه، چه فرهنگیان و چه تربیت معلم، مشاوران خوب و بهتری تربیت بشوند و ردیف استخدامی بیشتری به آن‌ها داده

بشود تا اینها بتوانند جذب شوند. بخش خصوصی، مجوز را از همین سازمان نظام روان‌شناسی می‌گیرد. بنابراین الان مراکز متعدد مشاوره وجود دارد. من در کتابی که تحت عنوان «سازماندهی و اداره خدمات راهنمایی و مشاوره» نوشته‌ام ۴۰۰ مرکز مشاوره را معرفی کرده‌ام که در ایران هستند و قرار است توسعه پیدا کنند. من معتقدم نظام برنامه‌ریزی نظارت بیشتر بر این مراکز به وسیله بخش خصوصی خدمتی است به جامعه و باید در این زمینه دولت همکاری لازم را داشته باشد. اگر این مراکز توسعه پیدا کند جلوگیری از اعتیاد و خیلی از آسیب‌های اجتماعی دیگر امکان‌پذیر است و به نظر من استفاده از این خدمات برای خیلی از مسائل جامعه ما در اولویت برنامه‌ها خواهد بود به شرطی که به این مراکز کمک بشود.

حالا این سؤال را چون فرمودید من یکی از توفیق‌هایی که به لطف الهی نصیب شده این است که به من گفتند بیایید به شما اجازه تأسیس مدرسه را بدهیم و شما مدرسه‌ای باز کنید. وقتی بازنشسته شدم، گفتم که یا اجازه مدرسه تجربی را بدهید یا می‌روم مرکز مشاوره. چون مدرسه تجربی نظام یافته هنوز نداریم، در نتیجه من مجوز مرکز مشاوره گرفتم. الان مرکز ما، هم مشاوره ازدواج می‌دهد و برای این کار مجوز دارد و هم مرکز مشاوره‌ای است که متخصص مغز و اعصاب، اعصاب و روان، روان‌درمان، روان‌سنج و یک تیم داریم و مشاور که خانواده‌ها، دانش‌آموزان و مراجعین را یاری می‌دهد. و من یکی از کارهایی که الان دارم انجام می‌دهم در این رابطه است و اکثراً مراجع هم دارم. خیلی وقت‌ها می‌شود در این زمینه به خانواده‌ها کمک کرد. و سیستم ارجاع باید در مشاوره ما باشد. یعنی در مدرسه تا آنجا که مقدور است مدرسه به دانش‌آموزان کمک کند. اما وقتی دانش‌آموزان اختلال یادگیری دارند، اختلال رفتاری دارند، افسردگی دارند و مواردی مثل این دارند باید از مراجع متخصص بالاتر استفاده کنند تجربه من در کشورهای مختلف دنیا به من می‌گوید که خیلی جاها سیستم ارجاع دارند. یعنی تنها مدرسه نمی‌گوید که من حلال تمام مشکلات هستم. بلکه به کمک نیروهای متخصص این کار را انجام می‌دهند. خوشبختانه الان در وزارت آموزش و پرورش نزدیک به ۵۰۰ تا ۶۰۰ هسته مشاور وجود دارد و نزدیک به ۴۰ تا ۵۰ مرکز مشاوره روان‌شناختی وجود دارد. نزدیک به ۲۰۰ مرکز مشاوره خانواده وجود دارد. نزدیک به ۳۰ تا ۴۰ مرکز مشاوره استثنایی توانمندسازی وجود دارد. یعنی این تفکر که باید از خدمات راهنمایی مشاوره استفاده بشود، الان دیگر جا افتاده. خود وزرا هم حساس شدند به این مسئله به شرط اینکه واقعاً سرمایه‌گذاری کنند تا مشاوران بتوانند به خوبی در جهت حل مسائل بچه‌ها کمک کنند و از این طریق به آموزش و پرورش خیلی می‌توان نقش داد.

تحولی دیگر!

گفت‌وگوی سوم

اشاره

تحولی دیگر عنوانی است که ما برای سومین گفت‌وگوی اندیشه‌ورزان با استاد احمد صافی برگزیده‌ایم. از آنجا که استاد صافی طی بیش از نیم قرن از نزدیک شاهد و ناظر، و حتی مجری تحولات صورت گرفته در نظام آموزشی ایران بوده و دست کم دو تحول دهه ۴۰ و دهه ۷۰ را از سر گذرانده‌اند و اکنون نیز شاهد بر فرایند تحول بنیادین در دهه ۹۰ می‌باشند گفت‌وگوی حاضر را به موضوع تحول اختصاص دادیم تا بدین طریق بر آگاهی معلمان و کارشناسان و دیگر صاحب‌نظران در این زمینه بیفزاییم. حضاران در این گفت‌وگو، به جز استاد صافی و دبیر مجموعه، به ترتیب الفبایی عبارت‌اند از:

– خانم آمنه احمدی، رئیس مرکز تربیت شهید معلم شرافت تهران و معاون اسبق دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی.

– آقای امیر رون، کارشناس برنامه تحول بنیادین در دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی

– آقای رضا مددی مشاور وزیر در امر تحول بنیادین

– آقای اسفندیار معتمدی، کارشناس اسبق گروه فیزیک در دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی (دهه ۵۰-۴۰) و رئیس سابق انجمن علمی آموزشی دبیران فیزیک کشور.

شما را به مطالعه متن گفت‌وگو دعوت می‌کنیم.

۱۲۱

اندیشه‌ورزان

جناب استاد صافی! در ایران طی صد سال گذشته تغییرات زیادی در نظام آموزش و پرورش داشته‌ایم. بارزترین آن یکی تغییر نظام در دهه ۴۰ است که ساختار دوره‌های آموزشی در مدارس آموزش و پرورش عوض شد و دوره سه ساله راهنمایی تحصیلی به آن اضافه شد و مقاطع ۳-۶ به ۴-۵ تغییر یافت. دومین تغییر بارز اوایل دهه ۷۰ بود که بیشتر دوره متوسطه را هدف گرفت و دوره پیش‌دانشگاهی به وجود آمد. سومین تغییر هم، تحول بنیادین آموزش و پرورش در سال‌های اخیر است که در حال به اجرا درآمدن است. به نظر شما چه زمینه‌ای در ایران وجود دارد که هر یک یا دو دهه این تغییرات پیاپی صورت می‌گیرد؟

◀ استاد صافی

درباره این سؤال چند نکته را باید بگویم. اول این که اگر دارالفنون را مبدأ بگیریم، سابقه آموزش و پرورش نوین ما به حدود ۱۷۰ سال می‌رسد. زیرا مدرسه دارالفنون هم یک دبیرستان بود و هم نوعی مرکز آموزش عالی و در نهایت منجر به تغییر آموزش و پرورش به سبک جدید شد. می‌دانید که نظام آموزشی ما بیش از هزار سال، نظام حوزوی بود، به این شکل که افراد دوره اول دوره مکتب‌خانه را می‌گذراندند. بعد از آن دوره مقدمات بود، سپس دوره سطح، بعد دوره خارج، که همه اینها در مدارس حوزه‌های علمیه انجام می‌شد و در نهایت دوره اجتهاد بود که از میان مجتهدین عده‌ای معدود به مرجعیت می‌رسیدند. این ساختاری بود که شاید نزدیک به هزار سال در ایران پایدار بود و هنوز هم کم و بیش این ساختار را داریم. امروز، بنا بر آمار، نزدیک ۳۰۰ هزار طلبه در این ساختار - در حوزه‌های قم، مشهد، تهران و دیگر شهرها و شهرستان‌ها - تحصیل و این مسیر را طی می‌کنند. من خودم مدتی در حوزه آیت‌الله بروجردی در بروجرد، زمانی که آنجا معلم بودم این درس را خوانده‌ام. این نظام آموزشی خیلی قابل تأمل و قابل الگوگیری و استفاده است. یکی از محاسن آن را می‌توان مباحثه دانست که

من خودم مدتی در حوزه آیت‌الله بروجردی در بروجرد، زمانی که آنجا معلم بودم این درس را خوانده‌ام. این نظام آموزشی خیلی قابل تأمل و قابل الگوگیری و استفاده است. یکی از حسن‌ها و محاسن آن را می‌توان مباحثه دانست که مهم‌ترین ویژگی آن است.

نکته دوم: در دوره جدید، یعنی از زمان تأسیس دارالفنون تا امروز، همیشه سه مفهوم مورد بحث بوده است. یکی مفهوم «اصلاح آموزش و پرورش»؛ دیگر «تغییر آموزش و پرورش» و اخیراً مفهوم «تحول بنیادی در آموزش و پرورش». مفهوم دیگری هم همواره مطرح بوده و آن مفهوم «طرح» است که امروز به آن «سند» می‌گویند. در گذشته کلمه سند کمتر به کار می‌رفت. ظاهراً از سال ۱۳۹۰ به بعد به جای طرح، به یک مجموعه مفصل و مستند «سند» گفته می‌شود. من در کتابخانه‌ام نزدیک به ۱۵۰ طرح دارم؛ مثل طرح آموزش ابتدایی، طرح تغییر در دوره راهنمایی و... یا طرح تربیت معلم. فکر می‌کنم الان لازمه سند تحول، وجود ده‌ها طرح به‌عنوان ذیل‌های این سند است تا بتوان به وسیله آن‌ها این سند را عملیاتی کرد. کلمه دیگر «منشور» است. مثلاً در ۱۳۸۲، «منشور اصلاحات آموزش و پرورش» مطرح می‌شود که سه جلد است. اینها مفاهیمی است که همواره به کار رفته‌اند. نکته دیگر تاریخچه ۱۷۰ سال گذشته است.

پس ما اگر بخواهیم به سؤال شما پاسخ دهیم باید چند مرحله را بحث کنیم؛ یک مرحله که شاید خیلی به سؤال شما مربوط نباشد، از ۱۷۰ سال قبل تا سال حدود ۱۳۰۰ است. چون قبل از ۱۳۰۰ ما هم قانون اساسی معارف را داریم که خط کلی را ارائه می‌دهد و هم قانون اداره معارف را داریم که وزارت و تشکیلات را معرفی

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

می‌کند. از سوی دیگر قانون تربیت معلم به نام دارالمعلمین (پسران) و دارالمعلمات (دختران) و نیز قانون شورای عالی معارف را داریم. این‌ها همه ارکان نظام آموزشی جدید است که در آن سال‌ها وضع شده بود و خودش بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد چون تأسیس دارالمعلمین و دانش‌سرای عالی و مقدماتی و دانشگاه از پیامدهای آن است. پس این، یک مرحله از آموزش و پرورش ما به سبک جدید است. به خصوص که ما وزارت علوم داشتیم در چهار سال بعد از تأسیس دارالفنون، که وزیر آن هم علی‌قلی خان اعتضادالسلطنه عموی ناصرالدین‌شاه بود که مردی دانشمند و فرهیخته بود. او ۲۲ سال وزیر علوم بود.

مرحله دوم که به نظر من جالب است از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۴۵ است. در این دوره یا مرحله تغییر و تحول و طرح‌های گوناگون دیده می‌شود در همه زمینه‌ها، مثلاً دوره ابتدایی چهار سال بوده و بعد ۶ ساله شده است. مرحله بعدی به لحاظ طرح از ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۷ است که به لحاظ اجرا تا ۱۳۶۹ به طول می‌کشد. چون در این سال است که دوره متوسطه را تغییر دادیم.

مرحله بعدی از ۱۳۶۹ تا ۱۳۹۴ است که مشخصه‌اش دوره پیش‌دانشگاهی است. نوع طرح‌ها و مطالعات کیفیت‌های متفاوتی دارد.

مرحله بعدی هم دوره اخیر یعنی دوره تحول بنیادین ۹۶ است؛ و همه این دوره‌ها تفاوت‌هایی به لحاظ طرح و سند و محتوا و نوع نگاه به آموزش و پرورش دارند. هر کدام از این دوره‌ها را به‌طور جداگانه می‌توان بحث کرد.

مددی

بنابراین استاد آیا بهتر نیست ما از عصر قاجار و پهلوی اول بگذریم و تغییرات دوره پهلوی دوم به بعد را مرور کنیم؟

استاد صافی

بله آن قسمت را که مربوط به سال ۱۳۴۵ است عرض می‌کنم. طرحی است به اسم «طرح اصلاح آموزش و پرورش». خیلی از استادان معروف مانند دکتر کاردان، دکتر شکوهی مسئول کمیسیون بودند... در این طرح برای هر دوره طرح تفصیلی هم وجود دارد. مثل طرح تفصیلی دوره ابتدایی، طرح تفصیلی دوره راهنمایی و طرح تفصیلی دوره متوسطه و طرح تفصیلی دوره تربیت معلم. به مرور زمان این طرح‌ها تهیه می‌شد و افرادی هم که این طرح‌ها را تهیه می‌کردند بیشتر از سازمان پژوهش بودند. نام اینجا مرکز تحقیقات آموزشی بود و بعداً به سازمان پژوهش و نوسازی آموزشی تغییر پیدا کرد.

من آن زمان کارشناس بودم و بعد معاون دفتر راهنمایی تحصیلی شدم. در آن زمان همه بحث می‌کردند که مهم‌ترین مشکل آموزش و پرورش چیست؟ و در نهایت می‌گفتند دو مشکل اساسی وجود دارد؛ مشکل اول اینکه آموزش و پرورش مغز متفکر ندارد، لذا گفته می‌شد ما نیاز به یک سازمان داریم برای اندیشیدن درباره آموزش و پرورش، که دارای متخصصانی برای تولید محتوا، برنامه و کتاب باشد. بنابراین تصمیم گرفتند قانونی در مجلس وضع کنند به نام «قانون نوسازی سازمان پژوهش و نوسازی آموزشی». این قانون که در سال ۱۳۵۵ به تصویب مجلس رسید آنقدر پرمحتوا و اثربخش است که تا امروز (۱۳۹۵) سازمان پژوهش را - با تغییراتی - پا بر جا نگهداشته است. بنابراین مأموریت این سازمان تحول و تغییر نظام، تدوین خط مشی، تغییر در کتاب، تدوین اهداف دوره‌های تحصیلی، تدوین نظام تربیت معلم و... بوده است.

دومین مسئله‌ای که در جلسات مطرح بود و من خودم شاهد مباحث مربوط به آن بودم، این بود که آموزش و پرورش به فضاهای مناسب از نظر ساختمان و تجهیزات نیاز دارد و مادامی که فضای مناسب نداشته باشیم، نمی‌توانیم طرح‌ها را اجرا کنیم. لذا «سازمان نوسازی و توسعه و تجهیز مدارس» به عنوان قانون بعدی به تصویب رسید. پس این دو قانون را باید مادر قانون‌های این حوزه دانست که هنوز هم برای تحول بنیادین آموزش و پرورش، این دو سازمان بیشترین مأموریت را دارند؛ یکی فضای فیزیکی و تجهیزات آموزش و پرورش که مربوط به ۱۳۵۴ است و دیگری قانون سازمان پژوهش و نوسازی آموزشی که مربوط به سال ۱۳۵۵ است. پس می‌بینید که در گذشته چه طرح‌های متعدد و خوبی برای اصلاح آموزش و پرورش اندیشیده و اجرا شده است.

◀ ربانی

در آن زمان چه دلیلی داشت که آموزش و پرورش را اصلاح کنند؟

◀ استاد صافی

برای اینکه وضع موجود را صددرصد نمی‌خواستند رد کنند به اصلاح رو می‌آوردند. فرض کنید در اصلاح ساختار، دوره اول متوسطه را تبدیل به دوره راهنمایی کردند یا در دوره ابتدایی ۶ سال تبدیل شد به ۵ سال و گرنه پیش‌دستانی کم و بیش بود. بعد دوره راهنمایی را اجرا کردند و بعد متوسطه را. هدایت تحصیلی هم به گونه‌ای بود و بعد اصلاح شد. به‌طور کلی در آن دوره به آموزش و پرورش خیلی اهمیت دادند و

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

خیلی کار کردند. کتاب‌هایی که در آن زمان به وسیله صاحب‌نظران تألیف شده واقعاً کتاب‌های خوبی بود. مثلاً برای معلمان کتاب راهنمای معلم تهیه شده است. راهنمای معلم علوم، ریاضی، فارسی، دینی، حرفه‌وفن و... در واقع تفکر بیشتر این بود که چه کنیم که معلم را آماده کنیم. لذا انواع دانش‌سراها؛ دانش‌سرای مقدماتی، دانش‌سرای روستایی، دانش‌سرای عشایری، دانش‌سرای تعلیماتی دینی، دانش‌سرای اقلیت‌های مذهبی، دانش‌سرای راهنمای تحصیلی و دانش‌سرای عالی ایجاد شد. آقای دکتر کاردان در زندگی‌نامه‌اش گفته است که به من گفتند شما بروید رئیس دانشکده علوم تربیتی (بعد از دکتر افضل) شوید. گفتم چه نیازی به دانشکده علوم تربیتی در ایران داریم؟ گفتند چون می‌خواهیم افرادی را به‌عنوان «فوق لیسانس روش آموزش» تربیت کنیم، در نتیجه دانش‌سرای عالی مأمور تربیت دبیر در حد لیسانس شد. دانشکده‌های علوم تربیتی کشور مأمور گسترش تکنولوژی آموزشی شدند و تربیت استادانی برای آموزش روش آموزش. فلسفه تأسیس دانشکده علوم تربیتی تقریباً این بود. آقای دکتر کاردان می‌گفت باید «دوره‌های فوق لیسانس روش آموزش» داشته باشیم.

در باره دوره راهنمایی تحصیلی هم در مصاحبه قبل گفتم که اولین کتابی که در این باره ترجمه شده، کتاب دکتر کاردان است به نام «اصول راهنمایی»، طرح ژان والون، که ایشان ترجمه کرده است. و بعد از آن هم دکتر علی شریعتمداری کتاب «اصول راهنمایی» واتسون را ترجمه کرد.

در آن تاریخ حدوداً ده کتاب و ده جزوه منتشر شده است. حتی برای موضوع مصاحبه یا برای رشد (روان‌شناسی) کتاب‌های جداگانه نوشته شد. خانم بدیعه بیدل اولین کتاب را به نام راهنمایی تحصیلی نوشت. بعد هم روان‌شناسی آموزشی و...

◀ معتمدی

استاد صافی، نقش خودتان در این میان چه بود؟

◀ استاد صافی

من در سال ۱۳۴۸ که فارغ‌التحصیل دانشگاه تربیت معلم شدم، در رشته راهنمایی و مشاوره، به توصیه استاد پرفسور دوبورگ، کارشناس حوزه راهنمایی تحصیلی در وزارتخانه شدم. من بودم، دکتر پاشا شریفی بود، دکتر اکرمی هم مدتی بود. به هر حال دوره راهنمایی شروع شد و تا سال ۱۳۹۰ به شکلی ادامه پیدا کرد. مسلماً آموزش و پرورش هر کشور از نظام سیاسی حاکم بر دوره خود الهام می‌گیرد. مثل سپاه دانش که در دهه ۴۰ ایجاد شد و یا دانشگاه سپاهیان انقلاب (مامازن) که همه ناشی

از سیاست حاکم بود. اما آنچه بیش از همه اثر گذاشته یکی پیش دبستانی است که ما مدارک بسیار جالبی درباره آن داریم. در سال ۱۳۴۹ اساسنامه پیش دبستانی، به شکل جدیدش، مصوب شورای عالی آموزش و پرورش است. به خصوص که همسر دکتر شکوهی، یعنی خانم صغری سره، مسئول پیش دبستانی در وزارت فرهنگ بوده است و خود آقای دکتر شکوهی مسئول ارزشیابی دوره ابتدایی در وزارت فرهنگ بود. دکتر شکوهی خودش در دانش سرای عالی به ما درس روش تدریس ریاضی می داد، اما نه به معنی علوم ریاضی. مثلاً می گفت نظر پیاژه چیست و شما چطور باید ریاضی را با دیدگاه روان شناسی آموزش دهید.

◀ ربانی

استاد لطفاً بفرمایید طراحان و برنامه ریزان در آن زمان، در طراحی برنامه هایشان چقدر از کشورهای خارج و نظام جهانی الهام می گرفتند؟

◀ استاد صافی

آیین نامه دوره متوسطه چند بند دارد به نام راهنمای دانش آموزان دوره متوسطه که در سال ۱۳۳۸ نوشته شده است. آن زمان ما «دبیر راهنما» داشتیم که شرح وظیفه هم داشت و مأموریت او هدایت بچه ها بود. اما در سال ۵۱-۱۳۵۰، دوره راهنمایی که به وجود آمد، الهام بخشش بیش از همه رئیس مرکز مشاوره پاریس بود. و من آنجا را دیده ام. مرکزی بود که انواع متخصص ها در آن بودند.

دانش آموزانی که دوره دبیرستان را در آنجا طی می کنند در منطقه، مهم ترین پایگاهشان مرکز مشاوره است. یعنی آن ها مطالعه می کنند، کتاب و بروشور می خوانند، با مشاغل آشنا می شوند، پزشکان آن ها را معاینه می کنند و به طور خلاصه دانش آموزان راهنمایی می شوند. رئیس آن مرکز را به ایران دعوت کردند در سال ۱۳۴۴ و او در سخنرانی هایش ایده هایی داد.

دوم اینکه دکتر کاردان و دیگر استادانی که بیشتر در سوئیس درس خوانده بودند تحت تأثیر فرهنگ اروپا و مدارس اروپا بودند. بنابراین کلیات دوره از آنجا الهام گرفته شده بود. اما از لحاظ ساختار آموزشی بیشتر از فرانسه الهام گرفته ایم.

◀ خانم احمدی

در این دوره که مورد بحث است ما شاهد شکل گیری مجموعه ای از زیرساخت ها هستیم در نظام آموزشی مان که تا به حال ادامه پیدا کرده اند. مثل دفتر تکنولوژی

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

دکتر کاردان و
دیگر استادانی که
بیشتر در سوئیس
درس خوانده بودند
تحت تأثیر فرهنگ
اروپا و مدارس
اروپا بودند.
بنابراین کلیات
دوره از آنجا الهام
گرفته شده بود.

آموزشی، آموزشکده فنی، تربیت معلم، سازمان پژوهش و... این مجموعه از آنجا که پایه‌های یک تغییر را تدارک می‌بینند نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. چون تا قبل از آن، علیرغم اینکه ما قوانین و برخی از ساختارها مثل شورای عالی آموزش و پرورش و... را داشتیم ولی زیرساخت‌های لازم را برای شکل‌گیری یک نظام آموزشی به گونه‌ای که مؤلفه‌های مختلف نظام را کنار هم تعریف کند و کارکردهای آن‌ها به هم پیوند بخورد و نهایتاً موجب اثربخشی و تغییر در سیستم آموزشی شود، تا قبل از آن نداریم. تنها دوره‌ای در تاریخ آموزش و پرورش که می‌بینیم زیرساخت‌ها در ارتباط باهم تعریف می‌شود و در کنار آن منابع انسانی برای کار در زیرساخت‌ها و به جریان انداختن فرایندها در این زیرساخت‌ها آموزش می‌بینند و تربیت می‌شوند و بعد تأثیرگذاری زیرساخت‌ها بر سیستم شروع می‌شود، همین دوره است.

ما حتی در سال ۹۰ که از تحول بنیادین حرف می‌زنیم، شاهد هیچ تغییری در زیرساخت‌ها نیستیم و براساس همان زیرساخت‌های قبلی داریم کار را ادامه می‌دهیم. درحالی‌که این حرف‌هایی که در حوزه بنیان‌های نظری زده می‌شود، ما را نیازمند یک رشته تعریف مشخص می‌کند برای ماهیت زیرساخت‌ها، ایجاد زیرساخت‌ها و تأمین نیروی انسانی برای آن زیرساخت‌ها، تا این مبانی بتواند به جریان بیفتد. آیا نمی‌توان از آن مدل و پیشینه تاریخی و تجربه استفاده کرد و تجربه‌های مترکم قبلی را تحلیل کرد و مبنای عمل قرار داد در وضعیت موجود؟ کما اینکه اشاره فرمودید شما، که قانون‌هایی مثل قانون استعدادهای درخشان، قانون سازمان پژوهش، قانون سازمان نوسازی، هیچ‌کدام از این قوانین قوانینی نیستند که در خود نظام آموزشی آن زمان تعریف شده باشند؛ بلکه قبلاً در «نظام اجتماعی» تعریف شدند و سپس در «نظام آموزشی» مورد استفاده قرار گرفتند. می‌خواهم بگویم وقتی قرار است نظام آموزشی تغییر کند یا اصلاح شود، نیازمند آن است که اول نظام اجتماعی رابطه‌اش را با نظام آموزشی بازتعریف کند و سپس اصلاحات براساس آن انجام شود درحالی‌که ما در سال ۹۰ یا بعد از آن به هیچ عنوان شاهد وقوع این وضعیت نیستیم.

دومین نکته اینکه اساساً شرح وظایف این سازمان‌ها نه تنها تحول ایجاد نمی‌کند بلکه شرح وظایف این سازمان‌ها هیچ تغییری پیدا نمی‌کند. یعنی شما نمی‌بینید که هیچ سازمانی شرح وظایفش یا قانونش مورد تجدیدنظر قرار بگیرد و این یکی از نکاتی است که تاریخ آموزش و پرورش به ما می‌گوید می‌توان بر آن تأمل کرد و باید از آن درس بگیریم.

◀ استاد صافی

دقیقاً همین‌طور است که فرمودید خانم احمدی. من در پیشنهادهایی که متن آن را تقدیم‌تان می‌کنم همین بحث را دارم. برای مثال، در آن زمان، بخش‌نامه کردند که هر کس پنج سال در آموزش و پرورش معلمی کرده و دارای لیسانس علوم تربیتی یا روان‌شناسی است، یا آموزش ابتدایی خوانده، می‌تواند برای دوره فوق لیسانس راهنمایی و مشاوره امتحان دهد و به دانش‌سرای عالی برود. ما دانش‌سرای عالی رفتیم و فوق لیسانس مشاوره خواندیم و دو سال قبل از اینکه دوره راهنمای تحصیلی ایجاد شود فارغ‌التحصیل شدیم و تبدیل شدیم به کارشناس و برنامه‌ریز آن دوره. عده‌ای هم رفتند به استان‌های دیگر. یعنی قبل از اینکه دوره ایجاد شود معلمش در دانش‌سرای راهنمایی تربیت می‌شد. ساختمان‌سازی و فضا‌سازی مدارس هم براساس ۵ کلاس دبستان، به جای ۶ کلاس قبلی، اجرا شد. می‌دانید که یکی از مشکلات فعلی در دبستان‌ها این است که برای ۶ ساله شدن کلاس کم دارند.

سپس شرح وظایف دفاتر عوض شد. شرح وظیفه دفتر راهنمایی تحصیلی جدید است. جالب است که در آن، «واحد آزمون‌ها» پیش‌بینی شده است. مثلاً آقای پاشا شریفی مسئول تهیه آزمون‌های مختلف بود. نکته جالب این است که در برنامه توسعه، جایگاه این دوره کاملاً تعریف شد. پول و اعتبار زیادتری دادند. ضمن اینکه ارتباط با دانشگاه‌ها زیادتر شد. علاوه بر این، به این نتیجه رسیدند که باید ابتدا زمینه‌ها مهیا شود بعد اجرا شود، هم‌چنین سال به سال اجرا شده است. مهم‌ترین ویژگی این بود که یک‌باره اجرا نکردند. شروع آن از کلاس اول ابتدایی (۴۶-۱۳۴۵) بود تا سال ۱۳۵۰ که به دوره راهنمایی رسید. در سال ۱۳۵۳ هم دوره متوسطه شروع شد. یعنی گام به گام بود. بنابراین این سازمان فرصت خوبی داشت که کتاب بنویسد یا سفارش دهد. به نظر می‌رسد، به فرمایش شما، افرادی که این مسئولیت‌ها را به‌عهده داشتند، به خوبی می‌دانستند که باید ابتدا امکانات را فراهم کنند سپس طرح را اجرا کنند.

◀ معتمدی

من به مسئله‌ای اشاره می‌کنم که خانم دکتر احمدی فرمودند: اصولاً سیستمی فکر کردن، یعنی مجموعه عواملی را که به یکدیگر مربوطاند باهم دیدن، اندیشه‌اش از خارج وارد کشور ما شده است. حال چگونه شد که در ۱۳۴۵ در نظام آموزشی ما تغییر به‌وجود آمد؟ مطلع هستید که در ۱۹۵۷ میلادی (۱۳۳۶ شمسی) قمر مصنوعی اتحاد جماهیر شوروی به فضا پرتاب شد آن هم بدون اطلاع قبلی. برای آمریکایی‌ها این

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

سیستمی فکر
کردن، یعنی
مجموعه‌عواملی
را که به یکدیگر
مربوط‌اند باهم
دیدن، اندیشه‌اش
از خارج وارد کشور
ما شده است.

مسئله خیلی مهم بود که بدانند شوروی در مدارس خودش چه کرده است که اینقدر از نظر فنی پیشرفته شده است. گفتند حتماً در این زمینه مسئله آموزش و پرورش دخیل بوده است. بنابراین آمریکایی‌ها نظام آموزشی‌شان را طوری تغییر دادند که توانستند افراد یا نیروهای موردنظر را تربیت کنند و یک دهه نگذشت که به روس‌ها پیوندند. یعنی آمریکایی‌ها هم سفینه فضایی ساختند و به فضا پرتاب کردند و عقب‌ماندگی‌شان را جبران کردند تا آنجا که برای اولین بار انسان را به ماه فرستادند.

در ایران هم از سال ۱۳۳۸ شروع کردند به تغییر کتاب‌های درسی و معلم راهنما تربیت کردن؛ و این آغاز تحول شد. در همین سال‌ها و در سال‌های دهه ۴۰ تعداد دانش‌آموزان زیاد می‌شود. اما چاپخانه به تعداد کافی نیست که کتاب چاپ کند. کتاب‌های درسی دچار بلبشویی هست. به طوری که جلال آل احمد مقاله‌ای می‌نویسد به نام بلبشوی کتاب‌های درسی. مثلاً تعداد مؤلفان یک کتاب جغرافی بیش از ده نفر است. معلوم می‌شود دو سه نفر کتاب را نوشته‌اند و برای اینکه کتاب فروش برود نام دیگران را هم نوشته‌اند.

در اینجا جملاتی را از دکتر خانلری در این باره می‌خوانم که در سال ۴۲ گفته است: «وضع کتاب‌های درسی ایران در سال‌های اخیر از نظر ابتدال محتویات و تنوع بی‌حد و حصر و گرانی آن‌ها و زد و بندها و سوءاستفاده‌هایی که در کارها بود به جایی رسید که می‌بایست تصمیمات قاطعی به نفع مردم گرفته شود و آن فساد و هرج و مرج پایان یابد.» در همان زمان دکتر محمدامین ریاحی هم کتابی تحت عنوان «کتاب‌های درسی ایران» می‌نویسد که از اسناد آن دوره حساب می‌شود. خانلری خودش طرحی می‌دهد که این مشکل را برطرف کند. به کارشناسان می‌گوید از میان کتاب‌های موجود در بازار آزاد یک کتاب را برگزینند. مثلاً اگر ده کتاب فیزیک در بازار بوده یک کتاب را تنها برای اینکه به مؤلفان لطمه‌ای نخورد می‌گوید، کوشش کنید که مثلاً شیمی از یک گروه مؤلفان و جغرافی از گروه دیگر انتخاب شود.

بعد متوجه می‌شوند که کتاب درسی را که به این شکل تغییر دادند باز هم مشکلاتی وجود دارد. اینجاست که با توجه به تجربه خارج از کشور که سیستمی کار می‌کردند، اینجا هم سیستمی به وجود می‌آورند. از آدم‌های متفکر دعوت می‌کنند. بعضی از این آدم‌ها فوق‌العاده علاقه‌مند بودند. من سال ۵۹ - ۵۸ که سازمان کتاب‌های درسی تعطیل شد و به اینجا آمدم، قفسه‌هایی را دیدم که در آن‌ها مطالعاتی را که در آن سال‌ها صورت گرفته بود بایگانی کرده بودند. مثلاً اگر می‌خواستند کتاب فیزیک بنویسند، مطالعه کرده بودند که هم در کشورهایی مثل کشور خودمان و هم در کشورهای پیشرفته جهان از چه مواردی استفاده می‌شود.

اینها را جمع‌آوری کرده و کتاب‌هایی تألیف کردند که با توجه به تجربیات دیگر کشورها بود. ما اولین بار واژه «تحقیق کنید» را در کتاب علوم راهنمایی دیدیم. «آزمایش کنید» را در کتاب دوره راهنمایی دیدیم. ما خودمان در سال ۴۹ - ۴۸ (قبل از اینکه دوره راهنمایی تأسیس شود) در اصفهان برای معلمان دوره اول متوسطه، که بعداً به راهنمایی تغییر کرد، کلاس‌های آموزشی ۴۲۰ ساعته گذاشتیم با معلمان در اصفهان، یزد، چهارمحال و بختیاری. در همین زمان است که صنایع آموزشی هم به کار می‌افتد و در اینجاست که ما روش‌هایمان را هم تغییر دادیم. بعد هم مشاوران راهنمایی که با عشق و علاقه مشغول کار شدند.

◀ مددی

من مایل هستم که با توجه به وضع موجود، بحث را به بعد از انقلاب معطوف کنیم و آسیب‌شناسی کنیم که تصمیماتی که بعد از انقلاب برای تغییر و تحول و اصلاح صورت گرفت چگونه بوده تا ببینیم سیر ۳۸ ساله ما چه مراحل را طی کرده است. به یکی دو نکته در این باره اشاره می‌کنم. همه ما می‌دانیم که هیچ نظام سیاسی نیست که نسبت به تعلیم و تربیت بی‌طرف باشد. همه نظام‌های سیاسی نسبت به تعلیم و تربیت موضع دارند و با توجه به مسئولیتی که نسبت به تربیت مردم دارند در امر تربیت اقدامات جدی می‌کنند. ثانیاً همه نظام‌های سیاسی برای بقا و تداوم خودشان، نیازمند تربیت شهروندانی هستند که متناسب با آرمان‌ها و نظام‌های فکری‌شان، به نظام خدمت کنند.

علی‌القاعده در همه جای دنیا هر نظام سیاسی نسبت به تعلیم و تربیت موضع دارد. پس طبیعی بود که بعد از رخداد انقلاب اسلامی هم در کشور ما چنین تصمیماتی نسبت به آموزش و پرورش گرفته شود. همواره این سؤال برای من مطرح است که با وجود اینکه قبل از انقلاب شخصیت‌هایی مانند مرحوم باهنر و دیگران در سازمان پژوهش در تدوین کتاب‌های تعلیمات دینی نقش‌آفرین بودند - کتاب‌هایی هستند که جاذبه دارند - با وجود این شخصیت‌ها در آموزش و پرورش قبل از انقلاب و در تدوین و تألیف کتاب‌ها که به هر حال دغدغه‌های تربیت دینی بچه‌ها را از طریق کتاب‌های دینی دنبال می‌کردند، بلافاصله بعد از انقلاب که افرادی مانند شهید رجایی و شهید باهنر در مصدر امور قرار می‌گیرند، تصمیمات جدی برای آموزش و پرورش می‌گیرند.

سؤال من این است که با وجود کتاب‌هایی که قبل از انقلاب برای تعلیم و تربیت دینی دانش‌آموزان نوشته شده بود، چه خلاءهایی این بزرگواران احساس می‌کردند

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

که فکر می‌کردند باید در آموزش و پرورش اتفاقات دیگری رخ دهد؟ نکته بعدی اینکه بعد از انقلاب تصمیمات جدی برای اصلاح و ترمیم آموزش و پرورش گرفته شده است. مثلاً شهید رجایی بعد از انقلاب تصمیم می‌گیرد نهاد امور تربیتی را در آموزش و پرورش ایجاد کند. شکل‌گیری نهاد امور تربیتی - با آن جمله از شهید رجایی که می‌گوید «مربیان تربیتی سربازان انقلاب در آموزش و پرورش هستند» و شهید باهنر هم می‌گوید «با تعطیل شدن مدرسه تربیت تعطیل نمی‌شود.» این نشان می‌دهد که تربیت در ذهن این بزرگواران متفاوت از آن چیزی بوده است که در مدرسه دنبال می‌شده.

در دوران جنگ و در سال ۱۳۶۴ هم تصمیم می‌گیرند طرح تغییر بنیادین آموزش و پرورش را تهیه کنند که برای آن هم، سند ارزشمندی با مقدمه آقای احمد احمدی آماده می‌شود. اما در عمل این کنار گذاشته شد و در دوره دکتر نجفی اقدام به تغییر دوره متوسطه می‌کنند که مایلم دوستان در آسیب‌شناسی به این موضوع هم بپردازند.

به هر حال، همه این تغییرات نشان می‌دهد که ما بعد از انقلاب دنبال گم‌شده‌ای هستیم. با توجه به اینکه شما، استاد صافی، تحولات قبل از انقلاب را هم شاهد و ناظر بوده‌اید، لطفاً آسیب‌شناسی کنید اقدامات بعد از انقلاب را تا بتوانیم از این آسیب‌شناسی برای چگونگی پیاده‌سازی سند تحول که امروز دغدغه کشور است استفاده کنیم. الان جمهوری اسلامی با یک چالش بزرگ روبه‌روست و در پیاده‌سازی سند تحول با موانع بسیار جدی مواجه شده است. این چالش‌ها از فهم و دریافت مفاهیم تحولی گرفته تا زیرساخت‌هایی که به آن‌ها اشاره شد تا استلزامات حقوقی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و... همه اینها موجب نگرانی است. من - که خودم در این زمینه مسئولیت دارم - نگرانم که نکند که این امر به شکست منجر شود. چرا که اگر ما نتوانیم حداقل تا دهه آینده یک تغییرات قابل قبولی در آموزش و پرورش ایجاد کنیم که رضایت دانش‌آموزان و اولیا و حاکمیت را فراهم کند می‌تواند باعث ناامیدی و شکست برای جمهوری اسلامی شود که نتوانست در حوزه تعلیم و تربیت رسمی کاری انجام دهد. به‌ویژه که نظام ما یک نظام فرهنگی است. می‌خواهم که استاد از این منظر هم به موضوع بپردازند.

رون

آن‌طور که من پی برده‌ام؛ آنچه قبل از انقلاب اتفاق افتاده، هم تغییرات کلی و هم تغییرات جزئی بوده است. سیستم اقتباسی و تقلیدی بوده است؛ تقلید از اروپا. چون عمدتاً افرادی که در اروپا تحصیل کرده بودند متفکران ما را تشکیل می‌دادند. از

یک سو این هندسهٔ صحیحی که باید می‌بوده، بنیانگذارش برنامه و نقشهٔ مدوئی نداشته است و معمولاً ارتکازی بوده. یعنی مثلاً پرتاب قمر مصنوعی که اتفاق افتاده و اکنش نشان داده می‌شده است. فراکنشی نبوده است. جوشش از درون نبوده است. طبیعتاً این موضوع نقشهٔ کلان نداشته و ما حتی فلسفه هم نداشتیم. مبانی روشن و مدون و مصوب ظاهراً سرچشمهٔ کار وجود نداشته، مثلاً در تاریخچه بیان شده که کتاب‌ها عمدتاً ترجمه بوده به ویژه در سال‌های دههٔ ۵۰ که حتی بومی‌سازی هم نشده است....

◀ ربانی

البته این سخن شما ممکن است در مورد یک یا دو کتاب مثل ریاضی یا علوم صحیح باشد ولی نمی‌توان آن را به همهٔ کتاب‌ها تسری داد. اتفاقاً اگر شما اسامی مؤلفان آن زمان را ببینید به چهره‌های اصیل و دانشمندی برمی‌خورید. حتی در کتاب‌های دینی از کسانی استفاده می‌کردند که در ظاهر و باطن از مخالفان رژیم بودند. مثلاً کتاب‌های دینی را چه کسی نوشت؟ جز بهشتی و باهنر و مانند اینها؟ در مورد کتاب‌های علوم و ریاضی هم این طبیعی است که از منابع خارجی استفاده کنند یا حتی آن‌ها را ترجمه کنند و این کاری است که امروز هم می‌شود. مثلاً همین درس تفکر و سبک زندگی یا لایف‌استایل. تا آن‌جا که من می‌دانم - مبتنی بر ایده‌های کارشناسان خارجی است ولی با اصلاحات و تغییراتی در ایران انجام گرفته است.

◀ معتمدی

شما باید بدانید که علوم جدید و ریاضیات جدید را که ما در اساس، خودمان تولید نکرده‌ایم. اروپایی‌ها شروع کردند. به اضافه اینکه وقتی سازمان کتاب‌های درسی تأسیس شد افراد دانشمندی مثل احمد آرام، احمد بیرشک، محمود بهزاد، رضا اقصی و امثال اینها با آن همکاری کردند. اگر می‌خواهیم به ریشه‌ها برسیم باید کمی ذهنمان را بازتر کنیم. البته همه کسانی که دربارهٔ تأسیس مدارس جدید نوشته‌اند گفته‌اند همین میز و نیمکت و کلاس و زنگ زدن و ساعت‌بندی کلاس‌ها و... بود که باعث نشاط بچه‌ها برای درس خواندن و گریزاندن آن‌ها از مکتب‌خانه‌ها شد. این موضوع را در نظر داشته باشید که در گذشته با آن روش‌ها یکی دو درصد با سواد بیشتر نداشتیم. حوزه انسان‌های بزرگی پرورش داده است و روش‌هایش جالب بوده ولی گسترده نبوده علاوه بر اینکه نه در مکتب‌خانه‌ها و نه در حوزه‌های علمیه علوم و معارف جدید را آموزش نمی‌دادند. همان سواد خواندن و نوشتن بود

و علوم و معارف فقهی و دینی. راه دانشگاه از مدرسه می‌گذرد.

◀ استاد صافی

یک بحث علمی وجود دارد و آن این است که شما بالاخره در مدرسه می‌خواهید انتخاب کنید و فرهنگ را انتقال دهید. فرهنگ هم که عام است. برنامه‌های کل مدرسه‌ها ناشی از سه فرهنگ است. یکی فرهنگ اسلامی دومی فرهنگ ایرانی و سومی فرهنگ جهانی است؛ بخشی از برنامه‌های ما ناشی از فرهنگ جهانی است که چاره‌ای جز ترجمه آن نداریم. درست است که در گذشته فیزیک داشتیم ولی بالاخره امروزه روش آموزش فیزیک و تحولات درباره فیزیک یک بحث جهانی است و هنوز هم باید از خارج بیاوریم. اما در فرهنگ اسلامی لزومی ندارد از غرب الهام بگیریم. ما باید مبانی‌مان متخذ از سه فرهنگ باشد. این موضوعی است که بعد از انقلاب و در سال ۱۳۵۸ مورد بحث جدی شورای عالی آموزش و پرورش قرار گرفت. به همین دلیل وقتی انقلاب شد اولین کاری که در آموزش و پرورش شد تجدیدنظر در قانون شورای عالی آموزش و پرورش بود. هنوز در آن زمان مجلس نداشتیم، شورای انقلاب داشتیم. با این حال، افرادی آمدند و به‌عنوان اعضای موقت شورای عالی آموزش و پرورش قانون قبلی را اصلاح کردند.

شما اگر متن قانون شورای عالی آموزش و پرورش مصوب ۱۳۵۸ را بخوانید این موضوع را کاملاً نشان می‌دهد. در آنجا آمده است که به دلیل ضرورت تحول در آموزش و پرورش باید به برقراری این چهار ارتباط توجه شود: ارتباط دانش‌آموزان با خالق هستی، ارتباط با طبیعت، ارتباط با جامعه و ارتباط با خویشتن خویش. یعنی اساس تفکر حاکم در نظام آموزش و پرورش بعد از انقلاب، برقراری سه ارتباط در ذیل ارتباط با خالق هستی است. لذا اولین متن تهیه شده در اولین سمینار در سال ۱۳۵۸، با حضور استادان برجسته آن دوران موجود است. موضوع بحث، فلسفه آموزش و پرورش و مشخصات یک انسان تربیت شده اسلامی است. لذا دکتر باهنر، چهار سؤال را مطرح می‌کند: ۱. فلسفه آموزش و پرورش اسلامی چیست؟ ۲. موضوع آموزش و پرورش چیست و ما چه کسی را می‌خواهیم آموزش دهیم؟ ۳. هدف‌های آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی چیست؟ ۴. این کار چگونه صورت می‌گیرد و برنامه آن چیست؟ جواب‌ها جالب است. در پاسخ پرسش اول نوشته است: انسان موجودی تغییرپذیر است و دارای توانایی انتخاب. اما معیارهایی لازم دارد که جهت خودش را به سمت خدا انتخاب کند. انگیزه تعلیم و تربیت این است که انسان دارای دو بُعد خاکی و خدایی است؛ یعنی فعالیت‌های او

برنامه‌های کل
مدرسه‌ها ناشی
از سه فرهنگ
است. یکی فرهنگ
اسلامی دومی
فرهنگ ایرانی و
سومی فرهنگ
جهانی است.

دو گونهٔ مادی و معنوی است. برای مثال جست‌وجوی غذا، ارضای نیاز مادی انسان است و زیبایی‌نگری و تعالی‌خواهی ارضای نیاز معنوی اوست. پس او نیازمند تعلیم و تربیت بدنی یعنی سیر از بعد خاکی به بعد خدایی است. انسان موجودی مسئول و متعهد است و باید معیارهایی به او داد که راه خود را بازیابد از این رو وظیفهٔ آموزش و پرورش این است که بعد اول را کنترل کند. و بعد دوم را رهبری نموده و پربار سازد. آدمی زاده طرفه معجونی است / کز فرشته سرشته و ز حیوان.

جواب سؤال دوم: موضوع؛ آموزش و پرورش کودکانی است که از سن پنج سالگی در اختیار ما قرار گیرند تا حداکثر ۲۰ سالگی. از کودکانستان و دبستان و راهنمایی و دبیرستان و احتمالاً فوق دیپلم حدود ۱۲ تا ۱۵ سال که بهترین زمان عمر او و بسیار با ارزش است و قابلیت انعطاف و تربیت دارد در اختیار ما قرار می‌گیرد.

جواب سؤال سوم: هدف: فردی که مورد نظر و هدف تعلیم و تربیت اسلامی است، فردی است که دارای ۳۰ مشخصهٔ زیر است: ۱. جز خدا را نپرستد ۲. فقط از او استعانت جوید ۳. رضای خاطر او را بر همه چیز ترجیح دهد ۴. ملاک برتری را فقط تقوا بداند ۵. هوای نفسش را کاملاً در اختیار گیرد ۶. از هر گونه سخن بیهوده اعراض کند ۷. سخن به اندازه گوید ۸. در مقابل حوادث و مصائب خود را نبازد ۹. از گمان بد بپرهیزد ۱۰. تحقیق نکرده قضاوت نکند و پس از آنکه حقی مسلم شد در تصمیم‌گیری قاطع باشد ۱۱. به قول خود وفا کند و به قول و قرار خود عمل نماید ۱۲. در زندگی کم‌مصرف باشد ۱۳. مؤدب و خوش‌برخورد بوده و با زیردستان به محبت رفتار کند ۱۴. هرگز کسی را تحقیر نکند. هیچ‌گاه به حقارت تن ندهد ۱۵. قبل از آنکه مردم درخواست کنند به آن‌ها نیکی کند و از خیررسانی لذت ببرد ۱۶. به پدر و مادر بدون قید و شرط نیکی کند ۱۷. برتری طلب نباشد ۱۸. با مردم در نهایت تواضع و فروتنی رفتار کند و مردم را سرزنش نکند و هرگز کسی را آزار ندهد. ۱۹. از آنچه دوست دارد به مردم ببخشد ۲۰. مردم در کنار او احساس امنیت کنند ۲۱. سرّ کسی را فاش نکند ۲۲. در مقابل ناراحتی مردم بی‌تفاوت ننشیند و برای کمک به آن‌ها قیام کند ۲۳. وجود دیگران را درک کند ۲۴. از تمام ظرفیت وجودی خود استفاده کند در شناخت جهان بکوشد ۲۵. عدل را در بافت عالم دریابد. ۲۶. عظمت و کمال آفرینش را درک کند ۲۷. در پاکیزگی و نظافت محیط خود بکوشد ۲۸. احساس مسئولیت کند ۲۹. از نعمت‌های خدا غافل نماند ۳۰. خداوند را ناظر بر اعمال خود بداند و اوامر او را اطاعت کند.

پاسخ سؤال چهارم: اصول آموزش و پرورش اسلامی عبارت است از:

۱. اصل انسانیت ۲. اصل جدایی روح ۳. اصل حسن فطرت ۴. اصل ایمان ۵. اصل

اساس تفکر
حاکم در نظام
آموزش و پرورش
بعد از انقلاب،
برقراری سه ارتباط
در ذیل ارتباط با
خالق هستی است.

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

آزادی و مسئولیت ۶. اصل نیاز ۷. اصل تغییرپذیری

هدف‌های تعلیم و تربیت اصول پنج‌گانه حاکم بر جهان آفرینش به شرح زیر است:

۱. اصل توحید ۲. اصل بعثت ۳. اصل امامت ۴. اصل عدالت ۵. اصل معاد

سپس به روش‌ها می‌پردازد. بنابراین هدف تعلیم و تربیت در اسلام در سه بعد جسم، رشد قلب و رشد عقل تعیین می‌شود. در غرب تأکید بر عقل است به عنوان تنها عامل سعادت. اما نکته قابل توجه اینکه عقل بدون احساس و قلب یا احساس بدون عقل هر دو عامل بدبختی جهان بشریت است. این نگاه عامل گسترش زندگی مادی و پرتلاطم مغرب‌زمین است و زمینه‌ساز استضعاف و استعمار. بنابراین انسان از طریق رشد هماهنگ تمام ابعاد مادی و معنوی خود به انسانیت می‌رسد و این هدف مهمی برای تعلیم و تربیت است. رشد و تکامل در ابعاد سه‌گانه جسم، عقل و قلب، انسان را در مسیر تعالی به سوی خدا می‌کشاند؛ انا لله و انا الیه راجعون. پس انسان با انتقال یافتن به جهان خاکی تنزل کرد و حاصل رشد ابعاد سه‌گانه مقدمه‌ای است برای تعالی و پرواز او به سوی خداوند.

تمام حرف این است که حالا که انقلاب شده باید نگاه به انسان تغییر پیدا کند و نو شود. به دنبال این آقای مهندس نوید به من گفت شما تحول آموزش و پرورش بعد از انقلاب را بنویس که من در چند جلد در آوردم. پنج جلد است: بررسی تحلیلی اسناد و طرح‌های آموزش و پرورش از آغاز انقلاب تا کنون. گردآوری، طبقه‌بندی و سازماندهی اسناد و طرح‌ها.

ترکیب افرادی که به این شورا آمدند خیلی جالب است. مثلاً طرح پیشنهادی به شورای عالی آموزش و پرورش برای سازمان تربیت معلم در کشور، که طرح پیشنهادی دکتر یدالله سجابی در سال ۱۳۵۹ بود. ۲۰۰ طرح در سال ۵۹ - ۱۳۵۸ برای تغییر و تحول آموزش و پرورش در ایران به این سازمان و شورای عالی آموزش و پرورش رسیده بود و من مأمور بودم که این طرح‌ها را برای صاحب‌نظران بفرستم. مثلاً برای آیت‌الله ناصر مکارم فرستادم که ایشان جواب دادند. مرحوم دکتر شعاری‌نژاد ۱۲۰ صفحه جواب داد. خیلی‌ها نظر دادند. حتی پزشکان متخصص در ایران طرحی دادند به نام طرح تحول در آموزش و پرورش. اگر کسی این ۲۰۰ طرح را کنار هم بگذارد می‌بیند از طرح کوچک هست تا طرح ۳۰-۲۰ صفحه‌ای.

در یک کلام مشارکت دلسوزانه مردم و صاحب‌نظران ایران به شکل‌های مختلف و در آموزش و پرورش فوق‌العاده بوده است. من فکر نمی‌کنم دیگر بتوانیم چنین طرح‌ها و پیشنهادهایی را از مردم بگیریم. آن زمان مثل اینکه همه احساس مسئولیت می‌کردند که درباره آموزش و پرورش بنویسند.

هدف تعلیم و تربیت
در اسلام در سه
بعد جسم، رشد
قلب و رشد عقل
تعیین می‌شود.

از سال ۱۳۵۸ شورای عالی خیلی مصوبات جالبی دارد، تا سال ۱۳۶۷. یعنی از ۵۸ تا ۶۷ مجموعه نوشته‌ها فوق‌العاده است که یکی از آن‌ها می‌شود. «سند تغییر بنیادی آموزش و پرورش» که عصاره مطالعات متعدد خارجی و داخلی است. این سند به شورای عالی انقلاب فرهنگی رفت. ۴۰ جلسه درباره آن صحبت شد که صورت جلسه‌هایش موجود است.

ولی من نتوانستم بفهمم که چرا با همه این سوابق حاصل بررسی‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی شد یک صفحه که نوشتند: کلیات مورد تأیید است و بعد ساختار آموزش و پرورش شد ۶ سال ابتدایی، (دو دوره ۳ ساله) سه سال دوره اول متوسطه، سه سال دوره دوم متوسطه البته دوره‌های تحصیلی نامگذاری هم شده بود به اساس و ارکان و ارشاد و... اما وقتی برای اجرا ابلاغ شد به آموزش و پرورش وزیر (دکتر نجفی) گفت من نمی‌توانم این را اجرا کنم. در نتیجه قرار شد گروهی تعیین شوند و برنامه تفصیلی برای هر دوره ارائه دهند. دوازده کمیسیون تشکیل شد که افرادی مثل دکتر حداد، آقای علاقمندان، خود من در رأس هر کمیسیون قرار داشتند. نتیجه اینکه یکی از کمیسیون‌ها طرح نظام جدید ۷۰-۱۳۶۹ را ارائه داد که اجرایی شد ولی بقیه کمیسیون‌ها مدتی ادامه داشت و رها شد. در طرح نظام جدید و پیش‌دانشگاهی «سیستم ترمی واحدی» به جای سیستم ثلثی برای اولین بار وارد دوره متوسطه شد. هدایت تحصیلی هم از دوره راهنمایی رفت به دوره متوسطه، فنی و حرفه‌ای هم پنج‌ساله شد و... ولی باز در سال ۸۲ بحث اصلاحات در آموزش و پرورش مطرح شد. این‌ها همه قابل بحث است.

به هر حال، در سال ۸۲ مأموریت پژوهشگاه تعلیم و تربیت این می‌شود که این کار را انجام دهد. یک سال بعد دولت وارد می‌شود که برای همه وزارتخانه‌ها باید سند بیاید. پس تنها آموزش و پرورش نیست. در نتیجه سازمان برنامه مأموریت پیدا می‌کند که نظام آموزش و پرورش ما را مطالعه کند. آن‌ها جلسه می‌گذارند و می‌گویند کار ما نیست و به شورای عالی آموزش و پرورش می‌سپارند. شورای عالی آموزش و پرورش هم برای این کار هیئتی به ریاست دکتر مهرمحمدی انتخاب می‌کند و به این ترتیب کار از سال ۸۴ - ۸۳ آغاز می‌شود تا سال ۹۰ که زمینه‌ساز سند تحول می‌شود که هفتاد تحقیق پیوست آن است.

◀ مددی

من مایلیم برگردیم به این نکته که چرا سندی به این محکمی که با آن سازوکار و هزینه و انصافاً بسیار پربار تهیه شد آن مسیر را طی کرده و به‌طور کلی چرا رویکرد

در طرح
نظام جدید و
پیش‌دانشگاهی
«سیستم ترمی و
واحدی» به جای
سیستم ثلثی برای
اولین بار وارد دوره
متوسطه شد.
هدایت تحصیلی
هم از دوره
راهنمایی رفت
به دوره متوسطه،
فنی و حرفه‌ای هم
پنج‌ساله شد و...

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

همه‌جانبه‌نگری که می‌خواهد تعلیم و تربیت اسلامی را در کشور محقق کند عملی نمی‌شود؟

◀ استاد صافی

یادم هست در سال ۶۴ - ۶۳ که معاون آموزشی بودم، درخصوص آن تغییر بنیادی نظام، نه این تحول اخیر، نامه نوشتم به دکتر اکرمی، وزیر، که من معتقدم این سند نباید به شورای عالی انقلاب فرهنگی برود و تصویب شود. باید به شورای عالی آموزش و پرورش بیاید چون تصویب تحول‌ها و برنامه‌ها یکی از وظایف شورای عالی است. ولی این‌طور نشد و سند به شورای عالی انقلاب فرهنگی رفت و بعد از ۴۰ جلسه آن‌ها هم در جواب نوشته بودند اولاً کلیات مورد تأیید است. و دوم ساختار این‌گونه باشد. درحالی‌که این، برای وزارت آموزش و پرورش جواب نبود. وزارت آموزش و پرورش هم مجبور شد کمیسیون‌هایی را تشکیل دهد، در این حین وزیر هم تغییر کرد و آقای دکتر نجفی آمد. در نتیجه گفتند باید اولویت را انتخاب کرد. پول هم که نداشتند. اولویت هم با متوسطه بود چون متوسطه در ارتباط با کنکور است....

◀ خانم احمدی

شما تقریباً هیچ زمانی در تاریخ آموزش و پرورش ما نمی‌بیند که بر سر مبانی، که امروز ما بر سر آن این‌قدر حساسیت داریم، اختلاف نظری وجود داشته باشد. همیشه مبانی مشترک و کاملاً مورد تأکید همه بوده است. ممکن است شما در فضای عمومی جامعه، در سال ۱۳۴۴، یک تعارض‌هایی را ببینید با آنچه که امروز در مبانی ذکر شده، اما حتی در آن زمان هم سیستم به خود اجازه نمی‌دهد به لحاظ شرایط فرهنگی حاکم بر جامعه، و حساسیت‌های اجتماعی که وجود داشت، اساساً تردیدی در این موضوع کند. لذا در تاریخ آموزش و پرورش ما با مسئله مبانی مشکل نداریم که جایی مورد غفلت واقع شده یا مبانی نداشته باشیم. همان‌طور که در قانون شورای عالی آموزش و پرورش می‌خوانیم هر آنچه که قبل از انقلاب مورد تأکید قرار گرفته بود عین همان بعد از انقلاب هم مورد تأکید قرار گرفت و عین همان در تغییر بنیادی نظام هست. ممکن است ادبیاتش تغییر کرده باشد اما مبانی تغییر نکرده و عین همان در سند تحول هم هست. پس آنجا دنبال مسئله نگردیم. آنچه که شما استاد صافی اشاره فرمودید، این مسیر و جریان از مبانی آغاز می‌شود ولی وقتی به اجتماع و مدرسه و کلاس می‌خواهد برسد تکلیفش روشن نیست.

این تغییرات پی‌درپی هم متأسفانه یک سری چیزها را به هم زده، بدون اینکه

اجازه دهد بنیادی شکل بگیرد، که پاسخ گو باشد در قبال تصمیم. در نتیجه هر وقت می‌خواهیم کار را اصلاح کنیم از نقطه آغاز شروع می‌کنیم، حرف‌های کلی می‌زنیم، مباحث و مبانی را تکرار می‌کنیم و دوباره در جایی متوقف می‌شویم و به انتهای خط نمی‌رسیم و این بخش مغفول در تحولات است. شما این وضع را در سال ۱۳۹۰ به وضوح می‌بینید. یعنی عین تصمیمی که در سال ۱۳۶۸ گرفته می‌شود که می‌گوید «کلیات مورد قبول، ساختار این گونه» عین همان تصمیم در سال ۱۳۹۰ گرفته و ابلاغ می‌شود. و ما درس نمی‌گیریم از تاریخ؛ حتی بعد از انقلاب. در سال ۱۳۹۰ بدون هیچ دلیل و کارِ کارشناسی و حتی بدون اینکه خود سند تولید شده از چنین تصمیمی پشتیبانی کند، یک مرتبه کلیات را تأیید می‌کنیم و یک‌باره ساختار جدید (۳-۶۳) ابلاغ می‌شود. این ساختار ابلاغ شده اصلاً به شما اجازه نمی‌دهد تحول را دنبال کنید یعنی مسیر تحول و حرکت را می‌بندد. این اتفاق در سال ۱۳۴۴ افتاد، در سال ۱۳۶۷ هم افتاد. در سال ۹۰ هم افتاد. آنچه که باید عوض شود تصمیم و نگاه مدیران است، ظرفیت‌های کارشناسی است. وقتی مدیران و متخصصان در ادوار مختلف آموزش و پرورش، می‌گویند ما این انتظار را از سیستم آموزشی داریم، مرحله بعدش ورود کارشناسی است، ولی ما اصلاً ورود کارشناسی نمی‌کنیم. یعنی اجازه نمی‌دهیم کارشناس به میدان بیاید. کارِ کارشناسی باید صورت بگیرد و این را تبدیل کند به مجموعه‌ای از تصمیمات قابل اجرا با اهداف روشن در بازه زمانی مشخص جهت دستیابی به نتایج. اما هنوز هم، حتی در مورد سند تحول، با همه جلسات که گذاشته می‌شود در «کمیسیون پایش»، این اتفاق نمی‌افتد. لنگ کار اینجاست که کارشناسان را به خدمت نمی‌گیرند؛ یعنی کسی را که می‌تواند بگوید این حرف در عرصه عمل یعنی چه. در نتیجه ما همیشه در عرشیم و هیچ وقت پایمان به فرش نمی‌رسد! معلوم است که با این وضعیت همواره در ایده‌های کلان خود باقی می‌مانیم و نمی‌توانیم وارد عرصه عمل شویم. مثلاً همان ۳۰ مشخصه‌ای را که استاد صافی برشمردند اگر شما به هر آدم معمولی هم عرضه کنید نمی‌گوید یکی از آن‌ها غلط است. حرف‌های کلی و کلان را همه قبول دارند.

نکته دیگری هم وجود دارد که باید به آن توجه شود و آن این که از کار صاحب‌نظرانی که ایده‌پردازی می‌کنند، تا مدیرانی که تصمیم می‌گیرند، تا کارشناسانی که تصمیم را اجرایی می‌کنند تا معلمی که در کلاس درس این را تبدیل به عمل آموزش یا تربیت کند همه این‌ها یک فرایند است. هر جای این فرایند که قطع شود و رابطه رفت و برگشت بین کف کلاس و ایده‌پرداز وجود نداشته باشد تغییر محکوم به شکست است. تجربه دنیا این را نشان می‌دهد. جنس تغییر در آموزش و پرورش از جنس تغییر

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

نرم است. به لحاظ تکنولوژی، تکنولوژی نرم است، تکنولوژی سخت نیست که شما با ابزار سروکار داشته باشید. شما با افکار سروکار دارید، با ایده‌ها و احساسات سروکار دارید. شما نمی‌توانید بگویید تحول فقط در ذهن ایده‌پرداز اتفاق بیفتد و در عین حال از آنجا پرواز کند به کلاس درس و در عمل دانش‌آموز اتفاق بیفتد. این اتفاق نمی‌افتد. این یک جریان و فرایند است. هر جا که این فرایند قطع شود - به هر دلیل و منطقی - محکوم به شکست است. همان‌جا متوقف می‌شود و به عقب برمی‌گردد. ای کاش برمی‌گشت به همان نقطه‌ای که آغاز شده بود. چون این تغییرات، تغییراتی نیست که به نتیجه برسد، هربار مانند زخمی می‌ماند که با دست زدن به آن عمیق‌ترش می‌کنید، طوری که وقتی می‌خواهید تغییر را با همه شرایط اجرا کنید، به دلیل تجربه‌های منفی که در بدنه سیستم ایجاد کردیم، پذیرشش از طریق بدنه با مقاومت روبه‌رو می‌شود. ببینید ماهیت این فرایند ارگانیکی است، مکانیکی نیست. نشستن این تغییر به بدنه ضعیف زخم خورده آسیب‌دیده تجربه منفی پشت سر گذاشته، بسیار با دشواری صورت می‌گیرد. و ما به‌عنوان مدیران، کارشناسان و متخصصان و ایده‌پردازان اصلاً به این مقوله نمی‌اندیشیم. فکر می‌کنیم که ما ابلاغ می‌کنیم پس اتفاق می‌افتد، درحالی‌که هیچ‌گاه در سیستم آموزشی ابلاغ‌ها، عامل عمل تربیتی نیست. مگر اینکه این مسیر را به‌عنوان یک مسیر رفت و برگشت بپذیریم. یعنی از وقتی ایده‌پرداز به صحنه عمل می‌آید و از صحنه عمل برمی‌گردد و این فرایند را دوباره طی می‌کند تا عملیاتی شود. ما چنین کاری را در هیچ یک از مراحل تغییر سیستم‌های آموزشی مان - چه قبل و چه بعد از انقلاب - دنبال نکردیم.

به نظر من اصلی‌ترین چیزی که باید مورد مطالعه و آسیب‌شناسی قرار بگیرد همین موضوع است.

◀ ربانی

در مورد این که استاد صافی فرمودند با آمدن آقای نجفی، تنها به بخش آموزش متوسطه توجه کردند و دوره نظام جدید متوسطه به‌وجود آمد ولی بقیه قسمت‌ها رها شد، بنده تجربه‌ای دارم که به اختصار عرض می‌کنم. من خودم در اوایل شروع طرح «تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش» به ریاست مرحوم آقای سیدهادی محدث، با ایشان - به عنوان نماینده استان - مدتی همکاری داشتم و بعد هم که همکاری‌ام قطع شد ادامه کارها را مطالعه می‌کردم و حتی در به اصطلاح جشن تولید برنامه، که همان کتاب سبزرنگی بود که کلیات تغییر نظام در آن آمده بود در سال ۱۳۶۷ شرکت کردم. اما چرا اجرایی نشد؟ اولاً همان‌طور که خانم احمدی

فرمودند آن مجموعه کلیات بود و طرح برنامه نبود. این را دکتر نجفی گفت. گفت شما به هر کس یا گروهی بگویید راجع به آموزش و پرورش و اصلاح آن مطالبی تهیه کند چیزهایی در همین حدود تهیه می‌کند. آن طرح در واقع کلیات بود، برنامه نبود. ضمن اینکه وقتی قرار شد اجرایی شود، مصادف شده بود با دوره بعد از جنگ و باز مصادف شده بود با زمانی که جمعیت دانش‌آموزی دوره دبیرستان بیش از دوره‌های دیگر شده بود. دولت هم دولت سازندگی بود و باید کاری عملی برای این قشر جوان انجام دهد. در حقیقت شرایط آماده نبود که بیانند از دوره پیش‌دبستان - آن هم با امکاناتی که وجود نداشت و دولت بی‌پول بود - کاری اساسی را از پایه شروع کنند. در آن شرایط چسبیدند به دوره دبیرستان و بقیه را رها کردند. فکر کنم به همین دلیل بود که دکتر نجفی گفته بود من نمی‌توانم کل طرح را اجرا کنم. این را هم خدمت دوستان عرض کنم که دکتر نجفی - در اوایل دوره دوم کابینه آقای هاشمی رفسنجانی، در جمع رؤسای آموزش و پرورش کشور که در اردوگاه شهید باهنر تشکیل شده بود به نکته مهمی اشاره کرد. از او پرسیدند شما راجع به کتاب‌های درسی چه کاری انجام داده‌اید؟ جواب داد در چهار سال اول ما آن قدر مشکلاتی چون مدارس سه‌شیفته و حتی چهارشیفته و کمبود میز و نیمکت و کلاس و... داشتیم که اصلاً نمی‌توانستیم به کتاب‌های درسی فکر کنیم ولی امیدوارم در دوره دوم که تازه شروع شده در این مورد هم اقدامی انجام دهیم.

آخر این‌که، لابد دوستان تصدیق می‌کنند که اکنون هم که چیزی به نام تحول بنیادین دارد اجرایی می‌شود، عمدتاً یکی در تبدیل مقاطع تحصیلی به ۳-۶، یعنی مشابه دهه ۳۰ و ۴۰ است و دیگری تعدادی تغییر و تبدیل در کتب درسی؛ اما این‌که آیا در مدرسه و معلم و دانش‌آموز چه اتفاقی می‌افتد؟ نمی‌دانیم!

◀ مددی

آنچه در آموزش و پرورش در قالب تغییرات بنیادین یا تحول و... می‌خواهد اتفاق بیفتد. امور دیربازده هستند. تصور من این است که بعد از انقلاب به واسطه اینکه دولت‌ها عمر کوتاه‌مدت داشته‌اند خواسته‌اند در همان مدت کوتاه به خواسته‌های مردم پاسخ دهند. درحالی‌که آموزش و پرورش یک امر دیربازده است. اگر آنچه قبل از انقلاب اتفاق افتاده از نظر شما بزرگواران محصولاتی داشته است، به واسطه ثبات مدیریت است. ببینید بعد از انقلاب آموزش و پرورش چند وزیر داشته است؟ و عمر خدمت هر یک چقدر بوده است. همه این وزرا هم عطش داشتند که به نام خود کاری بکنند و این موضوع پاشنه آشیل تحول و تغییرات بنیادین است. این یعنی ما

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

به پیامدهای کار نمی‌اندیشیم. و لذا اقناع و اجماع جمعی حاصل نمی‌شود. چرا بعد از دکتر نجفی همه تصمیمات ایشان تغییر پیدا کرد؟ بنابراین این دغدغه وجود دارد که عمر دولت‌ها کوتاه است و درعین حال تغییرات در آموزش و پرورش یک امر تدریجی، بلندمدت و دیربازده است. دولت‌ها هم می‌خواهند در عمر کوتاهشان به کاری دست بزنند. مثلاً وزیر گفته بود اگر من این کار را نکنم، بعد از من می‌روند سراغ پایه اول و این اتفاق نمی‌افتد بنابراین من قبل از رفتن باید این ریل را بگذارم. سال ۹۲ که آقای فانی وزیر شدند، به ایشان پیشنهاد دادم چاره‌ای نیست که همین راه را ادامه دهند، با وجود اینکه خودشان هم اصلاً موضوع را قبول نداشتند. در حقیقت امکان بازگشت وجود نداشت. بنابراین وزرا می‌آیند و سلیقه‌های سیاسی سر کار می‌آید. مثلاً در دولت سابق تلقی از تعلیم و تربیت با تلقی دولت فعلی متفاوت است. اینکه خانم احمدی می‌گویند ما در مبانی مشکل نداریم؛ شاید در کتاب مشکل نداشته باشیم اما واقعاً در عمل مشکل داریم. تلقی وزیر فعلی از تعلیم و تربیت با تلقی وزیر سابق و وزیر اسبق با تلقی وزرای قبلی متفاوت است. بنابراین معتقدم در میان همه آسیب‌هایی که گفتید مادر آسیب‌ها مدیریت بی‌ثباتی است که در آموزش و پرورش به واسطه این نوع دموکراسی حاکم است و هرگز اجازه نخواهد داد ما در آموزش و پرورش، تصمیمات اساسی بنیادینی که آموزش و پرورش را بتواند متحول کند و به درجات قابل قبولی از کیفیت برساند داشته باشیم.

با همه این حرف‌ها، نباید فراموش کنیم که ما به لحاظ عدالت کمی بعد از انقلاب خیلی موفق بوده‌ایم. مشکل ما در موضوع عدالت کیفی است. تعلیم و تربیتی که در روستاها و مناطق محروم ارائه می‌شود با تعلیم و تربیت مراکز شهرها خیلی متفاوت است. تحلیل شما از این موضوع چیست؟ راه برون‌رفت از این چالش چیست؟ من فکر می‌کنم شورای عالی آموزش و پرورش در این سال‌ها عقیم بوده است و در سرنوشت آموزش و پرورش نتوانسته ایفای نقش مؤثری داشته باشد. این شورا هم تحت تأثیر مقامات اجرایی بوده است. همین شورا در زمان وزیر اسبق به بسیاری از این مصوبات رأی داده است. همین ساختار ۳-۳ را همین شورا رأی داده است. بنابراین این نشان می‌دهد که شورای عالی آموزش و پرورش عملکرد قابل قبولی نداشته است. به نظر من شورای عالی آموزش و پرورش ابزاری بیشتر نیست و قدرت و ضمانت قانونی لازم را ندارد. در مورد تحول و سند تحول هم شورای عالی انقلاب فرهنگی نظارت دارد. تحلیل شما از این اوضاع چیست؟ چه باید کرد؟ آیا با این روند در آموزش و پرورش با این رفت و آمدها می‌توان به تحول دل بست و نتایج آن؟

خانم احمدی

یعنی ما آموزش و پرورش را یک امر فطری نمی‌دانیم، یک امر جناحی و سیاسی می‌بینیم و در مقام عمل با آن برخورد سیاسی داشته‌ایم. این برخورد سیاسی ثبات را از آموزش و پرورش می‌گیرد و عملاً اجازه نمی‌دهد که کارکرد فرهنگی اجتماعی داشته باشد. آن وقتی می‌توان گفت از ثباتی برخوردار خواهیم بود که دیگر فرقی نمی‌کند وزیر در کدام دولت وزارت می‌کند چون مرزهای قرمزی وجود دارد که از آن‌ها نمی‌تواند بگذرد. ما الان چنین مرزهایی را نداریم و این مرزها مرزهای قانون نیست. مرزهای وفاق ملی است. یعنی در ذهن صدر تا ذیل نظام اعم از خانواده، رسانه و... بر سر آن تفاهم وجود دارد و همه متعهد به آن هستند. هیچ‌کس به خود اجازه نمی‌دهد خلاف آن عمل کند. ما نمی‌گوییم مسائل آموزشی در هر شرایطی اولویت هستند و این اولویت‌ها را همه وزرا و دولت‌ها می‌پذیرند. این یکی از آسیب‌های جدی است و به نظرم شاید اگر بنخواهیم بگوییم پاشنه آشیل کجاست، یکی از مهم‌ترین‌ها اینجاست که نمی‌گذارد توافق حاصل شود تا به دنبال ثبات و برنامه‌ریزی و عمل به نتیجه برسد.

مددی

در ادامه صحبت قبلی ام اضافه می‌کنم که من در بررسی‌هایم به این نتیجه نرسیده‌ام که برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب، مدل توسعه مبتنی بر توسعه آموزش و پرورش است. هرچند که در مقام نظر و حرف، همه جا سخنرانان، رهبری، رئیس‌جمهور، وزیران آموزش و پرورش، رئیس مجلس و... همگی می‌گویند آموزش و پرورش در صدر امور است. اما در مدل توسعه ایران، آنچه تدوین می‌شود مبتنی بر توسعه منابع انسانی نیست، بنابراین به نظر من آموزش و پرورش در ایران هیچ‌گاه در اولویت قرار نخواهد گرفت؛ حداقل اگر این نوع مدل برنامه‌ریزی وجود داشته باشد. چون مدل توسعه ما مبتنی بر آموزش و پرورش نیست. لذا بی‌ثباتی مدیریت‌ها، نگاه‌های سیاسی، کوتاه‌مدت دیدن و در عمل برای آموزش و پرورش شأن قائل نشدن یکی از موانع تحول مطلوب در آموزش و پرورش است. چون چشم امید کشور به پیشرفت آموزش و پرورش نیست. به صنعت و حوزه‌های دیگر است. نظر استاد صافی راجع به این موضوع چیست؟!

رون

معمولاً وقتی بحث تحول مطرح می‌شود، سه سطح برای آن می‌سازند: فردی، سیستمی، اجتماعی. به لحاظ اینکه آموزش و پرورش گسترده است و همه خانواده‌ها

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

و افراد مطالبه‌گر آن هستند، همه چشم امید به سند تحول داشتند؛ از سال ۹۰ تا امروز متأسفانه نگاه سطوح مدیریتی عالی ما، بیشتر بر کلیات بوده است. یعنی دائماً در حال تولید اسناد تحولی حقوقی هستند و برای همه مسائل از عفاف و حجاب گرفته تا مسائل ریز، سند تولید می‌کنند. این سندها کلمات حقوقی است.

در پایان نگاهت چهارم برنامه درسی ملی جدولی هست که هر گام آن دو تا سه سال کارشناسی نیاز دارد. یعنی وقت کلمه «حقوقی»، خودش را نشان می‌دهد باید به فهم عام‌پسند برسد. از سال ۹۰ تاکنون که شش سال گذشته است، من هنوز از همکاران خودم که سؤال می‌کنم، تعبیر متفاوتی از اسناد تحولی دارند. یعنی وقتی عبارت «تنوع محیط یادگیری» مطرح می‌شود؛ صحبت‌های متناقض مطرح می‌شود. این موضوعات باید تبیین شود. اما آیا این اتفاق افتاده؟

به نظر می‌آید حلقه‌های مفقوده برنامه تحول، بعد از اسناد حقوقی، عبارت است از آموزش نیروی انسانی، ایجاد تعهد، پیش‌بینی منابع، امکان‌سنجی و استقرار. این مراحل واقعاً دیربازده است و امکانات و... منابع لازم دارد. همت ملی می‌خواهد که متأسفانه دیده نمی‌شود.

◀ استاد صافی

نکات خیلی جالبی مطرح شد که نشان می‌دهد در این بحث بارش مغزی ضرورت دارد تا به نتیجه برسد. به هر حال، ما مقداری از راه را رفته‌ایم و مانند کسی هستیم که در ترافیک مانده است؛ هم ترافیک در پیش رو و هم پشت سر. در چنین شرایطی تصمیم‌گیری کمی دشوار است. لذا معتقدم که تصمیمات وزرای قبلی در موفقیت وزیر بعدی مؤثر است. یعنی هر حرکتی که انجام شده، سال‌ها اثر گذاشته است و سایه خود را می‌اندازد. نکته دوم این است که آموزش ما یکپارچه نیست و با بقیه بخش‌ها هم هماهنگ نیست. در ژاپن قبلاً ۳۰ وزارتخانه بود که اکنون به ۱۰ وزارتخانه رسیده است. حرف آن‌ها این است که «ما مرتباً جلسه نمی‌گذاریم که دائماً تصمیم بگیریم و تصمیمات قبلی را تغییر بدهیم.» وزیر توسعه منابع انسانی هند می‌گفت وقتی قرار است دوره ابتدایی را متحول کنیم برای آن پنج سال مطالعه و به کمک متخصصان بسترسازی می‌کنیم. بعد از آن هم که اجرا شد، برای مدتی دست به آن نمی‌زنیم و سراغ دوره بعدی می‌رویم. یعنی نمی‌توان همه دوره‌ها را با امکانات محدود نیروی انسانی و فقر فضاهای مادی و فرهنگی اجرا کرد.

نکته بعدی: می‌دانید که رئیس شورای عالی آموزش و پرورش رئیس جمهور است. ولی کمتر این بحث شده که چرا رئیس جمهور و چند وزیر عضو آن هستند؟ به خاطر

وزیر توسعه
منابع انسانی هند
می گفت وقتی
قرار است دوره
ابتدایی را متحول
کنیم برای آن پنج
سال مطالعه و به
کمک متخصصان
بسترسازی
می کنیم. بعد از آن
هم که اجرا شد،
برای مدتی دست
به آن نمی زنیم و
سراغ دوره بعدی
می رویم.

اینکه این شورا اتاق فکر است. دکتر شکوهی می گوید شورای عالی آموزش و پرورش یعنی مغز متفکر آموزش و پرورش کشور. بنابراین ترکیب این شورا این پیام را دارد که ما باید کمک کنیم تا مفاد این سند به عمل نزدیک شود. تجربه من نشان داده است که هر زمان رئیس جمهور در این شورا حاضر شده است، همه ۲۶ عضو شورا حاضر شده اند. زمانی هم که وزیر به شورا می آید همه مدیران کل می آیند بنابراین رئیس جمهور می تواند همه وزیران را برای همکاری هماهنگ کند.

موضوع بعدی: بعد از سند، باید نقشه راه را با طرح های ریز و درشت و با زمان بندی مناسب تهیه کنیم. مثلاً در طرح جامع پیش دبستانی باید همه ابعاد پیش دبستانی را در یک طرح ببینیم. الان علیرغم همه تلاش هایی که انجام شده، ما نه اهداف دوره پیش دبستانی را داریم، نه دبستان را و نه متوسطه ۱ و ۲ را، در حالی که برنامه اش را داده ایم و کتاب هم چاپ کرده ایم.

من در پژوهشی که انجام دادم نتیجه گرفتم که ۳۰ طرح جامع برای اجرایی کردن سند تحول لازم است. مثل طرح جامع تربیت نیروی انسانی که در آن جذب نیروی انسانی خودش طرح مستقل دارد. تربیت نیروی انسانی و استخدام و ارتقای علمی نیروی انسانی، نگهداری نیروی انسانی و بازنشستگی نیروی انسانی هم همگی طرح مستقل دارند. البته همه اینها باید با هم پیوند داشته باشد. ما الان ۷۵۰ هزار بازنشسته آموزش و پرورش داریم. ۵ کانون بازنشستگی در آموزش و پرورش داریم که می توانند به این سند کمک کنند.

طرح استفاده از بازنشسته ها در تحول نظام و آموزش و پرورش لازم است. باید برای هر یک از این موارد طرح جداگانه تهیه شود که یکی از آن ها طرح معیشت و رفاه معلمان است. بدون توجه به این موضوعات انگیزه معلم بالا نمی رود. بنابراین اگر ما بهترین طرح ها را در مدرسه به معلم بدهیم اما او آموزش نبیند که انگیزه اش بالا برود و نسبت به اهداف طرح آگاهی داشته باشد، اصلاً نگاه منفی خواهد داشت.

الان مهم ترین آسیب ما در جامعه، وجود نگاه منفی در جامعه است. به خصوص نگاه معلمان به خیلی از کارها. می گویند تربیت، تقویت زمینه های مثبت وجود و تضعیف زمینه های منفی است، چرا که نگاه مثبت می تواند تحول ایجاد کند.

من فکر می کنم اگر بتوانیم در وزارتخانه به کارشناسان میدان دهیم و مدیران عالی و میانی اجازه دهند که، دیدگاه های کارشناسی هم مطرح شود، در واقع زمینه را فراهم می کنیم تا برنامه ریزی ده ساله و بیست ساله صورت گیرد.

◀ ربانی

استاد، شما استحضار دارید که بعد از انقلاب رشته‌های برنامه‌ریزی درسی و برنامه‌ریزی آموزشی در دانشگاه‌های ایران توسعه پیدا کرد. و ما امروز فارغ‌التحصیلان زیادی از این رشته‌ها را در مدارس و ادارات آموزش و پرورش داریم. به نظر شما که تجربه‌ای طولانی در امر آموزش دارید، آیا این رشته‌ها واقعاً توانسته‌اند کمک قابل توجهی به برنامه‌ریزی‌های درسی و آموزشی بکنند؟ اگر توانسته‌اند چرا؟ و اگر نتوانسته‌اند چرا؟

◀ استاد صافی

به نظر من البته این رشته‌ها می‌توانند کمک کنند. در تمام دنیا هم به این نتیجه رسیده‌اند که وزارتخانه‌هایی که برنامه‌ریزی آموزشی برعهده‌شان است، یعنی تأمین نیروی انسانی جامعه، دو نوع برنامه‌ریزی حتماً باید داشته باشند. یکی برنامه‌ریزی آموزشی برای توسعه و دیگری برنامه‌ریزی درسی برای محتوا. بنابراین این یک علم جدید و خیلی پیشرفته است و در آن مهم‌ترین سؤال این است که برای چه بچه‌ها باید درس بخوانند؟ چرا بخوانند؟ کجا باید بخوانند؟ چگونه باید بخوانند؟ با چه روشی باید بخوانند؟ به وسیله چه کسانی باید تحت تعلیم قرار بگیرند؟ چه طور باید ارزشیابی بشوند؟ این‌ها سؤال‌هایی است که امروزه همه جا مطرح است دربارهٔ میلیون‌ها نوجوانی که به مدرسه می‌آیند و یا میلیون‌ها دانشجویی که به دانشگاه می‌آیند. بنابراین ما به علمی به نام برنامه‌ریزی آموزشی و برنامه‌ریزی درسی در سیستم کشور نیاز داریم، چه آموزشگاه‌ها و چه آموزش و پرورش. همان‌طور که شما اشاره فرمودید، با تأسیس دانشگاه‌ها مخصوصاً دانشکده‌های علوم تربیتی این مسئله توسعه پیدا کرده است. من یک‌بار که خدمت مرحوم دکتر کاردان بودم از ایشان پرسیدم چرا شما اولین دانشکدهٔ علوم تربیتی را تأسیس کردید؟ جواب دادند چون ما به این نتیجه رسیده‌ایم که دانش‌سرای عالی باید دبیر تربیت کند در حد لیسانس برای رشته‌های مختلف و تأمین دبیر آموزش و پرورش، ولی ما فوق‌لیسانس برنامه‌ریزی درسی هم می‌خواهیم برای تربیت مدرسان آموزش ریاضی، آموزش فیزیک، آموزش شیمی و غیره، لذا دانشکدهٔ علوم تربیتی باید داشته باشیم و این افراد را برای تدریس و برای تقویت این برنامه و برای تربیت برنامه‌ریز درسی تربیت کنیم. فلذا فلسفهٔ اصلی تأسیس این رشته‌ها و دانشکده‌ها این بوده است. پس این مورد ضرورت دارد. اما در دوره‌های مختلف متأسفانه به کارشناسان در حدی که ضرورت دارد، میدان داده نمی‌شود و مدیران بیشتر تصمیم‌گیرنده هستند.

تربیت، تقویت

زمینه‌های مثبت

وجود و تضعیف

زمینه‌های منفی

است، چرا که نگاه

مثبت می‌تواند

تحول ایجاد کند.

مدیران بیشتر فکر می‌کنند. یعنی به تخصص برنامه‌ریزها اهمیت داده نشده و کمتر با ایشان مشورت شده است. به حرف‌هایشان به طور جد باید اهمیت داده می‌شد، بعضی از بررسی‌ها نشان می‌دهد که توجه لازم به بدنهٔ دستگاه آموزش و پرورش و آموزش‌عالی که کارشناس‌های برجسته دارد باید بیشتر باشد. اگر بیشتر می‌شد برنامه‌ریزی آموزشی و درسی می‌توانست خیلی موفق‌تر باشد. بسیاری از چالش‌ها و مشکلات آموزش و پرورش از طریق برنامه‌ریزی آموزشی و درسی کاهش می‌یابد. مشکل آموزش و پرورش این است که چون افراد این رشته تحصیلات عالی پیدا کرده‌اند اکثراً رفته‌اند به وزارت علوم. یعنی دستگاه آموزش و پرورش نتوانسته است کسانی را که تحصیلات برنامه‌ریزی داشتند و درجات بالای تحصیل را داشتند، برای خودش نگه دارد. همین‌طور نگهداری در سطح تخصصی بالا کمتر بوده است. و لذا بسیاری از کسانی که در هیئت‌های علمی دانشگاه‌ها (و حتی ریاست دانشگاه) هستند، یا سمتی دارند، از همین آموزش و پرورش به آنجا منتقل شده‌اند. من خیلی‌ها را می‌شناسم. از آن جمله می‌توان به دکتر ملکی، دکتر مهرمحمدی، دکتر احمدی و... اشاره کرد. خیلی از اساتید از آموزش و پرورش بودند که رفتند به دانشگاه‌ها و در سمت‌های گوناگون دارند درس می‌دهند یا مدیریت می‌کنند. اینها خیلی‌ها ایشان کارشناسان برنامه‌ریزی درسی وزارت آموزش و پرورش بودند. از سازمان پژوهش خیلی رفته‌اند. دلیل آن هم این است که امتیازاتی که در دانشگاه به ایشان می‌دادند، باعث شد که این اساتید را به خود جذب کند. آموزش و پرورش از این نظر یک مقدار در خلاء قرار گرفته است. الان هم آموزش و پرورش باید با طرح‌های مختلف این‌گونه افراد را نگه دارد. امتیاز بدهد، بورس تحصیلی به ایشان بدهد و از وجودشان در دستگاه آموزش و پرورش استفاده کند. در یک کلام من معتقدم که باید باور کنیم که آموزش و پرورش علم است، باور کنیم که از دشوارترین کارها در جهان، تربیت انسان است و تأمین نیروی انسانی قابل برای این کار به برنامه‌ریزان شایستهٔ درسی و توسعهٔ آموزشی نیازمند است.

در دوره‌های مختلف متأسفانه به کارشناسان در حدی که ضرورت دارد، میدان داده نمی‌شود و مدیران بیشتر تصمیم‌گیرنده هستند. مدیران بیشتر فکر می‌کنند. یعنی به تخصص برنامه‌ریزها اهمیت داده نشده و کمتر با ایشان مشورت شده است.

استاد، بعد از انقلاب تا امروز، دوبار اقدام به تحول بنیادین در آموزش و پرورش شده. یک‌بار سال‌های میانی دههٔ ۶۰ بود در وزارت دکتر اکرمی که در نهایت به وزارت آقای نجفی رسید و به ایجاد نظام جدید متوسطه منجر شد و دورهٔ ابتدایی و راهنمایی هم رها شد. یک‌بار هم در سال‌های اخیر، یعنی تحول بنیادین، که از دورهٔ ابتدایی شروع شد و الان تا سال یازدهم آمده و سال آینده دیپلم می‌دهد. ویژگی این

تحولی دیگر! / گفت‌وگوی سوم

تحول هم تبدیل دوره‌های ۵-۳-۴ قبلی به ۶-۳-۳ بود. خواستم بفهمم که از نظر جناب‌عالی این دو برنامه تا چه اندازه می‌تواند واقعاً تحول تلقی بشود؟ به‌ویژه آیا این تحول اخیر به یک جای مشخصی خواهد رسید که بشود اسم آن را تحول گذاشت تا مثلاً ده سال دیگر یا ۲۰ سال دیگر دوباره لازم شود یک عده دیگری ببینند و تحول دیگری ایجاد کنند.

◀ استاد صافی

به نظر من، از بعد از انقلاب چند تا طرح و سند تهیه شده است که مبتنی بر مطالعات گسترده هم بوده است. از سال ۱۳۵۸، این تفکر مطرح شده است که باید طرح تحول تهیه بشود و مطالعات گسترده‌ای هم انجام شد و در نهایت حاصل آن «طرح تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش» بود که در سال ۶۷ به شورای عالی آموزش و پرورش و شورای عالی انقلاب فرهنگی تقدیم شد. این در وزارت آقای دکتر اکرمی بود و نظام‌بخش آن هم آقای مرحوم دکتر احمد احمدی رئیس سازمان سمت. آن طرح به کمک استاد‌های متعدد تهیه شد و به نظر من طرح خوبی بود. قبلاً به تفصیل گفته‌ام که آن طرح در چهل جلسه در شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح و بحث شد و خروجی آن قابل تأمل بود... اما دکتر نجفی وزیر وقت به این نتیجه رسید که کل این طرح را نمی‌تواند به‌صورت فوری به اجرا دریاورد و بهتر است که فعلاً روی متوسطه کار کند. بعد اعضای همان کمیسیونی که مأمور متوسطه بود رفتند و طرح جدیدی برای متوسطه آوردند و برای شورای عالی انقلاب فرهنگی بردند. آقای علاقه‌مندان بیشترین مسئولیت آن را داشتند. سؤالی که جواب آن را من بعد از چندین سال هنوز که هنوز است پیدا نکرده‌ام و در کتاب‌ها مطرح بوده، این است که ما وقتی این طرح را بردیم شورای عالی انقلاب فرهنگی، آنجا این سؤال را باید مطرح می‌کردند که قرار بوده ۱۲ تا کمیسیون برای همه دوره‌ها طرح تفصیلی بیاورند نه اینکه تنها طرح کمیسیون متوسطه تصویب شود. ولی این سؤال نشد و در نتیجه ارتباط لازم بین آن طرح اصلی اولیه و طرح جدید به‌وجود نیامد. (یعنی طرح نظام جدید متوسطه) این طرح جدید دوره پیش‌دانشگاهی داشت و هدایت تحصیلی هم از دوره راهنمایی رفت به سمت متوسطه. بنابراین عده زیادی از جمله خود من معتقد بودیم که اگر همان طرح تهیه شده در سال ۶۷ برنامه‌های تفصیلی‌اش هم تهیه و اجرا می‌شد ما بعداً به طرح مجدد نیاز نداشتیم.

اما در مورد تحول اخیر، یعنی «تحول بنیادین» من معتقدم که ما نیازی به تغییر ساختار نداشتیم. ساختار دو نوع است: عمودی و افقی. در ساختار افقی باید رشته‌ها

را تغییر می‌دادیم و یا گرایش‌ها را باید عوض می‌کردیم ولی در ساختار عمودی، که شامل ابتدایی، راهنمایی و متوسطه بود، تغییر ساختار ضرورت نداشت. زیرا در اجرایی کردن آن با مشکلی به نام «کلاس ششم» روبه‌رو شدیم، از نظر تأمین نیروی انسانی و فضای آموزشی. من معتقدم که باز هم اصلاح لازم دارد تا بتوانیم کاملاً سند تحول آموزش و پرورش را اجرا کنیم. حرف آخر من نسبت به سند این است که: اولاً چون این «سند بنیادین آموزش و پرورش» نام‌گذاری شده است و در کنار آن سند ملی درسی هم تهیه شده است هدایت این سند و دستور تأمین نیازهای این سند باید با رئیس جمهور می‌شد، چون وزیر به تنهایی اختیارات و امکانات لازم را برای تحقق چنین سندی ندارد. این تجربه بسیاری کشورهای دیگر است که وقتی می‌خواهند سند تحول را اجرا کنند. بالاترین مقام کشور را در رأس قرار می‌دهند تا او بتواند از توانمندی همه وزارتخانه‌ها و سازمان‌های کشور استفاده کند، چون یک کار ملی است، یعنی سند تحول آموزش و پرورش یک سند ملی است. فقط سند داخلی آموزش و پرورش نیست. تنه به تنه آموزش عالی می‌زند. تنه به بازار کار می‌زند. بنابراین در حال حاضر، من شخصاً از روی تجربه اعتقاد دارم تا زمانی که این مأموریت بر دوش رئیس‌جمهور یا حداقل معاون رئیس‌جمهور، که در واقع همان نخست‌وزیر است، قرار نگیرد، ما نمی‌توانیم بندهای متعدد سند را آن‌گونه که هست، به خوبی اجرا کنیم و موفق بشویم. این یک نکته. نکته دوم اینکه سند در کنار خود به ۲۰ طرح احتیاج دارد. بنا به گزارشی که تهیه کردند که این طرح‌ها لازم است. سند خودش فقط یک چشم‌انداز به ما می‌دهد. کنار آن باید یک طرح پیش‌دبستانی مجزا، طرح ابتدایی مجزا، طرح استثنایی مجزا، طرح تربیت معلم مجزا. طرح متوسطه مجزا و... به موقع خودش تهیه می‌شد که الان به‌طور هم‌زمان اجرا می‌شد. البته الان هم در شورای عالی آموزش و پرورش مصوباتی در حال تهیه است ولی زمان خیلی از دست رفته است. نکته آخر، به‌طور کلی باید خانواده را اول آموزش بدهیم و بعد از آن معلمان را آموزش بدهیم. باید اعتقاد به تحول را در جامعه افزایش بدهیم. بودجه لازم برای تحول را هم باید پیش‌بینی کنیم. بحث اصلاح نیست. بحث تحول نظام است. برای تحول نظام باید در نیروی انسانی، امکانات و مدیریت تحول به‌وجود بیاید. اینجاست که با پیش‌بینی‌ها، برنامه‌ریزی درسی و آموزشی به خدمت می‌آیند. البته عده‌ای بر این باورند که سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی اصلاً فلسفه تأسیس‌اش تدوین طرح‌های بنیادی آموزش و پرورش بوده است. همچنان که نامش پیداست «سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی» و باید از ابتدا توسط چنین سازمانی و با استفاده از اساتید برجسته و کارشناسان مهم برنامه‌ریزی طرح در آنجا تهیه می‌شد. چنان که ناگزیر برنامه درسی ملی در آنجا تهیه شد.

جمع‌بندی و چشم‌انداز آینده آموزش و پرورش

نوشته احمد صافی

مطالعه اسناد ۱۰۰ سال آموزش و پرورش ایران، صورت مذاکرات شوراهای عالی معارف، فرهنگ و آموزش و پرورش، از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۹۷، مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ۲۰۰ قانون مربوط به آموزش و پرورش، طرح‌های اصلاح و تغییر و تحول آموزش و پرورش از ۱۳۴۴ تا ۱۳۹۰، پژوهش‌های متعدد از جمله: بررسی سیر تاریخی و تکوینی ساختار آموزشی آموزش و پرورش (۱۳۷۹) و بررسی سیر تاریخی و تکوینی ساختار اداری وزارت آموزش و پرورش (۱۳۸۴) و بررسی سیر تاریخی و تکوینی قوانین آموزش و پرورش (۱۳۹۲) و بررسی وضع موجود و مطلوب راهنمایی و مشاوره و ارائه راهبردهایی برای آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۶) و بررسی ۱۰۰ سال تربیت معلم در ایران (۱۳۹۰) و مفاد کتاب بررسی مسایل آموزش و پرورش ایران (۱۳۹۶) و گفت‌وگو با صاحب‌نظران در فصول قبل، همه و همه، نشان می‌دهد که آموزش و پرورش ایران هم با فرصت‌ها و موفقیت‌ها و هم با تهدیدها و چالش‌های ملی و فرابخشی متعددی روبه‌رو بوده است. برای رفع همین مشکلات و چالش‌ها بوده که اسناد متعددی از جمله قانون اساسی معارف (۱۲۹۰) و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸) اصلاحیه قانون تشکیل شورای عالی آموزش و پرورش در سال (۱۳۵۸) و نیز طرح‌های اصلاح و تغییر و تحول نظام آموزش و پرورش و سیاست‌های آموزش و پرورش ابلاغ شده توسط مقام معظم رهبری و شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی آموزش و پرورش و برنامه‌های توسعه پنج‌ساله کشور تدوین، اصلاح و تقویت و ابلاغ شده است. با وجود این و علی‌رغم دست‌آوردها و مصوبات یاد شده برخی از مشکلات و چالش‌ها، از جمله موارد زیر، هنوز به قوت خود باقی است.

در نظام توسعه ملی به جایگاه و منزلت آموزش و پرورش نگاهی بنیادی نشده و از آن که دستگاهی مولد و توسعه‌زاست به غلط تلقی مصرفی و غیر تولیدی بودن شده است.

به این نکته کمتر توجه شده است که آموزش و پرورش یک حق عمومی است، مانند حق حیات، و با زیست افراد پیوند خورده است و ضرورت توجه به آن هر

روز بیشتر می‌شود.

این باور تقویت نشده است که آموزش و پرورش امری است پیچیده و وقت گیر و پرمایه که سرمایه‌گذاری بیشتر، برنامه‌های نظام یافته و همکاری نهادهای گوناگون را می‌طلبد و یک سرمایه‌گذاری بلندمدت است که دستاوردهای آن در سراسر عمر پدیدار می‌شود.

اختصاص ۹۸ درصد بودجه وزارت آموزش و پرورش به حقوق و دستمزد کارکنان این وزارتخانه مبین آن است که در عمل تخصیص منابع و امکانات به این دستگاه در اولویت قرار نگرفته و سهم آموزش و پرورش در الگوی توسعه به خوبی تبیین نشده و نگرش کلان به ارتباط و تأثیر آموزش و پرورش با بازسازی و آبادانی کشور کمتر مورد توجه واقع شده است.

علی‌رغم اینکه رئیس محترم جمهوری، ریاست عالی شورای عالی آموزش و پرورش را نیز برعهده دارد اما در عمل مسئولیت سیاست‌گذاری و نظارت بر سند تحول بنیادین آموزش و پرورش را برعهده نداشته و در نتیجه هماهنگی لازم بین دستگاه‌ها و نهادهای فرهنگی کشور شامل وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان برنامه و بودجه، سازمان امور اداری و استخدامی کشور، شهرداری‌ها و سازمان‌های اداری و مذهبی وجود ندارد، لذا فقدان یک سیاست مشخص، هدفمند و هماهنگ در این امر موجب نبودن یا کمبود بستر لازم برای اجرای راهبردها و راهکارهای مطرح شده در سند تحول آموزش و پرورش شده است.

مشکلات ناشی از ملاحظات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی از یک سو و فشارهای بیرونی مسئولان کلان فرهنگی و سیاسی کشور در تغییرات پی‌درپی مدیران عالی و میانی آموزش و پرورش و تا حدی اجرایی به تزلزل در مدیریت از سوی دیگر به فرسایش توان و عدم اجرای ضابطه‌مند نظام شایسته‌سالاری منجر شده است. به دلیل متمرکز بودن برخی از امور و اختیارات در کشور مانند بودجه، تمرکز سازمانی، اداری و اقتصادی موجب متمرکز شدن نظام آموزش و پرورش گردیده است.

سیاستی جامع بین تحصیلات، آموزش و پرورش عمومی، آموزش عالی، بازار کار و اشتغال و نظام جامع هدایت تحصیلی و شغلی در آموزش و پرورش کشور وجود ندارد.

از نتایج تحقیقات انجام شده در مورد تحول ساختاری اداری و تشکیلاتی و بودجه‌ای و ساختار آموزشی (عمومی و افقی) استفاده‌اندکی صورت گرفته است.

جمع‌بندی و چشم‌انداز آینده آموزش و پرورش

از قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی و مقررات مصوب شورای عالی آموزش و پرورش و شوراهای آموزش و پرورش استان‌ها، مناطق و مدارس بویژه مشارکت همه‌جانبه مردم در همکاری با نهاد آموزش و پرورش استفاده بهینه نشده است.

در اجرای طرح‌ها، برنامه‌ها و بخشنامه‌های صادره در آموزش و پرورش و استفاده بهینه از کارشناسان و صاحب‌نظران و بازنشستگان توانمند در رده‌های مختلف مدیریت استمرار لازم وجود ندارد.

مطالعات و آسیب‌شناسی لازم و همه‌جانبه‌ای در مورد مشکلات آموزش و پرورش در سطح ستاد، استان‌ها و مناطق، به‌ویژه مدارس و مشکلات دانش‌آموزان و معلمان و کارشناسان، و نیز بررسی درباره رشد یا افت تحصیلی، اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و تربیتی و توانمندی در محیط کار و اشتغال فارغ‌التحصیلان مدارس به‌ویژه در پایان دوره متوسطه انجام نشده است.

در مورد جذب، تربیت، استخدام، ارتقا، بازآموزی، رتبه‌بندی معلمان حقوق و رفاه و بازنشستگی کارکنان آموزش و پرورش به‌ویژه معلمان طرح جامع وجود ندارد و انگیزه و رضایت‌خاطر آنان کم شده است.

با بازنشسته شدن سالی ۵۰/۰۰۰ تا ۶۰/۰۰۰ نفر از معلمان، و کاهش ردیف‌های استخدامی به تناسب افزایش جمعیت دانش‌آموزی و نیاز به معلمان توانمند و باتجربه وزارت آموزش و پرورش، کشور را با مشکلات عمده تأمین نیروی انسانی مواجه ساخته است.

چشم‌انداز آینده آموزش و پرورش در راستای چشم‌انداز کشور در سال ۱۴۰۴

در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش مصوب ۱۳۹۰ در مورد چشم‌انداز آموزش و پرورش در افق ۱۴۰۴ آمده است:

نظام تربیت رسمی و عمومی در افق ۱۴۰۴ مبتنی است بر نظام معیار اسلامی، فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی و قوام بخش آن‌ها، زمینه‌ساز تحقق:

- جامعه دانایی محور
- متناسب با اقتضائات زمانی
- برخوردار از توانمندی‌های تربیت ممتاز در سطح منطقه
- الهام بخش جهان اسلام
- دارای تعامل سازنده با نظام‌های تربیتی در سطح جهان
- توانمند در زمینه‌سازی برای شکوفایی استعدادها و شکل‌گیری هویت یکپارچه

اسلامی ایرانی - انقلابی متریبان با توجه به هویت اختصاصی آنان، کارآمد، اثربخش، یادگیرنده، عدالت‌محور، مشارکت‌جو، رقابت‌پذیر، برخوردار از مدیران آینده‌نگر، کمال‌جو و تحول‌آفرین، مربیان مومن، فکور، دلسوز، امین، زمینه‌ساز جامعه عدل جهانی (جامعه مهدوی)

مدرسه در افق چشم‌انداز ۱۴۰۴

مدرسه جلوه‌ای است از مراتب حیات طیبه و جامعه سالم، کانون عرضه خدمات و فرصت‌های تربیتی، زمینه‌ساز درک و اصلاح موقعیت توسط متریبان، تکوین و تعالی پیوسته هویت آنان براساس نظام معیار اسلامی در چهارچوب فلسفه و رهنامه نظام تربیت رسمی و عمومی.

۱. تأمین‌کننده محیط امن، سالم، بانشاط، دوست‌داشتنی و برخوردار از هویت جمعی؛

۲. برخوردار از مربیانی فکور، امین، مومن، بانگیزه، دارای کرامت نفس و سعه صدر؛

۳. مبتنی بر رویکرد مدیریتی، نقدپذیر، حامی نوآوری و نواندیشی و خطرپذیر؛

۴. برخوردار از بهره فناوری آموزشی؛

۵. تسهیل‌کننده یادگیری؛

۶. نقطه اتکای دولت و ملت در رشد و تعالی کشور و کانون تربیتی محله و پاسخگو به نیازهای جامعه محلی؛

۷. توجه به تفاوت‌های فردی، نیازها و علاقه متریبان؛

۸. دارای پیوند مؤثر با موضوعات و مسائل جامعه؛

۹. دارای تعامل اثربخش با نهادها و کانون‌های محلی؛

۱۰. برخوردار از قدرت تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی در حوزه‌های عملیاتی در چارچوب سیاست‌های ملی، منطقه‌ای و محلی.

با توجه به تجارب ۶۲ ساله اینجانب و مطالعات، تألیفات و تحقیقات انجام شده در راستای چشم‌انداز افق ۱۴۰۴ کشور ایران و نظام تربیت رسمی و عمومی، پیشنهاد می‌شود:

۱. روند رشد جمعیت به‌ویژه جمعیت کودک و نوجوان و جوان کشور و ترکیب

سنی جمعیت ایران در افق ۱۴۰۴ بررسی و پیش‌بینی گردد.

۲. با توجه به رشد جمعیت یاد شده وضعیت رشد کمی دانش‌آموزان، نیروی

جمع‌بندی و چشم‌انداز آینده آموزش و پرورش

انسانی لازم در افق ۱۴۰۴ محاسبه گردد.

۳. تعلیمات اجباری و عمومی کشور تا سال ۱۴۰۴ شامل دوره‌های ابتدایی، دوره اول و دوره دوم متوسطه گردد و قوانین و مقررات مناسب در مراجع ذیربط تصویب گردد.

۴. با توجه به قوانین مصوب سوادآموزی از سال ۱۳۲۲ تاکنون لازم است از طرح سوادآموزی سودبخش به گونه‌ای استفاده شود که بی‌سوادی ریشه‌کن گردیده و توانمندی با سوادان و مهارت آنان برای زیستن بهتر و اشتغال مناسب‌تر در افق ۱۴۰۴ افزایش یابد.

۵. لازم است در همه رده‌های مدیریت عالی، میانی و اجرایی، دست‌اندرکاران تربیت کودکان و نوجوانان و جوانان و حتی بزرگسالان باور داشته باشند که در قرن انفجار دانش، ارتباطات و توسعه فناوری درباره آموزش و پرورش نباید جز آنچه در ذیل می‌آید اندیشید.

□ آموزش و پرورش یک سرمایه‌گذاری بلندمدت است که در سراسر عمر پدیدار می‌شود.

□ آموزش و پرورش حق است، همانند حق حیات؛ و حق دادنی است نه گرفتنی.
□ آموزش و پرورش باید در سراسر عمر ارائه شود و در فراهم آوردن مناسب آن برای همگان کوتاهی نشود.

□ آموزش و پرورش آدمی، امری پیچیده، وقت‌گیر و پردامنه است که در سرمایه‌گذاری بیشتر، برنامه‌های نظام‌یافته و همکاری نهادهای گوناگون جامعه را می‌طلبد.

□ آموزش و پرورش با زیست انسان پیوند خورده است و هر چه زندگی پیچیده‌تر می‌شود ضرورت آموزش و پرورش افزایش می‌یابد.

□ آموزش و پرورش در افق ۱۴۰۴، امری فراگیر و جهانی است و از شاخص‌های مهم رشد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به شمار می‌آید.

□ نهاد آموزش و پرورش مهم‌ترین نهاد انتخاب و انتقال عناصر فرهنگی و ارزش‌ها به نسل جدید است و براساس مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی و دین‌شناختی، عبارت است از:

«جریان زمینه‌ساز هدایت افراد جامعه به سوی تکوین و تعالی پیوسته هویت خویش برای شکوفایی فطرت و رشد همه‌جانبه و متعادل استعدادهای طبیعی در مسیر قرب الهی است.»

۶. ارتقای سطح بهره‌وری در آموزش و پرورش با توجه به منابع و امکانات.

۷. تأمین فضاهای مناسب تعلیمی و تربیتی براساس ضوابط و استانداردهای فنی و مهندسی و شرایط اقلیمی، فرهنگی و اجتماعی.
۸. تنوع بخشی به منابع مالی و تخصیص آن با رویکرد کارایی و اثربخشی و مدرسه محوری.
۹. توجه به فضاهای آموزشی مفرح و متنوع و توسعه جشنواره‌های خیرین مدرسه ساز و مدرسه یار و توسعه و جذب امکانات و منابع بخش خصوصی و مشارکت‌های مردمی.
۱۰. تشکیل و تداوم اتاق فکر با حضور صاحب نظران تعلیم و تربیت برای حل مسائل اساسی آموزش و پرورش
۱۱. هدایت شورای عالی آموزش و پرورش با توجه به ۱۰۰ سال سابقه و اهداف و وظایف گسترده آن توسط ریاست محترم جمهور و بهره‌مندی از داده‌های پژوهشی در تصمیم‌گیری و تصویب مصوبات
۱۲. ارزیابی از سند تحول بنیادین آموزش و پرورش و تجدید نظر در برخی از راهبردها و راهکارهای مطرح شده در آن و فراهم کردن بستر لازم برای اجرای مطلوب این سند از طریق تهیه طرح‌های اجرایی مربوط به دوره‌های پیش‌دبستانی، مرحله اول و دوم دوره ابتدایی، دوره اول و دوم متوسطه و تربیت و تأمین معلمان مورد نیاز.
۱۳. اعتقاد جدی همه دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت به برنامه‌ریزی دراز مدت، میان مدت و کوتاه مدت در راستای چشم‌انداز ۱۴۰۴ و برنامه‌های توسعه ششم، هفتم و هشتم فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایران.
۱۴. اعتقاد به استفاده از نظریه‌های مختلف مدیریت به‌ویژه مدیریت دانش، مدیریت روابط انسانی و رفتار سازمانی و مدیریت سیستمی توسط مدیران عالی، میانی و اجرایی وزارت آموزش و پرورش.
۱۵. شفاف‌سازی فلسفه آموزش و پرورش و باز تعریف ویژگی‌ها و اهداف آموزش و پرورش با توجه به مبانی دینی و نیازهای اجتماعی و مولفه فرهنگ عمومی.
۱۶. نگاه تخصصی و حرفه‌ای به نظام تعلیم و تربیت ایران و تغییر دیدگاه مدیریت کلان کشور نسبت به اهمیت آموزش و پرورش از یک دستگاه مصرفی به محلی برای سرمایه‌گذاری درازمدت و مولد.

۲۰ پیشنهاد در تنظیم نقشه راه اجرایی مصوبات سند تحول بنیادین آموزش و پرورش

نوشته احمد صافی

۱. آگاه کردن جامعه آموزش و پرورش، خانواده‌ها و دانش‌آموزان و دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت کشور و وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مرتبط با آموزش و پرورش عمومی کشور به مفاد سند تحول آموزش و پرورش ایران و فرایند تهیه، تصویب به‌ویژه استلزامات آن.

۲. بررسی مفاد سند تحول بنیادین آموزش و پرورش در اطاق فکر وزارت آموزش و پرورش با حضور وزیر آموزش و پرورش، معاونان و تهیه طرح دراز مدت، میان مدت و کوتاه مدت در جهت بسترسازی و فراهم کردن زمینه اجرایی کردن سند.

۳. ساده سازی نوشتاری سند و قابل فهم کردن مفاد آن و مشخص کردن مصادیق مفاهیم و تعریف‌های بکار رفته.

۴. نظام دادن به مفاد سند در چارچوب دوره‌های تحصیلی به‌گونه‌ای که طرح جامع هر دوره به شرح زیر تهیه شود:

۱-۴- آموزش و پرورش دوره پیش دبستانی در ایران

۲-۴- آموزش و پرورش دوره ابتدایی در ایران (مرحله سه ساله اول)

۳-۴- آموزش و پرورش مرحله دوم ابتدایی ایران

۴-۴- آموزش و پرورش دوره اول متوسطه (راهنمایی تحصیلی سابق)

۵-۴- آموزش و پرورش دوره دوم متوسطه (نظری)

۶-۴- آموزش و پرورش دوره دوم متوسطه (فنی و حرفه‌ای و کارودانش)

۷-۴- سوادآموزی و دوره بزرگسالان در وزارت آموزش و پرورش

۸-۴- آموزش و پرورش غیررسمی و مکمل و فعالیت‌های خارج از مدرسه

۵. تهیه طرح‌های لازم با ذکر وضعیت «گذشته، حال و چشم‌انداز آینده براساس سند»

۱-۵- تربیت نیروی انسانی آموزش و پرورش و راه‌های تأمین آن و سیاست‌های گسترش دانشگاه فرهنگیان، دانشگاه شهید رجایی و همکاری با وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

۲-۵- بازآموزی و ارتقای علمی کارکنان آموزش و پرورش

۳-۵- ساختار آموزشی آموزش و پرورش (دوره‌ها و رشته‌های تحصیلی)

۴-۵- ساختار اداری و تشکیلاتی وزارت آموزش و پرورش در سطح ستاد، استان،

منطقه

۵-۵- قوانین و مقررات آموزش و پرورش (گذشته، حال و نیازهای آینده)

۶-۵- نظام نظارت و ارزشیابی در وزارت آموزش و پرورش

۷-۵- نظام بودجه‌ریزی در آموزش و پرورش (گذشته، حال و آینده)

۸-۵- نظام تربیت و تأمین مدیران سطوح مختلف آموزش و پرورش در سطح

وزیر آموزش و پرورش تا مدیریت مدرسه و نظام‌بخشی به بانک اطلاعات

۹-۵- نظام مشارکت در آموزش و پرورش و سیاست‌های حاکم بر مشارکت

(شوراهای، انجمن‌ها) و همکاری خیرین مدرسه‌ساز و مدرسه‌یار.

۱۰-۵- نظام مشورت با نخبگان کشور، برجستگان آموزش و پرورش، بازنشستگان

توانمند و تقویت شورای عالی آموزش و پرورش، شوراهای آموزش و پرورش

استان‌ها و مناطق کشور.

۶. در هر یک از طرح‌های دوره تحصیلی موارد زیر مطرح شود:

۱-۶- اهداف دوره

۲-۶- اصول حاکم بر دوره

۳-۶- ویژگی‌های دانش‌آموزان دوره

۴-۶- ساختار آموزشی و جایگاه آن در ساختار آموزشی آموزش و پرورش

۵-۶- برنامه‌های درسی

۶-۶- روش‌های آموزش و پرورش

۷-۶- درجه‌بندی مدارس و شرح وظایف هر یک از کارکنان

۸-۶- وضعیت فضا و تجهیزات

۹-۶- تربیت و تأمین نیروی انسانی و صلاحیت‌های عمومی و حرفه‌ای

۱۰-۶- قوانین و مقررات

۱۱-۶- نظام نظارت و ارزشیابی

۱۲-۶- وضعیت کلی

- ۱۳-۶- جایگاه این دوره در مفاد سند تحول
- ۱۴-۶- استلزامات اجرای آن در کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت با تأکید بر جایگاه آن در برنامه ششم
- ۱۵-۶- تهیه برنامه آموزش و پرورش در برنامه ششم توسعه کشور در چارچوب برنامه دولت و با استفاده از ارزشیابی برنامه پنجم توسعه و چشم انداز آموزش و پرورش کشور و سند تحول آموزش و پرورش
- ۱۶-۶- تهیه طرح نگارش تاریخ آموزش و پرورش ایران با تأکید بر آموزش و پرورش معاصر به صورت کلی و به تفکیک استان‌های کشور تحت عنوان تاریخ یا سیر تحول آموزش و پرورش استان
- ۱۷-۶- تشکیل موزه آموزش و پرورش در دارالفنون و به تدریج موزه‌های آموزش و پرورش و سند کاوی آموزش و پرورش ایران
- ۱۸-۶- تهیه فهرستی از اهم مسایل آموزش و پرورش ایران و سوال‌های کلیدی و دعوت از انجمن‌های علمی کشور، صاحب‌نظران و اعزام برخی از کارشناسان به کشورهای مختلف و استفاده از تجارب آنان در حل این مسایل
- ۱۹-۶- تهیه طرح لازم در جهت ادغام دو وزارتخانه آموزش و پرورش و آموزش عالی کشور و یا شورای هماهنگی این دو وزارتخانه با هم و با وزارت بهداشت و آموزش پزشکی کشور
- ۲۰-۶- تهیه طرح ارتباط آموزش و اشتغال بین وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، وزارتخانه‌های کشاورزی، صنایع و... دستگاه‌های ذیربط آموزش و پرورش کشور با هدایت سازمان برنامه و بودجه کشور، شورای عالی اشتغال و شورای عالی اداری، شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی آموزش و پرورش و استفاده بهینه از خدمات راهنمایی و مشاوره به‌ویژه راهنمایی تحصیلی و راهنمایی شغلی

ما را می شناسید؟

نوشته احمد صافی

مشاوران، روان شناسان؛

ما کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانیم.

□ ما فرزندان سرزمین ایرانیم؛ سرزمین شاعران، عارفان، نویسندگان، فیلسوفان، عالمان، خطاطان، نقاشان، معماران، ورزشکاران و صنعتگران ایرانیم.

□ ما، بیش از ۱۳ میلیون دانش آموز، در ۱۰۶۰۰۰ مدرسه در هزاران شهر و روستا به تحصیل اشتغال داریم و بهترین ایام عمر و زندگی خویش را در مراکز آموزشی صرف می کنیم. ما را می شناسید؟!

□ ما کودکان و نوجوانان سرزمین طلای سبز ایران، رفسنجان و کرمان؛ سرزمین طلای سیاه ایران، خوزستان؛ سرزمین طلای سرخ ایران، خراسان و سرزمین طلای سپید ایران، دشت گنبد و گرگانیم. ما بچه های اینچه برون، داشلی برون، مروه تپه، آمل و بابل و دشت ناز و دل جنگل های گلستانیم.

□ ما کودکان و نوجوانان مغان و بیله سوار اردبیل، خدابنده زنجان و دریاچه زیبای ارومیه و خوی و سلماس و چالدران و ماکوی آذربایجانیم.

□ ما بچه های خمین و محلات، گلپایگان و خوانسار، تیران و داران، ازنا و درود و بروجرد و چقلوندی لرستانیم. ما بچه های اردل و لردگان، سی سخت و یاسوج، قروه کردستان، پاوه کرمانشاهان، نهاوند همدان و دهلران ایلامیم.

□ ما کودکان و نوجوانان بنادر کنگ و ریگ و دیلم، جزایر قشم و هرمز و سیری و لاوان و بچه های کنارک و چابهار و زابلستانیم. ما دانش آموزان استان های زیبای گیلان و سرزمین های سمنان و دامغان و قزوین و قم و کاشان، شیراز و یزد و اصفهان و تهرانیم. ما را می شناسید؟

□ ما بچه های سواحل دریاچه هامون و حوض سلطان، و دامنه کوه های الوند، سهند و سبلان و تفتان و دماوند و البرزیم.

□ ما کودکان کودکستانی و آمادگی و دبستانیم.

□ ما کودکانی بی غل و غشیم، باصفا و باطراوتیم، پرجوش و خروشیم، گرم و

بامحبتیم، صدیق و راستیم، پاک و پاکیزه ایم. باور کنید!

- ما بالنده‌ایم، خلاقیم، مبتکریم.
- ما دارای استعدادهای متعددی، ما آماده برای پیشرفتیم، ما مستعد برای یاد گرفتنیم.
- ما جدا شده از محیط گرم خانه و خانواده‌ایم، ما آماده برای سازگاری با محیط تازه مدرسه‌ایم.
- ما اهل سؤال و پرسشیم، ما مشتاق و دلباخته گردشیم، ما دوستان و ورزشیم.
- ما کنجکاو و علاقه‌مند به شناخت طبیعتیم، ما دوستدار نقاشی و قصه و اشعار کودکانیم.
- ما ۵ ساله‌ایم، ۶ ساله‌ایم، ۷ ساله‌ایم، ۸ ساله‌ایم، ۹ ساله‌ایم، ۱۰ ساله‌ایم. نوجوانیم. ما جوانیم.
- ما مخترعان، مکتشفان، شاعران، هنرمندان، صنعتگران، فیلسوفان، نویسندگان، افسران، کشاورزان، معلمان، استادان، مدیران، رهبران، پدران و مادران آینده‌ایم.
- جرقه‌ها را از کودکی، از کودکان و دبستان بزنید که فردا دیر است و دیر!
- ما دانش‌آموزان دوره راهنمایی و متوسطه‌ایم.

ما را می‌شناسید؟

- ما تولدی دوباره را آغاز کرده‌ایم.
- ما دوره طوفان، دوره طغیان، دوره شک و تردید، دوره برزخ، دوره بروز استعدادها، اختصاصی، دوره شور و هیجان، دوره امید، دوره دوست‌یابی و گروه‌گرایی، دوره قدرت، دوره مشورت، دوره نگرانی، دوره توجه به هویت شخصی، دوره استقلال‌طلبی، دوره بلوغ جسمی، بلوغ جنسی، بلوغ شرعی، بلوغ هوشی، و بلوغ اجتماعی را می‌گذرانیم.
- ما در سنین ۱۱ تا ۱۸ سالگی هستیم، ما دوره انتخاب واحد، انتخاب رشته و حتی در مواردی انتخاب همسر و انتخاب حرفه و شغل را می‌گذرانیم.
- ما در خانه‌ها و خانواده‌های متفاوت از نظر مذهبی، فرهنگی، اقتصادی، زندگی می‌کنیم.
- ما در مدارس متفاوت از نظر امکانات ساختمانی، تجهیزات آموزش و پرورشی و روش‌های مدیریت و تربیت تحصیل می‌کنیم.
- می‌گویند:
- مشاوران و روان‌شناسان با سرزمین کودکی، نوجوانی و جوانی آشنایی کامل

ما را می‌شناسید؟

دارند و رسالت این متخصصان کمک به ما دانش‌آموزان در خودیابی، خودشناسی، خودمدیری و خودگردانی و تصمیم‌گیری بخردانه است.

- می‌گویید در مراکز مشاوره، مشاوران، روان‌شناسان، مددکاران و روان‌سنجان تلاشی هماهنگ دارند تا مشکلات ما کودکان و نوجوانان و جوانان را کاهش دهند.
- می‌گویید مشاوران و روان‌شناسان از طریق پژوهش‌های خود با مشکلات متعدد و متنوع دانش‌آموزان آشنایی دارند و قادرند ما را در انتخاب رشته، انتخاب حرفه و شغل و انتخاب همسر در آینده، یاری دهند و انگیزه‌های تحصیلی ما را افزایش دهند. لذا برآنیم تا پاره‌ای از رنج‌ها، مشکلات و انتظارات خود را با شما در میان بگذاریم:

مشاوران و روان‌شناسان! باور کنید:

□ ما بین ۱۵ تا ۲۰ درصد از اوقات رسمی مدرسه را از کلاس اول ابتدایی تا پایان متوسطه صرف مطالعه و یادگیری درس زبان و ادبیات فارسی کرده‌ایم، اما بعضی از ما نمی‌دانیم چرا هنوز نمی‌توانیم:

- به خوبی سؤال کنیم.
- به خوبی سخن بگوییم و با دیگران ارتباط کلامی برقرار کنیم.
- به خوبی نامه بنویسیم و درخواست‌های خود را مطرح کنیم.
- به خوبی انشا بنویسیم و افکار و اندیشه‌های خود را در قالب نوشته‌ای منسجم و نظام‌یافته درآوریم.
- به خوبی اشعار شعرای معروف ایران را به حافظه بسپاریم و به موقع از آن‌ها استفاده کنیم.
- با اصول و قواعد زبان فارسی آشنا شده و در کاربرد صحیح کلمه‌ها و جمله‌ها و نوشتار آن‌ها مهارت داشته باشیم.

مشاوران! باور کنید بعضی از ما نمی‌دانیم:

- چگونه مطالعه کنیم، چگونه یادداشت برداریم، چگونه درس بخوانیم و چگونه بیشتر و بهتر یاد بگیریم و در تندخوانی و صامت‌خوانی مهارت داشته باشیم.
- چگونه از ادب و فرهنگ و عرفان ایرانی و اسلامی لذت ببریم و با سرزمین شاعران و عارفان و نویسندگان بیش از پیش آشنا و دمساز گردیم.

مشاوران! باور کنید!

درصد قابل توجهی از اوقات رسمی و غیررسمی ما، در مدرسه‌ها، صرف تدریس درس‌های قرآن و تعلیمات دینی شده است و می‌شود، ولی بعضی از ما نمی‌دانیم چرا؟

- در قرائت صحیح قرآن و در مواردی ترجمه قرآن توانایی لازم را نداریم!
- ارتباط ما با خالق هستی در حد لازم با معرفت و عشق توأم نیست و در انجام امور مذهبی و رعایت فضایل اخلاقی در همه حال و همه جا، جدی و ساعی نیستیم.

مشاوران! باور کنید!

- درصد قابل توجهی از برنامه‌های دوره‌های تحصیلی ما صرف مطالعه علوم و ریاضی و دانش اجتماعی و هنر و ورزش و... می‌شود، ولی نمی‌دانیم!
- ارتباط این درس‌ها و یادگیری آن‌ها با زیستن و زندگی آینده ما چیست؟

چرا نمی‌توانیم

- از مشاهده طبیعت لذت ببریم و به ارزش طبیعت و اثرات آن در زندگی به خوبی آگاه گردیم.
- در حفاظت از طبیعت احساس مسئولیت کنیم.
- با ویژگی‌های جسم و جان خود آشنا شویم و در سلامت تن و روان خود بکوشیم.
- دست‌های قدرتمند خود را به کار گیریم و در خطاطی، نقاشی، نویسندگی و صنعتگری و سازندگی ماهر گردیم.

اکثر ما نمی‌دانیم

- چگونه اعتماد به نفس خود را تقویت کنیم.
- چگونه با پدر، مادر، خواهر، برادر و اقوام ارتباطی سالم و حسنه برقرار کنیم.
- چگونه برنامه‌ریزی کنیم و از لحظه لحظه عمر بیشتر استفاده کنیم.
- چگونه دوست انتخاب کنیم؟ چگونه میل جنسی خود را در دوره متوسطه مهار کنیم.
- چگونه استعداد های خود را بشناسیم و پرورش دهیم.
- چگونه با مدرسه و مقررات آن سازگار شویم و با معلمان و مدیران و معاونان و مربیان ارتباطی مؤثر و حسنه برقرار کنیم.

ما را می‌شناسید؟

- چگونه رشته تحصیلی انتخاب کنیم.
- چگونه در پایان دوره متوسطه شغل انتخاب کنیم و برای شغل مورد نظر چه آمادگی‌هایی داشته باشیم.

باور کنید؛ ما نمی‌دانیم چرا؟

- انگیزه درس خواندن و یادگیری در ما تقویت نشده است.
- مدرسه‌ها متفاوت است و ثبت‌نام در بعضی از آن‌ها دشوار.

ما نمی‌دانیم چرا؟

- در مدرسه‌ها معلمان و مدیران بر حفظ مطالب اصرار می‌ورزند و دارندگان معدل بالا را تشویق می‌کنند و به اردو می‌برند و تنها به نمرات درسی ارزش می‌دهند و به ابعاد رشد اجتماعی و عاطفی و اخلاقی و جسمانی ما کمتر توجه می‌کنند.

ما نمی‌دانیم چرا؟

- خانواده‌ها بر کسب نمره بالا توسط ما، در مدارس تأکید دارند و با فشارهای زیاد، به‌ویژه در دوره متوسطه و برای قبولی در کنکور، زمینه بروز مشکلات عاطفی و روانی را در ما فراهم می‌سازند.

مشاوران! باور کنید ما نمی‌دانیم چرا:

- در کنکور دانشگاه‌ها بر علایق و استعدادها و توانمندی‌های عملی ما کمتر تکیه می‌کنند و هر سال با برنامه‌ها و روش‌های سنجیده‌تری به انتخاب دانشجوی نمی‌پردازند.

مشاوران، روان‌شناسان!

از شما می‌خواهیم کمکمان کنید و ما را در راه تحصیل و رشد شخصیت و کاهش مشکلات و آماده شدن برای زیستن بهتر یاری دهید.

- مشاوران، روان‌شناسان! ما شما را دوست داریم، زیرا شما از طریق خدمات مشاوره‌ای خود به معاونان، معلمان، مربیان، مدیران و مادران یاد می‌دهید که به ما بیاموزند:

- چگونه خوب دیدن و مشاهده کردن را؛
- چگونه کمک کردن و سؤال کردن را؛

- چگونه شنیدن و خوب شنیدن را؛
- چگونه یادداشت برداشتن را؛
- چگونه حرف زدن و سخن گفتن را؛
- چگونه ورزش کردن و سالم ماندن را؛
- چگونه مطالعه کردن و درس خواندن را؛
- چگونه رشته تحصیلی انتخاب کردن را؛
- چگونه بر خود مسلط گشتن و مدیر بر خود بودن را؛
- چگونه زیستن را؛
- چگونه احترام گذاشتن و به دیگران ارزش دادن را؛
- چگونه خلاق و مبتکر بودن را؛
- چگونه تحقیق کردن و کشف کردن را؛
- چگونه خود را شناختن و خودیابی و خودسازی را؛
- چگونه استعدادهای خود را شناختن و شکفتن را؛
- چگونه خدمتگزار مردم بودن را؛
- چگونه اجتماعی شدن را؛
- چگونه به طبیعت و خالق طبیعت عشق ورزیدن را؛
- چگونه خوشبخت بودن را؛
- چگونه از حقوق خود و دیگران دفاع کردن را؛
- چگونه برنامه داشتن و از عمر بهره بردن را؛
- چگونه عبادت کردن و متقی بودن را.

ما بیش از ۱۳ میلیون دانش‌آموز ایران فریاد برمی‌آوریم زنده باد مشاوران، زنده باد روان‌شناسان و درمانگرانی که مشکلات ما را کاهش می‌دهند و رشد و بالندگی ما را افزون می‌سازند.

از دریا به دریا!

جعفر ربانی

موضوع: گزارشی از اهدای جایزه دکتر علی محمد کاردان
به استاد احمد صافی

شادروان دکتر علی محمد کاردان (۱۳۰۶ یزد-۱۳۸۶ تهران) از استادان دانشمند و مبرز تعلیم و تربیت معاصر بود و خدمات گران‌بهایی، چه در عرصه علم و چه در عرصه عمل، به این دانش در ایران نمود. پس از درگذشت استاد، خانواده گرانقدر و علم‌دوست او جایزه‌ای را به نام و به یاد وی بنیان گذاشتند که هر سال به یکی از استادان تعلیم و تربیت و نیز چند پایان‌نامه برگزیده اهدا می‌شود. در دوره‌های گذشته این جایزه به آقایان دکتر علی شریعتمداری، دکتر رضا داوری اردکانی، دکتر غلامحسین شکوهی و دکتر احمد احمدی اهدا شده بود و در سال ۱۳۹۵ استاد احمد صافی شایسته دریافت جایزه شناخته شده بود. به همین مناسبت در مراسم باشکوهی که در روز ششم دی‌ماه ۱۳۹۵ در تالار کوثر دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران برگزار شد، جایزه مزبور به استاد احمد صافی اهدا گردید.

نخستین سخنران مراسم دکتر سیدکاظم اکرمی، وزیر اسبق آموزش و پرورش و از نخستین هم دوره‌های استاد صافی در دانش‌سرای عالی بود، ضمن اینکه استاد صافی در دوره‌ای از وزارت ایشان، سمت معاونت آموزشی را برعهده داشت. دکتر اکرمی با تلمیح به نام استاد این بیت مولوی را خواند که:

نام «احمد» نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست
وی سپس در سخنان خود نخست از خانواده دکتر کاردان، به‌ویژه همسر آن شادروان، تقدیر کرد که با همت والای خود این جایزه را بنیان گذاشته و کاری بی‌بدیل انجام داده‌اند. دکتر اکرمی گفت: من از سال ۴۱ شاگرد دکتر کاردان بودم و از همان زمان متوجه تمایز آن مرحوم با دیگر استادان شدم؛ از جمله اینکه ایشان با فرهنگ و ادب این سرزمین آشنایی خوبی داشتند و همین موضوع باعث شده بود در کلام دکتر کاردان دانش جدید تعلیم و تربیت با شعر و ادبیات فارسی پیوند

بخورد. دکتر اکرمی آزادگی، ایران دوستی و حق‌پرستی را از ویژگی‌های دکتر کاردان برشمرد و گفت این‌ها ویژگی‌هایی است که شایسته یک معلم امور تربیتی است. دکتر اکرمی در ادامه، سخنان خود را به شخصیت استاد احمد صافی معطوف کرد و با تأکید بر سابقه دوستی ۵۰ ساله خود با ایشان گفت: زمانی که وزارت آموزش و پرورش را تحویل گرفتم آقای صافی را به‌عنوان معاون آموزشی خود منصوب کردم. یکی از کارهای استاد صافی در آن موقعیت برقراری ارتباط میان آموزش و پرورش و استادان دانشگاه‌ها از جمله دکتر کاردان بود. دکتر اکرمی اضافه کرد: یکی از کارهای دیگر آقای صافی ارتباط‌های ایشان با معلمان در اقصی نقاط کشور بود. ایشان سفرهای زیادی به شهرهای مختلف ایران داشتند که در این سفرها روابط انسانی در آموزش و پرورش را مورد بررسی قرار می‌دادند.

دکتر اکرمی استاد صافی را شخصیتی برشمرد که در بخش کارهای علمی در آموزش و پرورش، کارهای علمی در زمینه مشاوره و علوم تربیتی و معارف اسلامی خدمات ارزشمندی نموده است. او گفت: «عنصر اساسی آموزش و پرورش معلم است و استاد صافی معلمی است که هر سه بعد دانش، آموزش و اخلاق را داراست.» پس از سخنان دکتر اکرمی فیلم کوتاه و زیبایی از جلوه‌های زندگی فردی و علمی - آموزشی استاد صافی به نمایش درآمد. آن‌گاه مجری مراسم از دکتر غلامعلی حداد عادل - همکار استاد صافی و معاون پژوهشی اسبق وزارت آموزش و پرورش درخواست کرد، درباره استاد صافی سخن گوید.

دکتر حداد در سخنانی کوتاه اما پرنکته، گفت: «استاد صافی سال‌ها دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش بودند و آن سال‌ها یکی از دوره‌های خوب این شورا بود. وی اضافه کرد: همواره دانش و تجربه احمد صافی راهگشا بوده است. ایشان، هم در دانش نظری و هم به لحاظ تجربی از بزرگان هستند، طوری که هر تحقیقی که نام استاد بر آن باشد به معنای آن است که آن کار به درستی و عمیق انجام شده است. دکتر حداد عادل با بیان اینکه من استاد احمد صافی را یک معلم نمونه می‌شناسم گفت: نجات واقعی کشور زمانی است که شایسته‌ترین فرزندان ما همانند استاد صافی شغل معلمی را برگزینند.

سومین سخنران مراسم دکتر محمدعلی نجفی، وزیر اسبق آموزش و پرورش بود که استاد صافی برای مدتی معاونت آموزشی او را نیز برعهده داشته است. دکتر نجفی نخست از خانواده دکتر کاردان که به این‌گونه - با اهدای جایزه - هر سال نام آن شادروان را گرامی و زنده می‌دارند تشکر کرد و ادامه داد: مهم‌ترین توصیه‌ای که می‌توان به جوانان دانش‌پژوه هم در رشته روان‌شناسی و هم در تمامی رشته‌ها

از دریا به دریا!

داشت این است که تلاش کنند، امثال این چهره‌های برجسته علم و معرفت را الگو و اسوه خود قرار دهند. نجفی آن‌گاه با اشاره به دو نکته از خصوصیات استاد احمد صافی - که گفت اتفاقاً با خصوصیات دکتر کاردان شباهت دارد- گفت: استاد صافی همواره روحیه و منش معلمی و متعلمی را در خود حفظ کرده‌اند. ایشان همواره، هم مسئولیت‌های یک معلم را می‌پذیرند و هم خود را یک شاگرد می‌دانند؛ در زندگی استاد صافی هرگز آموختن به انتها نمی‌رسد.

دکتر نجفی گفت: نکته دوم از خصوصیات آقای صافی بررسی جزئیات پدیده‌ها و مسائل توسط ایشان است. مسئله‌ای که تعیین‌کننده کیفیت‌هاست. وی استاد صافی را عالمی دانست که به جزئیات با دیدی عمیق می‌نگرد و همین مسئله او را از سایرین متمایز می‌کند.

دیگر سخنران مراسم دکتر علی اصغر فانی- وزیر سابق و معاون آموزشی اسبق وزارت آموزش و پرورش- بود. وی با اشاره به سال‌های سخت خدمت خود در کردستان- در دهه ۶۰- گفت در آن زمان به خاطر بیماری آقای صافی- که خوشبختانه بهبود پیدا کرد- آقای اکرمی مرا از کردستان به تهران خواستند تا به جای آقای صافی در سمت معاونت آموزشی مشغول به کار شوم. فانی با بیان اینکه در همان زمان من به توصیه دکتر اکرمی آقای دکتر کاردان را به عضویت کمیسیون تغییر نظام آموزش و پرورش در شورای انقلاب فرهنگی دعوت کردم، گفت ایشان علی‌رغم کسالتی که داشتند، با توجه به حس مسئولیت‌پذیری خود دعوت ما را پذیرفتند و با ما همکاری کردند.

دکتر فانی گفت: استاد احمد صافی همواره در حال یاددهی و یادگیری‌اند. در واقع ایشان مصداق سخن شریف رسول خدا(ص): *أُطْلَبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ* هستند. از پایه‌های ثابت احیای تربیت معلم و تقویت مشاوره و راهنمایی آموزش و پرورش نیز باید از آقای صافی نام برد.

آخرین سخنران این بخش، قبل از سخنرانی استاد صافی، دکتر غلامعلی افروز دبیر علمی جایزه علمی دکتر کاردان بود که استاد کاردان و استاد صافی، هر دو را، از شخصیت‌های علمی، فرهنگی، اخلاقی و تربیتی برشمرد که بیش از ۵۰ سال در سنگر تعلیم و تربیت کار کردند. وی افزود: دکتر کاردان شخصیت برجسته و کم‌نظیر و آمیزه‌ای از محبت و استواری بود. وی صافی را نیز چهره‌ای دانست که همواره نام او به نیکی به همه عرصه‌های تعلیم و تربیت گره خورده است.

سرانجام نوبت به صاحب این جایزه، و در واقع صاحب مجلس، استاد احمد صافی رسید که برای حاضران سخن گوید. او نخست با شکرگزاری به درگاه

خداوند نسبت به اعطای نعمت یاددهی، یادگیری، رشد دادن و رشد یافتن، گفت: خداوندا تو را شاکرم که نعمت معلم شدن و تربیت را نصیب ما کردی. او سپس سخن خود را به شادروان دکتر کاردان معطوف کرد و با خواندن بیتی که روی سنگ قبر آن مرحوم نوشته شده- شد آموزگاری از آن پیشه‌ام/ که بهبود خلق است اندیشه‌ام- افزود، دکتر کاردان نوعی دایره‌المعارف بود. صافی گفت: من هم مثل دکتر اکرمی از سال ۴۱ دانشجوی دکتر کاردان بودم. وقار، ادب، علم و اثربخشی ایشان بر روی دانشجویانشان همواره ماندنی است. از همسر دکتر کاردان نیز بدین نحو یاد کرد که گفت: مردان موفق رموز موفقیت بسیاری دارند که یکی از آن‌ها داشتن همسرانی است که پشتوانه ایشان هستند و دکتر کاردان از این نعمت بهره‌مند بودند. استاد صافی از جلب همکاری استادان دانشگاه‌ها در همکاری با وزارت آموزش و پرورش در آموزش معلمان سخن گفت و از آقایان دکتر اکرمی و دکتر نجفی تشکر کرد که در زمان وزارت خود به او امکان دادند به پاره‌ای از نقاط دنیا- از جمله هند و پاکستان- سفر کند و نوآوری‌های آنان را مشاهده کند که وی بعداً آن مشاهدات را در کتاب‌های خود منعکس کرد.

پس از وقفه‌ای کوتاه در اجرای مراسم، نوبت به اهدای جایزه رسید که پیش از آن مهندس محمدکاردان، فرزند شادروان دکتر کاردان، در سخنانی که ایراد کرد ضمن گزارشی از چگونگی اهدای این جایزه از چند تن از درگذشتگان سال جاری از جمله دکتر غلامحسین شکوهی (استاد تعلیم و تربیت) و داود رشیدی (استاد بازیگر) یاد کرد. او به‌ویژه بر دوستی پدرش دکتر کاردان با داود رشیدی از زمان تحصیل آن‌ها در سوئیس یاد کرد و وجه مشترک این دو دوست دیرین را سخاوت، خلاقیت و ایران دوستی برشمرد. سرانجام نوبت به اهدای جایزه رسید که با دعوت مجری از آقایان سیدمحمود دعایی، دکتر احمد احمدی، محمدعلی نجفی، غلامعلی حداد عادل، سیدکاظم اکرمی، علی اصغر فانی، مرضیه برومند (همسر داود رشیدی) و چند تن دیگر بر روی جایگاه، همسر کاردان جایزه دکتر کاردان را به دست سیدمحمود دعایی رساند و ایشان آن را به استاد احمد صافی تقدیم کرد. در همین حال جوایز سه تن از دانشجویانی که بهترین پایان‌نامه را نوشته بودند نیز تقدیم آنان شد.

۱ پیوست کتاب‌ها

کارنامه قلمی و نگارشی

استاد احمد صافی در حوزه کار خود دست به تألیف کتاب‌های بسیاری زده است. در اینجا فهرست این کتاب‌ها را می‌آوریم و در ادامه به معرفی مشروح ده مورد از آن‌ها می‌پردازیم.

الف: حوزه مدیریت آموزشی

۱. سازمان و قوانین آموزش و پرورش ایران، انتشارات سمت، ۱۳۹۴
۲. سازمان و مدیریت در آموزش و پرورش، نشر ارسباران، ۱۳۹۵
۳. سازمان و اداره امور مدارس، انتشارات رشد، ۱۳۹۴
۴. مدیریت و مقررات آموزشگاهی در ایران، نشر روان، ۱۳۹۳
۵. مدیریت و نوآوری در مدارس، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۸
۶. آموزش و پرورش و مدیریت پیش‌دبستان و دبستان در ایران، نشر ارسباران، ۱۳۹۱

ب: حوزه تعلیم و تربیت

۷. آموزش و پرورش ابتدایی، راهنمایی تحصیلی و متوسطه، انتشارات سمت، ۱۳۹۱
۸. تربیت معلم در ایران، ژاپن، مالزی، انگلستان، آلمان، هند و پاکستان، نشر ویرایش، ۱۳۹۱
۹. مسائل آموزش و پرورش ایران (نشر ویرایش)
۱۰. بررسی مسائل آموزش و پرورش ایران (انتشارات سمت)
۱۱. سیمای معلم، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۹۶
۱۲. سالمندی و بازنشستگی و مشکلات بازنشستگان آموزش و پرورش

پ: حوزه راهنمایی و مشاوره

۱۳. راهنمایی تحصیلی در مدارس ایران (راه‌های موفقیت در تحصیل)، نشر روان، ۱۳۸۷

۱۴. راهنمایی تحصیلی در دانشگاه‌ها (راه‌های موفقیت در کنکور)، نشر روان، ۱۳۸۳
۱۵. اصول و فنون مشاوره و راهنمایی در دوره‌های تحصیلی، انتشارات رشد، ۱۳۸۴
۱۶. تمرین معلمی، کارورزی، مدیریت و مشاوره در مدارس و سازمان‌ها، انتشارات رشد
۱۷. راهنمایی و مشاوره در ایران، ژاپن، مالزی و فرانسه، انتشارات رشد، ۱۳۹۴
۱۸. سازمان‌دهی و اداره خدمات راهنمایی و مشاوره با تأکید بر ایران، نشر روان، ۱۳۹۵

ت: حوزه خانواده

۱۹. مدیریت و اقتصاد در خانواده، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۸
۲۰. خانواده متعادل و نامتعادل، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۹۲
۲۱. آموزش و پرورش در دوره‌های تحصیلی و نقش خانواده و مدرسه در تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان، پژوهشکده اولیا و مربیان، ۱۳۸۷
۲۲. توصیه‌هایی به والدین برای تحصیل فرزندان در مدرسه، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۲
۲۳. جوان و تشکیل خانواده، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۱
۲۴. خانواده و فرزندان پیش‌دبستانی، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۲
۲۵. خانواده و فرزندان دبستانی، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۲
۲۶. خانواده و فرزندان در دوره راهنمایی تحصیلی، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۲
۲۷. خانواده و فرزندان در دوره دبیرستان، انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۲

ث: حوزه مذهبی

۲۸. حج و نیایش الهی، نشر کارین، ۱۳۸۴
۲۹. رسول اکرم (ص) اسوه اخلاق و رهبری و تربیت (در دست انتشار)
۳۰. علی (ع) اسوه اخلاق و مدیریت و تربیت (در دست انتشار)
۳۱. امام خمینی (ره) اسوه شجاعت، اخلاق و تربیت (در دست انتشار)



مدیریت و مقررات آموزشی در ایران

ناشر: روان

چاپ دوم، پاییز ۱۳۹۳

استاد صافی در مقدمه کتاب می‌نویسد: «مدیریت آموزشی را با اهمیت‌ترین و اثربخش‌ترین نوع مدیریت می‌دانند، زیرا موضوع و محور آن کودکان و نوجوانانی هستند که نیازمند تعلیم و تربیت، رشد همه‌جانبه شخصیت و هدایت در ابعاد جسمانی، اخلاقی، اجتماعی، عقلانی و عاطفی هستند.» بر این اساس استاد کتاب را در دوازده فصل تألیف کرده که چند فصل آن به بیان تاریخچه‌ای از قوانین و مقررات مدارس ایران اختصاص دارد ولی بیشتر فصول می‌تواند مورد استفاده عملی و کاربردی قرار گیرد. وی در این فصل‌ها نقش همه دست‌اندرکاران اداره مدرسه را، از مدیر تا معاون گرفته و تا معلم و مشاور، بررسی کرده و برای هر یک رهنمودهای لازم را ارائه داده است. از آن جمله است فصل ششم که به نقش معاونان مدارس می‌پردازد و فصل هفتم که نقش مدیران و معاونان و معلمان را در زمینه برقراری انضباط مورد بررسی قرار می‌دهد. بخشی از این فصل به تنبیه اختصاص دارد. استاد صافی از ماکارنکو، مربی مشهور روسی، نقل می‌کند که حتی «با بزهکاران باید با روش‌های غیرتنبیهی (تنبیه بدنی) برخورد کرد زیرا کتک‌خورده فردی ترسو و بی‌اراده می‌شود. و یا از برتراندراسل نقل می‌کند که: «افرادی که در گذشته مورد تنبیه بدنی والدین خود قرار گرفته‌اند به مراتب، در مقایسه با افرادی که تنبیه نمی‌شوند بی‌تربیت‌تر، خیره‌سرت‌تر و نافرمان‌تر هستند.»

استاد صافی که در بازدید از برنامه‌ها و مدارس خارج از کشور تجربه فراوان دارد در فصل دهم گزارش کوتاهی از مشاهدات خود در مدارس ژاپن می‌دهد که مطالعه آن می‌تواند برای مدیران و دیگر عوامل مدرسه بسیار رهگشا باشد، با این توضیح که اگر بخواهد مورد عمل قرار گیرد باید از سوی مدیریت ناحیه یا منطقه برای همه مدارس مورد مطالعه و اجرا واقع شود، چرا که مدیریت مدارس هنگامی که به‌صورت شبکه‌ای باشد بسیار موفق‌تر خواهد بود تا وقتی به صورت موردی و انفرادی اجرا شود.



مدیریت و اقتصاد در خانواده

انتشارات انجمن اولیا و مربیان

چاپ سوم، ۱۳۹۲

مدیریت خانواده و اقتصاد خانواده دو موضوع بسیار مهم و اساسی در زندگی «فردی و اجتماعی» است. خانواده‌ها و پدران و مادرانی که به این امر توجه دارند و در زندگی خود به این دو موضوع اهمیت می‌دهند، موفق‌تر از خانواده‌هایی هستند که به این امر بی‌توجه‌اند. نکته بسیار مهم این است که مدیریت خانواده و اقتصاد خانواده، خلاف تصور اولیه، بر عهده پدر تنها نیست، بلکه بیش از پدر مادر هم در آن نقش دارد. به همین دلیل است که گفته‌اند. پشت سر هر مرد موفق یک زن موفق حضور دارد. با عنایت به این نکته بوده که انجمن اولیا و مربیان به چاپ کتاب استاد احمد صادقی اهتمام نموده و آن را برای خانواده‌ها منتشر کرده است. کتاب در دو بخش و ده گفتار فراهم آمده و استاد صادقی کوشیده است ابعاد و زوایای هر یک از دو موضوع فوق را با بیانی ساده توضیح دهد. به جز گفتارهایی که جنبه نظری و تبیینی دارد این گفتارها از اهمیت بیشتری برخوردارند زیرا جنبه کاربردی دارند:

- حقوق و تکالیف زن و شوهر و ارتباط آن با مدیریت و اقتصاد خانواده

- مهارت‌های لازم در مدیریت و اقتصاد خانواده

- مدیریت تولید و هزینه در خانواده

- فرایند مصرف و قناعت

از ویژگی‌های استاد صادقی در نگارش‌های خود، استفاده از ادبیات فارسی، شامل نقل قول‌ها، روایت‌ها، اشعار، ضرب‌المثل و... است. در این کتاب نیز وی در گفتار «فرایند مصرف و قناعت» ابیات زیر را آورده است.

ببوی و بنوش و ببخش و بده

برای دگر روز چیزی بنه

مبادا که در دهر دیرایستی

مصیبت بود پیری و نیستی

(فردوسی)

چود خلت نیست خرج آهسته‌تر کن

که می‌خوانند ملاحان سرودی

اگر باران به کوهستان نبارد

به سالی دجله گردد خشک رودی

گفتار پایانی کتاب به معرفی نمونه‌هایی از چند خانواده موفق در مدیریت و اقتصاد خانواده اختصاص

دارد.



خانواده متعادل

انتشارات انجمن اولیا و مربیان

چاپ یازدهم، ۱۳۹۲

کتاب با این آیه شریفه شروع می‌شود: و من آیاته ان خَلَقَ لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها... (سوره روم، ۲۱)؛ از نشانه‌های خدا این است که برای شما همسرانی چون خودتان آفرید تا به وجود آن‌ها آرام گیرید...

محتوای این کتاب درباره حقوق، وظایف، و نحوه رفتار همسران (زن و مرد) با یکدیگر است. مؤلف ارجمند این موضوع را در ۹ فصل مورد بررسی قرار داده و مطالبی اساسی درباره خانواده، ازدواج، حقوق و وظایف متقابل زن و مرد، طبقه‌بندی خانواده‌ها، آسیب‌شناسی خانواده و... مطرح کرده است. لذا می‌تواند به‌عنوان کتابی راهبردی و کاربردی مورد استفاده خانواده‌ها قرار گیرد.

یکی از معضلات امروز جامعه ما فرو ریختن یا دست‌کم سست شدن پایه‌های بعضی از نهادها و روابط اجتماعی، از جمله نهاد خانواده است که پیامدهای ناشی از آن اغلب موجب وارد آمدن خساراتی به افراد و گروه‌های اجتماعی شده است.

از جمله این خسارات کاسته شدن از اقتدار والدین (به‌خصوص پدر)، کاهش ازدواج، افزایش ازدواج با غریبه‌ها، فاصله افتادن میان افراد فامیل و... است. البته بسیاری از این امور و پدیده‌ها در جهان امروز طبیعی به نظر می‌رسد ولی این امر نباید مانع از آن شود که تسلیم شویم و سنت‌های ارزشمند دیرپای خودمان را از دست بدهیم. مطالعه کتاب‌هایی از این دست، دست‌کم این حسن را دارد که ما را با پاره‌ای از واقعیت‌های اساسی و پایدار زندگی آشنا می‌سازد.

استاد صافی کتاب را در نه فصل، شامل این عنوان‌ها به رشته تحریر درآورده‌اند: خانواده، ازدواج، حقوق و وظایف، طبقه‌بندی خانواده‌ها، خانواده متعادل، خانواده نامتعادل، آسیب‌شناسی خانواده، ۴۸ پیشنهاد، انتظارات فرزندان از پدر و مادرها، ۷۱ نکته مورد توجه والدین در تربیت فرزندان. از توصیه‌های استاد صافی در این کتاب به همسران:

- باور کنید که پدر و مادر شما کانون منظومه خانوادگی هستند.
- نسبت به همسر خود نگرش مطلوب و متعادلی داشته باشید.
- به اصل مشارکت در زندگی خانوادگی معتقد باشید و سعی نکنید تمام کارها را تنها خودتان انجام دهید.

■ هنگامی که عصبانی هستید این گفتار علی(ع) را مد نظر قرار دهید: «به هنگام خشم، نه تنبیه، نه تصمیم، نه دستور.»

■ بکوشید از طریق مطالعه کتاب‌های مختلف، شرکت در مجالس مذهبی و اخلاقی و علمی، و تفکر درباره زندگی خانواده‌های موفق و رمز توفیق آنان اطلاعات خود را افزایش دهید.

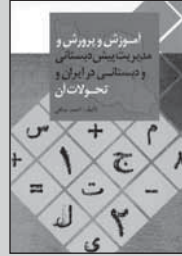


تربیت معلم در ایران، ژاپن ...

ناشر: ویرایش

چاپ اول، ۱۳۹۱

در بخش گفت‌وگوهای این کتاب (معلم مصلح) با استاد احمد صافی خواندیم که یکی از مشغله‌های او در تمام سال‌های خدمت سفر کردن در داخل و خارج و مشاهده مدارس و کسب تجربه از آن‌ها بوده است. کتاب حاضر البته سفرنامه نیست، بلکه حاصل مطالعه اسنادی نویسنده در تربیت معلم چند کشور ژاپن، مالزی، آلمان، انگلستان، هند و پاکستان است که در واقع همراه با گزارش تفصیلی تربیت معلم در ایران، از آغاز تا امروز، صورت کتاب به خود گرفته است و در حقیقت نوعی مطالعه تطبیقی است. بخش ایران این کتاب برای کسانی که شَم تاریخی دارند می‌تواند بیشتر قابل استفاده باشد زیرا سیر تربیت معلم از زمان تأسیس دارالمعلمین مرکزی تا امروز مورد بررسی قرار گرفته و به انواع دانش‌سراها، دانشکده‌ها و مراکزی که برای تربیت معلم در یکصد سال گذشته در ایران تأسیس شده اشاره گردیده است.



□ مدیریت پیش دبستانی و دبستانی

□ ناشر: ارسباران

□ چاپ اول، ۱۳۹۱

از آنجا که در برنامه تحول بنیادین آموزش و پرورش که اکنون نخستین تجربه‌های خود را می‌گذرانند، دوره پیش دبستان اجباری شده، کتاب حاضر از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود به ویژه که بر موضوع مدیریت تأکید دارد. کتاب دارای دو بخش و پنج فصل است. در بخش اول نگاهی به ساختار آموزش و پرورش ایران از آغاز تا امروز دارد و در بخش دوم دوره‌های پیش دبستان و دبستان و تحولات آن‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد. نیمی از کتاب هم شامل پیوست‌های مفیدی است که در عمل به کار مدیران، معلمان و مربیان می‌آید چون از جنبه علمی و اجرایی برخوردار است. این پیوست‌ها عبارت است از اساسنامه دوره پیش دبستانی، راهنمای تفصیلی برنامه و فعالیت‌های آموزش و پرورش دوره پیش دبستانی، هدف‌های تفصیلی دوره پیش دبستانی، فعالیت و روش اجرای آن‌ها، دستورالعمل اجرایی، آیین‌نامه اجرایی مدارس و بالاخره شرح وظایف مدیر و معلم در دوره ابتدایی.

از ویژگی‌های آثار قلمی استاد صافی این است که نوشته‌های خود را اغلب از ابعاد عاطفی، تربیتی و ذوقی نیز بهره‌ور می‌سازد. این امر در کتاب حاضر نیز دیده می‌شود و آن مقدمه کتاب است با عنوان «پیام کودکان پیش دبستانی و دانش‌آموزان دبستانی ایران» که در آن از زبان بچه‌ها به بزرگ‌ترها می‌گوید:

«پیام ما به شما این است که دوستان داریم، زیرا با هماهنگی خانه و مدرسه و بهره‌گیری از اصول

تعلیم و تربیت می‌توانید به ما توانایی دهید که یاد بگیریم:

■ چگونه یاد گرفتن را

■ چگونه دوست داشتن را

■ چگونه خادم مردم بودن را

■ چگونه شاد بودن و شاد زیستن را

■ چگونه متعادل و آرام بودن را

■ چگونه خوب دیدن و خوب شنیدن و خوب سخن گفتن را

■ چگونه ورزش کردن و سالم بودن را

■ چگونه عبادت کردن و با خداوند نیایش کردن را

■ و چگونه زیستن و خوشبخت گشتن را.»



تمرین معلمی (کارروزی، مدیریت و مشاوره)

ناشر: انتشارات رشد

چاپ: اول، ۱۳۸۴

کارروزی یا تمرین معلمی از درس‌های اساسی در دانشگاه‌ها و مراکز تربیت معلم است و در عین حال درسی است که اجرای آن دشواری‌های بسیار دارد، زیرا نیازمند حضور دانشجو - معلم در یک کلاس واقعی در خارج از دانشگاه است و حاضر شدن در مقابل جمعی از دانش‌آموزان که قبلاً آن‌ها را ندیده بوده است. در این موارد بسیاری از دانشجویان به اصطلاح کم می‌آورند، به ویژه اگر کمرو باشند، تسلط کافی برای اداره کلاس نداشته باشند و اطلاعات لازم و کافی برای تدریس را هم فاقد باشند. به همین دلیل درس کارروزی معمولاً مورد علاقه دانش‌آموزان و حتی مدرسان نیست. بر همین اساس هم، به نظر نگارنده، کتاب‌هایی که درباره این کار، یعنی تمرین معلمی یا کارروزی نوشته شده اندک است. استاد احمد صافی از نادر استادانی است که با توجه به اهمیت درس کارروزی، به تألیف کتابی مستقل در این باره اقدام کرده و کتاب حاضر را نوشته است.

کتاب در هفت فصل تنظیم شده است:

۱. کلیاتی درباره برنامه‌ریزی آموزشی (درسی) و جایگاه کارروزی در آن
۲. سازمان‌های کمک‌کننده به برنامه کارروزی و تمرین معلمی
۳. اهداف، برنامه‌ها و مراحل اجرای تمرین دبیری
۴. اهداف، برنامه‌ها و مراحل اجرای کارروزی در رشته مدیریت آموزشی
۵. اهداف، برنامه‌ها و مراحل اجرای کارروزی در رشته راهنمایی و مشاوره
۶. عوامل انسانی مورد نیاز در برنامه کارروزی و تمرین معلمی
۷. مشکلات کارروزی و راه‌های کاهش آن

نگاهی به فهرست بالا کافی است تا به جایگاه و اهمیت مشاوره نزد استاد صافی پی ببریم. برای مثال، در فصل دوم، یعنی «سازمان‌های کمک‌کننده به برنامه کارروزی و تمرین معلمی» از ۱۵ دستگاه نام می‌برد که هر یک به نحوی می‌توانند در خدمت کارروزی و تمرین معلمی قرار گیرند. اگرچه در نظر اول این فهرست غریب می‌نماید ولی با تأمل در آن خواننده درمی‌یابد که کارروزی را نباید منحصر به حضور آزمایشی دانشجو در کلاس درس تلقی کرد بلکه ظرایف و دقایقی دارد که استادان و مدرسان باید قبلاً آن را به دانشجویان بیاموزند.

بخش دوم این کتاب شامل پیوست‌هاست که عبارت است از فهرست مراکز راهنمایی و مشاوره در تهران، دستورالعمل تکمیل پرونده مشاوره و فرم‌های مخصوص مشاوره که همه می‌توانند مورد استفاده مربیان و مشاوران در مدارس قرار گیرد.



- حج و نیایش الهی، به انضمام «نظام آموزش و پرورش عربستان»
- نشر کارین
- چاپ اول، ۱۳۸۴

کتاب حج و نیایش الهی که هسته اصلی آن را سفرنامه حج نویسنده، در سال ۱۳۸۱، تشکیل می‌دهد دارای هشت فصل است که خود به چهار محور می‌پردازد: کلیات حج، سفرنامه حج، حج عمره دانش‌آموزان، دانشجویان، فرهنگیان و بالاخره نظام آموزش و پرورش در عربستان؛ مطالب هر چهار محور هم به خوبی قابل استفاده است. آنچه در دو فصل اول و نیز فصل‌های چهارم و پنجم درباره حج آمده با تکیه بر منابع معتبر تنظیم شده است و خواننده به خوبی می‌تواند از خلال آن به ابعاد و جنبه‌های مادی و معنوی این سفر بسیار ارزشمند پی ببرد. سفرنامه که نیمی از کتاب را تشکیل می‌دهد گزارش مشاهدات سفر است و چون در خلال گزارش به توصیف ابعاد معنوی و تربیتی مشاهدات نیز می‌پردازد این گزارش را از یک گزارش روزنامه‌ای به گزارشی در واقع علمی ارتقا می‌دهد. آنچه درباره حج دانش‌آموزی و... در کتاب آمده بسیار مختصر است ولی همین اختصار نشان می‌دهد که استاد صافی حتی در سفر حج نیز موضوع شغلی خود یعنی آموزش و پرورش را هم از نظر دور نداشته است.

دو فصل آخر کتاب شامل وضعیت فرهنگی، جغرافیایی و اجتماعی عربستان است و سپس چستی و چگونگی نظام آموزش و پرورش عربستان. اهمیت بخش اخیر در این است که ما تاکنون هیچ گزارش مکتوبی از وضعیت نظام آموزش و پرورش عربستان نداشته‌ایم و البته هنوز هم نداریم و آنچه در این کتاب آمده، تنها به کلیات موضوع پرداخته است، ولی همین قدر هم مغتنم است. به هر حال در همین مختصر نویسنده مباحث زیر را در مورد نظام آموزش و پرورش عربستان مورد اشاره قرار داده است:

■ سابقه تاریخی و تکوینی آموزش و پرورش عربستان

■ ساختار اداری و تشکیلاتی

■ ساختار آموزشی و انواع مدارس

■ سوادآموزی

■ دوره ابتدایی

■ دوره متوسطه (اول)

■ دوره متوسطه (دوم)

■ مقررات امتحانی و ارزشیابی

■ مقررات تحصیلی

■ آموزش عالی



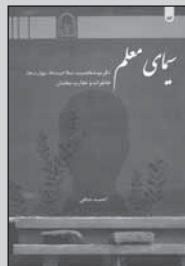
مبانی راهنمایی و مشاوره ...

ناشر: رشد

چاپ ۱۳۹۴

عنوان کامل کتاب همان‌طور که ملاحظه می‌شود بسیار طولانی است: «مبانی راهنمایی و مشاوره و خدمات آن در آموزش و پرورش ایران، ژاپن، مالزی، فرانسه و ترکیه با تأکید بر مشاوره تحصیلی». با وجود این آن را باید مقدمه‌ای بر آشنایی با مشاوره و مشاوره تحصیلی دانست که در ضمن اشاره‌ای هم به این مسئله در چند کشور دیگر دارد.

استاد صافی همان‌طور که می‌دانیم از نخستین مشاوران تحصیلی در ایران بوده و سال‌های مدید، و حتی امروز، در این زمینه کار کرده و تجربه اندوخته است. او در این کتاب چشم‌اندازی از پیدایش و تاریخ شکل‌گیری مشاوره در جهان و سپس در ایران را برای خواننده ترسیم می‌کند تا واقعیت و چیستی مشاوره را به او انتقال دهد. از این‌رو کتاب را می‌توان یک کتاب عمومی و قابل استفاده برای همه آموزگاران و معلمانی دانست که اگرچه خود مشاور نیستند ولی بر آنان لازم است کلیاتی راجع به آن بدانند تا اولاً با همکاران مشاور خود در مدرسه به همدلی برسند و ثانیاً اگر خودشان به مشکلی در این زمینه برخوردند خالی‌الذهن نباشند و بدانند که مشاوره می‌تواند به حل آن مشکل کمک کند.



سیمای معلم

ناشر: انجمن اولیا و مربیان

چاپ ششم، ۱۳۹۶

از ویژگی‌های نوشته‌ها و کتاب‌های استاد احمد صافی این است که هر اثر او بیشتر به «تصنیف» نزدیک است تا به «تألیف». بدین معنا که ایشان بدون نقل پیاپی جملات و عباراتی از دیگران، که گاه خسته کننده هم می‌شود، می‌کوشد آنچه را خود می‌خواهد با زبان و بیانی ساده و استدلال روشن به خواننده انتقال دهد. این نکته در سیمای معلم آشکارتر است. سیمای معلم نگاهی بومی و خودمانی به مسئله معلم دارد و در آن از ارجاع مباحث و موضوعات به منابع خارجی، که فی‌نفسه ایرادی ندارد ولی بعضاً غیرلازم است، خبری نیست. بخشی از کتاب به جایگاه معنوی و ارزشی معلم در جامعه ایران و در آثار شاعران و نویسندگان بزرگ اختصاص دارد و بخش‌های دیگر، هر یک، یکی از ابعاد معلم یا جامعه‌معلمان را مطرح می‌سازد. شاید بتوان روح کلی کتاب را در این عبارات یافت که نویسنده محترم در پیش‌گفتار کتاب بیان کرده است:

«معلم شایسته معلمی است که راه و رسم چگونه آموختن، چگونه تغییر کردن، چگونه متحول شدن و چگونه زیستن را به دانش‌آموز می‌آموزد و به خودسازی و دانش‌افزایی خویش توجه دارد. این چنین معلمی باید خوب انتخاب گردد، خوب تربیت شود، خوب به کار گمارده شود، شرایط برای ایفای نقش معلمی وی فراهم گردد، مورد تکریم قرار گیرد، ارتقا یابد و همه وقت خود را به کار و تدریس و مطالعه و تحقیق اختصاص دهد و از نظر مادی و رفاهی نیز به آرامش رسیده و با خاطری آسوده به این شغل مهم و ظریف بپردازد.»



□ بررسی مسائل آموزش و پرورش ایران

□ ناشر: انتشارات سمت

□ چاپ اول، ۱۳۹۶

در مباحث انسانی و اجتماعی «مسئله» به معنا و مفهوم مشکل و چالش و تنگنایی است که باید برای عبور از آن راهی جست و گزیده مسائل و چالش‌های دیگری را در پی خواهد داشت. آنچه در این مقوله اهمیت دارد نخست شناخت مسئله است و این‌که آیا «مسئله» واقعاً وجود دارد یا ما آن را مسئله پنداشتیم.

بنابراین مسئله‌شناسی خود نیاز به کارشناس در زمینه خود دارد و سپس یافتن راه‌حل. با این توضیح، کتاب بررسی مسائل آموزش و پرورش ایران، از آنجا که از زبان و قلم مردی کارآموده و تجربه‌اندوخته بیان شده است می‌تواند مسائل آموزش و پرورش امروز تلقی شود و لذا کتاب از این جهت قابل توجه جدی است. استاد صافی بیش از این کتابی با عنوان «مسائل آموزش و پرورش ایران» تألیف کرده بود که با کتاب حاضر متفاوت است. این کتاب را مؤلف محترم به پیشنهاد سازمان سمت و همسو با سیاست‌های «شورای تخصص تحول و ارتقای علوم انسانی» با محتوایی تازه تألیف نموده است و لذا در آن طی ۱۹ فصل به طرح مسائلی پرداخته که نسبت به مسائل مطرح شده در کتاب پیشین جدیدتر است.

اهمّ این مسائل عبارت است از:

پژوهش در آموزش پرورش، دانشگاه فرهنگیان، نهضت سوادآموزی، آموزش و پرورش در دوره اول و دوم متوسطه، امور تربیتی و فرهنگی در مدارس، راهنمایی و مشاوره در مدارس، مشکلات دانش‌آموزان در مدارس، کنکور در ایران. کتاب همچنین دارای پنج پیوست است که موجب روزآمد شدن بیشتر کتاب شده است. عناوین پیوست‌ها چنین است:

■ سیاست‌های کلی ایجاد تحول در آموزش و پرورش مورد تأکید مقام معظم رهبری

■ سیاست‌های کلی نظام اداری کشور (۱۳۸۹)

■ سیاست‌های اصلی برنامه ششم توسعه در حوزه آموزش پرورش (۱۳۹۳)

■ سیاست‌های کلی جمعیتی کشور (۱۳۹۳)

■ سیاست‌های کلی اقتصادی مقاومتی (۱۳۹۲)

بکونامه استاد

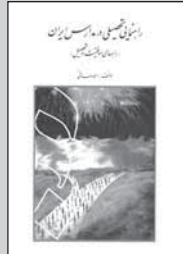
انحصار

به پاس بیش از
نیم قرن جهاد تربیتی

۱۳۹۲

از چشمه تادریا
گفته‌ها و ناکفته‌ها
برگی از یک خاطره
چکامه‌ها





٢ پیوست تصاویر



بسمه تعالی

کارت شناسائی
شماره ۷۸۷

تاریخ ۳۰/۳/۴۰

جمهوری اسلامی ایران ۱۳۶

وزارت آموزش و پرورش

نام آقای احمد

نام خانوادگی صافی

شماره شناسنامه ۳۵۹

صادره از گلباغیان شماره کارمندی ۱۳۱۶

تاریخ تولد ۱۳۱۶

واحد سازمانی دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش

گروه خون ()

۴۴۴۳

مصطفی

مدیر عامل

کارت شناسائی

کانون بازنشستگان وزارت آموزش و پرورش

نام و نام خانوادگی: احمد صافی

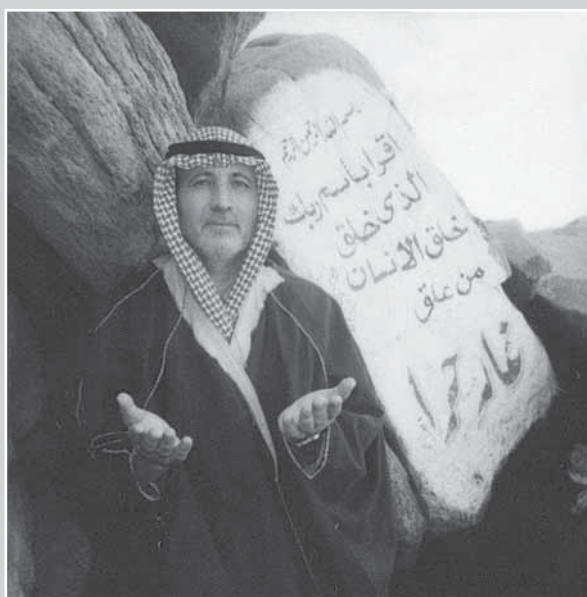
نام پدر: مصطفی

شماره عضویت ۱۸۸۷۶

سال تولد ۱۳۱۶

مدیر عامل













کونسل هماهنگ
مجلس شورای اسلامی

سرآزمی آموزش

پایم

استاد فرزانه جناب آقای احمد مانی

با اهدای سلام و تحنه

بایش سرآزمی آموزش، این فرست را پیده آورده است که از جناب عالی برپاس یک عمر تعلیم حاصله، خوش آید شکر و فرنگ ساز سینه تدریس
پاکسازی کنیم.

کلید در شکر شکی و حرفه ای آن معلم بزرگوار و ملی و لهن از اساس سزیت مبین، وقت نظر و سنت کوشی آینه تدریس در رفتار محبت آمیز، سر صدر
مات و دکان، قرائح و خوش حضری، ادیک کلام شخصیت ذین و انگیزه داران عجلت داشته و از آن، انگوی رفتاری و مسلکی پیده آورده است.

افغان کجانی است که نمال مایه و توده علمی کشور و ستاره روی افتخار آفرین آن، بر و اثره ملی سامانی اخیر تدریس کاش مایه تدریس بزرگوارانی است که همواره بهم
خوش را در جهت، بر و تدریس و آموزش کشور مصروف داشته اند.

بر این لحاظ بر خود فرض می دانیم مراتب مسامی جناب عالی را در عرض آموزش کشور که با سیمای والای اخلاقی قرین و همراه بوده است، این
نماده خود تالی نگارن آموزشی را به پاسی از راه و روش آن استاد فرزانه، عنوان نمونای از سرآزمان آموزش کشور تومیه نامیم.

دکتر فرالدین احمدی دانش آستینانی

دوره آموزش و پرورش

دکتر محمد فرزادلی

دوره علوم، تحقیقات و فناوری

دکتر سید حسن کاظمی زاده ناشی

دوره بهداشت، مصلحان و آموزش پرورشی